

سفرنامه دموگان

۱۳۲۶ قمری - ۱۹۰۸ میلادی

ترجمه :

جناح گیر قائم مقامی

ناشر :

کتابفروشی طهری

تهران - خیابان شاه آباد تلفن ۴۴۰۳۳۰

زمستان ۱۳۴۵

حق‌چاپ محفوظ و مخصوص مترجم است

چاہئز

سوم اسفند - چهار راه وزارت جنگ

مقدمه هنر چشم

سفر نامه‌هایی که سیاحان و جهانگردان خارجی در مورد کشوری مینویسند، در حقیقت بمنزله پرده‌های نقاشی از صحنه‌های مختلف زندگانی اجتماع آن کشور است و در آنها خوب و بد اجتماع و گاهی هم مختصات بعضی از افراد دیده می‌شود. با آنکه این پرده‌ها نقش بی‌کم و کاست صحنه‌های زندگی جامعه آن کشور نیستند و بسبب اغراض خصوصی یا سیاسی و درنتیجه اشتباهات و استنباطهای غلط مصوران میان آن تصویرها و حقیقت اختلافاتی موجود است، بازمشاهده آنها و مطالعه اینگونه کتابها منافعی بسیار در بردارد که برای اصلاح یا اجتماع از آنها نمیتوان چشم پوشید زیرا همیشه آداب، رسوم، عرف، عادات، اخلاق و آنچه که من بوط بیک جمعیت است در نظر افراد همان اجتماع از امور عادی و بسیار طبیعی مینماید و حال آنکه بسیاری از همان امور عادی و طبیعی بچشم افراد ملل دیگر جالب و غیر طبیعی جلوه می‌کند و از همان‌هاست که جهانگردان در سیاحت نامه‌های خود بحث و گفتگومی کنند. بنا بر این مطالعه اینگونه کتابها که در مورد ایران ماهم فراوان نوشته شده است ما را بسیاری از مفاخر و افتخارات و همچنین بنوادر و احترافات اخلاقی و بعلل و موجبات

انحطاط‌ها و شکستهای ما آشنا می‌سازد و بعلاوه چون عده‌ای از این جهانگردان هم از کارشناسان و مطلعان موضوع‌های مختلف بوده‌اند نوشتۀ‌های ایشان برای تحقیق در شؤن مختلف زندگی و اجتماعی نیز بسیار سودمند خواهد بود . باین جهات اینک که در فرهنگ و مطبوعات ماجنبشی محسوس پدید آمده و فرهنگ ما احتیاج فراوانی با آثار و تحقیقات خارجی-ها دارد و باید ناگزیر آنها را بزن فارسی ترجمه کرد ، ترجمه سفرنامه‌های جهانگردانی هم که بایران ماسفر کرده‌اند و کتابهای خارجی‌هایی که زمانی در ایران اقامت داشته‌اند نیز از واجبات است و با اندیشه اینکه در قسمت مطبوعات و فرهنگ از این کار فرضتی هم داریم نباید از ترجمه این قبیل کتب چشم پوشید بلکه اینکار خود در شماره‌مان کارهای «فرضت» است . زیرا تحقیق و تفحص درباره هر امر فرضتی مستلزم بودن مدارک و مراجع مختلف و متعددیست و سفرنامه‌های نیز خود مرجع و مدرکی هی توانند بود خاصه که در یک سفرنامه از بسیاری از مطالب و امور مربوط بیک جامعه صحبت می‌شود و حال آنکه در یک کتاب مخصوص بیک موضوع مثلاً یک کتاب علمی یا تحقیقات مربوط به منابع اقتصادی فقط از همان علوم و منابع اقتصادی گفتگومی کنند و کمتر ممکن است در یک کتاب کشاورزی و تجارتی از فرق مختلف مذهبی یک کشور یا زبانها و لرجه‌های معهول در آن مملکت یا از لباس و خوراک و مسکن و دیگر مسائل مربوط بیک اجتماع گفتگوئی شود .

باین جهات وقتی آقای طهروری مدیر کتابفروشی طهروری و ناشر این کتاب تصمیم خود را در باب انتشار سفرنامه‌های سیاحان و جهانگردانی که

با ایران آمده‌اند بانگارنده در میان گذاشتند با شوق و رغبت تمام پیشنهاد ایشان را پذیرفتند و اینک نخستین نشریه از این سلسله انتشارات با اسم سفر نامه دمورگان Morgan م در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد و امید است که آقایان مترجمان دیگر هم در این زمینه همتی فرمایند تا شمارهای دیگر این سلسله نیز بی‌وقفه و تعطیل متولیاً انتشار یابد.

اینک پیش از آنکه بتوضیحاتی درباره کتاب حاضر پردازیم بی‌فایده نیست فهرستی از سفر نامه‌های سیاحان و جهانگردانی که در مورد ایران نوشته و تاکنون بزبان فارسی ترجمه و چاپ شده است منتشر کنیم:

۱ - ایران و ایرانیان تأثیف مستر بنجامین نخستین سفیر آمریکا در ایران ترجمه‌مهندس کرد بچه‌درپاورقی روزنامه اطلاعات.

۲ - ایران نو نالیف ال.بی-الول ساتون ترجمه‌علی جواهر کلام چاپ طهران سال ۱۳۲۵ شمسی.

۳ - بسوی اصفهان تأثیف پیر لوتی چاپ اصفهان

۴ - جهانگردی در ایران تأثیف لرد کرزن ترجمه‌علی جواهر کلام سال ۱۳۲۲ شمسی تهران.

۵ - جهانگردی مارکوبولو تأثیف ش. ویکتور ترجمه‌م. عباسی سال ۱۳۳۴ شمسی تهران.

۶ - حکومت تزار محمدعلی میرزا تأثیف ن.پ. مامون‌توف ترجمه شرف‌الدین میرزا قهرمانی سال ۱۳۰۹ شمسی تهران.

۷ - در رکاب نادر شاه تأثیف میرزا عبدالکریم ترجمه از فرانسه توسط محمود‌هدایت سال ۱۳۲۲ شمسی تهران.

- ۸- در زیر آسمان ایران تألیف موریس پونو ترجمه کاظم عمامی سال ۱۳۲۴ شمسی تهران .
- ۹- سفرنامه اوژن فلاندن بایران ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ ترجمه حسین نورصادقی فروردین ۱۳۲۶ شمسی اصفهان .
- ۱۰- سفرنامه تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری چاپ تهران ۱۳۴۱ قمری .
- ۱۱- سفرنامه لایارد بیختیاری جزء تاریخ بختیاری .
- ۱۲- سفرنامه مادام دیولافوا ترجمه فره وشی طهران سال ۱۳۳۲ شمسی .
- ۱۳- سفرنامه سر هارفرد جونز بریج پاورقی روزنامه دماوند .
- ۱۴- سه سال در ایران تألیف کنت گینو ترجمه ذیح اللہ منصوری تهران .
- ۱۵- سه سال در دربار ایران تألیف دکتر فوریه ترجمه عباس اقبال طهران سال ۱۳۲۶ شمسی .
- ۱۶- سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی تهران سال ۱۳۳۵ شمسی دو جلد بقیه دارد .
- ۱۷- سیاحتنامه فیئاغورس در ایران ترجمه یوسف اعتصامی سال ۱۳۱۴ شمسی طهران .
- ۱۸- مأموریت زنرال گاردان تألیف کنت آلفرد گاردان ترجمه عباس اقبال سال ۱۳۱۰ شمسی طهران .
- ۱۹- مسافرت بار منستان تألیف آمده زوبر ترجمه محمود هدایت طهران .

- ۲۰ - مسافت با ایران در معیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷ تأثیف مورسی دو کوتزبو ترجمه محمود هدایت طهران ۱۳۱۰ شمسی طهران .
- ۲۱ - هشت سال در ایران تأثیف سپرسی سایکس در دو جلد ترجمه حسین سعادت نوری سال ۱۳۱۵-۱۳۱۶ اصفهان .
- ۲۲ - یادداشت‌های ژنرال تره زل ترجمه عباس اقبال طهران سال ۱۳۱۰ شمسی .
- ۲۳ - یادداشت‌های ژنرال ماژور دنسترویل ترجمه حسین انصاری طهران سال ۱۳۰۹ شمسی .

واما توضیحاتی در مورد کتاب حاضر:

شاید در میان افراد با سواد ایرانی هم هنوز کسانی باشند که ندانند عده‌ای خارجی، دور از اغراض و مقاصد سیاسی، نزدیک به شتاد و چند سال است با تحمل محرومیت‌ها و مشقات فراوان و در شرایطی سخت از زندگی، در گوشۀ دورافتاده و بدآب و هوایی از کشور ما بکاوش، آثار تاریخی ما مشغولند و هر روز نکتهٔ تاریکی از تمدن باستانی کشور ما را روشن می‌کنند و برگی بر اوراق تاریخ تمدن جهان می‌افزایند .

نخستین فرد این عده بنام مارسل دیولافو^۱ (Marcel Dieulafoy ۱۸۴۴-۱۹۲۰) و خانم شان ماگر (Jeanne Magre ۱۸۵۱-۱۹۱۶) در سال ۱۸۸۲ میلادی مطابق با ۱۳۰۰ قمری بر اثر نوشه‌های لفتوس Loftus انگلیسی که در سال ۱۸۶۴ میلادی مطابق با ۱۲۸۱ قمری حفرياتی

در شوش کرده و بوجود آثار مهرم تاریخی آنجا پی برده بود ، بسوی ایران جلب شدند . دیولافو^۱ پس از یک سفر طولانی در سراسر ایران و تحقیق در آثار تاریخی کشورما^۲ بشوش رفت و بقول خودش دریک شب سردماء ژانویه سال ۱۸۸۲ مادام دیولافو^۳ او در پای ویرانه های باروی شوش در اطاقی بی در پنجه که مخصوص مسلمانانی است که بزیارت مقبره دانیال می آیند منزل کردند^۴ .

این باستان شناس بعد از اکتشافی که در شوش بعمل آورد بفرانسه بازگشت و مقامات دولتی فرانسه را بعظمت آثار مدفون شوش آگاه نمود و دولت فرانسه بتوصیه او سال بعد هیأتی را تحت سرپرستی خود او برای کاوش و تحقیقات بیشتری بشوش گسیل داشت . این هیأت دو سال در شوش بودند و موفق به کشف باروی شوش قدیم شدند و نتیجه این کاوشها و تحقیقات در کتاب معروف دیولافو^۱ موسوم به باروی شوش^۳ و چند کتاب دیگر اورده است .

بعد از دیولافو^۱ باستان شناس دیگری موسوم به ثاک دمورگان Jacques de Morgan با این آمد و اینیز از سال ۱۸۸۹-۱۸۹۱ (مطابق ۱۳۰۷-۱۳۰۹ قمری) سراسر ایران را دیدن کرد و در نقاط مختلف کمانه هائی زد و حاصل تحقیقات دو ساله خود را در پنج کتاب منتشر نمود که از آن میان یک کتاب شامل دو جلد و محتوی ۴۰۰ صفحه رحلی با تصاویر و عکس های بسیار نفیس فقط مربوط به آثار تاریخی و تحقیقات باستان شناسی

۱- درجوع شود بسفر نامه مدام دیولافو ترجمه فرهوشی .

۲- Les antiquités de Suse چاپ پاریس سال ۱۹۱۳ صفحه ۲۶

۳- Acropole de Suse چاپ پاریس سال ۱۸۹۳ هاشت .

ایران است^۱.

د مورگان در بازگشت خود بفرانسه، موفق شد توجه مقامات فرهنگی و دولتی فرانسه را بعزمت موضوع ایران معطوف و جلب نماید و فکر بدست آوردن امتیازی برای حفاری نقاط تاریخی ایران در حقیقت از اوست—تا لینکه در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۲ق) رنه دو بالو^۲ René de Balloy وزیر مختار و سفیر فوق العاده فرانسه مقیم دربار طهران موفق شد موافقت ناصرالدین شاه را برای انعقاد قراردادی برای واگذاری امتیاز انحصار حفاری در تمام خاک ایران بفرانسه بدست آورد.

انعقاد این قرارداد واجرای مفاد آن بعلای که در این کتاب از آنها صحبت شده تاسال ۱۳۱۵ معموق ماند تا لینکه در این سال کار آن خاتمه یافت و بموجب آن «هیأت رسمی نمایندگی علمی فرانسه در ایران» Délégation scientifique en Perse برپاست و سرپرستی دمورگان با ایران آمدند و مرکز عملیات خود را در شوش انتخاب کردند. این عده بعد از هر چند ماه کار ۴ ماه برای استراحت و حمل آثار کشف شده و انتشار نتایج تحقیقات بفرانسه باز می‌گشتد و کتاب حاضر شرح یکی از این سفر هاست که هیأت مزبور از شوش بقصد فرانسه عزیمت می‌کند (سال ۱۹۰۸ میلادی مطابق با ۱۳۲۶قمری) و ظاهراً آخرین سفر دمورگان بوده است اما در حقیقت نتیجه مشاهدات و استنباطات ۱۷ سال ارتباط دمورگان با ایرانیان می‌باشد.

۱—کتاب اول و دوم : تحقیقات جغرافیائی—کتاب سوم تحقیقات زمین‌شناسی
کتاب چهارم تحقیقات باستان‌شناسی —کتاب پنجم تحقیقات زبان‌شناسی .

این کتاب از روی نسخه اصل یعنی از زبان فرانسوی به فارسی ترجمه شده و نام آن «ازشوش تالو و روحادثی که برای یک کاروان حامل عتیقات میان شوش و دریارویی داده است»^۱ بوده و مترجم برای همین فایده ترجمه دو فصل از کتاب دیگر همین نویسنده را که آن دو فصل نیز در زمینه مطالب سفرنامه حاضر می‌بود^۲ براین کتاب افزوده است و آن دو فصل یکی «مقدمات کار»^۳ و دیگری «زندگی در ایران» است.

بهر حال این کتاب کوچک با وجود قلت صفحات، حاوی مطالب بسیار مربوط با وضعی اجتماعی و دولتی پنجاه سال پیش ایران ماست و در ضمن مطالعه آن خوانندگان می‌یابند بعضی از هموطنان ما که باقتضای شغل و کارشان با ییگانگان ارتباط و تماس داشته‌اند چه زشتی‌هایی از خودنشان داده‌اند که ملاک قضاوت خارجی‌های درباره ما شده وایشان آن صفات و اعمال را یکجا بحساب نژاد ایرانی گذاشته‌اند. با مطالعه این کتاب بطریز رفتار ییگانگان با افراد ایرانی نیز آگاه می‌توان شد که وقتی پای مصالحشان بمیان می‌آید حتی یک فرد دانشمند و فرهنگی آنها هم از ایران دیچگونه توھین و دشنام خودداری نمی‌کند. همچنین از خلال صفحات اندک همین سفرنامه می‌توان دریافت که حکومت مرکزی وقت چگونه از اوضاع یک ناحیه پر اهمیت و پهناور قلمرو حکمرانی خود، بكلی بیخبر و غافل بوده و

۱ - De Suse au Louvre. Aventures d'un couvoi d'antiquités, entre Suse et la mer

2 - Histoire et travaux de la Délégation en Perse du Ministère de l'instruction publique 1897-1905

۳ - این فصل خلاصه و قسمتی از فصل «تاریخ هیأت حفاری» است که از ترجمه بعضی قسمت‌های آن صرف نظر شد.

وضع پر آشوب و ملوک الطوایفی چطور در کشور ما حکم‌فرمائی داشته است و بعلاوه مطالب دیگری هم از مطالعه این مجموعه کوچک معلوم می‌گردد که با ید در ضمن خواندن آن دریافت.

در خصوص تصاویر کتاب هم لازم است بگوئیم که بجز پنج تصویر بقیه تصاویر این کتاب عموماً قلم بوندو Bondu نقاش خوش ذوق فرانسوی است که خود همیشه با هیأت علمی دمورگان همراه بوده و پنج تصویر دیگر آن کار آرشیتект M. L. Pilltet می‌باشد که وی نیز پنج شش سال بعد از این تاریخ، جزء هیأت حفاری در شوش کار می‌کرده و کتابی هم با اسم «کاخ داریوش اول در شوش»^۱ منتشر نموده است و این تصاویر از کتاب او گرفته شده است و مترجم در انتخاب آنها این شرط را در نظر داشته است که گذشت چند سال زمان در موضوع موضوعات تصاویر تغییری حاصل نکرده باشد مثل تصویر مقبره دانیال و تصاویر «جوانان دزفولی» و «سر کار و عمله ها» که با آنکه چند سال بعد از سفر دمورگان تحریه شده اند ولی وضع آنها نسبت به مان دمورگان تفاوتی نکرده است.

مسافرت دمورگان در ایران هقدهات گار

در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۲ قمری) وزیر مختار و سفیر فوق العاده فرانسه آقای رنه دو بالو^{M. René de Balloy} که از دوستان مخصوص دربار ایران هم بود موفق شد موافقت اعلیحضرت ناصرالدین شاه را برای انعقاد قراردادی در مورد امتیاز انحصاری تحقیقات باستان‌شناسی درسراسر قلمرو و کشور شاهنشاهی ایران که مخصوص دولت فرانسه باشد بدست آورد. مذاکرات دو دولت و تمام‌فاده قرارداد بمرحله عمل در آمد و حدود سه سال بطول انجامید زیرا تنظیم مواد این قرارداد حقیقت خیلی مشکل بود. دولت ایران می‌خواست قرارداد بوضعی بسیار مؤدبانه و توام با تعارفات سیاسی تنظیم شود و نماینده‌ها سعی داشت مفاد آن طوری تنظیم گردد تا اشخاصی که مفاد این قرارداد را اجرا خواهند کرد حتی المقدور از درسراسرها و مشکلاتی که خواه ناخواه بر اثر اختلاف اخلاقی و نژادی ما و مردمان ایران روی میداد دور و بركنار باشند.

موضوع یک قرداد راجع بیاستان‌شناسی بسبب تباین آن با سیاست در عالم دیپلماسی بسیار کم و بندرت پیش می‌آید و بهمین جهت نماینده‌ها هم در طهران با مسائله تازه‌ای مواجه شده بود، من در این موقع در دره نیل

رئیس هیأت باستان‌شناسی مصر بود و بزرگترین مؤسسات باستان‌شناسی جهان در اختیار من بود بعلاوه بمناسبت سفر سه‌ساله خود (۱۸۸۹-۱۸۹۱ مطابق با ۱۳۰۶-۱۳۰۷ قمری) با ایران اطلاعات فراوانی هم در مورد این کشور داشتم ماین جهان وزارت فرهنگ و همچنین آقای بالوا در این خصوص با عن مشور تهرانی کردند تا این‌که کار آن از هر جهت تمام شد و در سال ۱۸۹۷ (۱۳۱۵ قمری) بمن پیشنهاد گردید مدیریت کل هیأت باستان‌شناسی مصر را ترک گفته باست نماینده کل و با اختیارات وسیع و مسئولیت رسمی یک وزیر اختار با ایران عزیمت کنم .

در قرارداد پیش‌بینی شده بود که وزیر امور خارجه فرانسه کسی را در معیت رئیس هیأت روانه ایران خواهد کرد و من خود نیز با این سمت مأمور شدم و بقسمی که دیگر اجازه داشتم باعمال محلی دولت برای کارها و نیازمندی‌های خویش مستقیماً تماس بگیرم ...

چون تمام مقدمات سفر ما فراهم شد ، در روز ۱۵ سپتامبر ۱۸۹۷ (در بیان آخر ۱۳۱۵ قمری) با تفاق ژ. لاپر G.Lampre معاون هیأت و یکنفر سرکار گر ، پاریس را به‌قصد ایران ترک گفتم . ما باستی ابتدا به‌تران می‌رفتیم تا با مقامات دولتی ایران ارتباط گفته و از اعلیحضرت شاه برای اجرای مفاد قرارداد منعقده واستخدام خدمه و کارکنان محلی که برای کارهای هیأت لازم میداشتیم اجازه و فرمان تحصیل کنم .

کنت ژاک دارلودوسن سود d' Arlot de Saint - Saud - Le Cte Jacques در آن‌روزها کاردار سفارت فرانسه در طهران بود و از هیچ‌گونه کمک و همراهی برای پیشرفت اقدامات و کارهای من فروگذار ننمود .

بمحض اینکه مذاکرات ماتمamt شد بطرف شویس حرکت کردیم و پس از چهل و پنج روز که با اسب در راه بودیم بشوش رسیدیم و نخستین کلنک حفریات در روز ۱۸ دسامبر همین سال (۱۳۱۵ ربیع‌الثانی) در ویرانه‌های پایتخت ایلام بر زمین خورد.

هنگامی که من ولاپر خاک ایران را از شمال بطرف جنوب می-

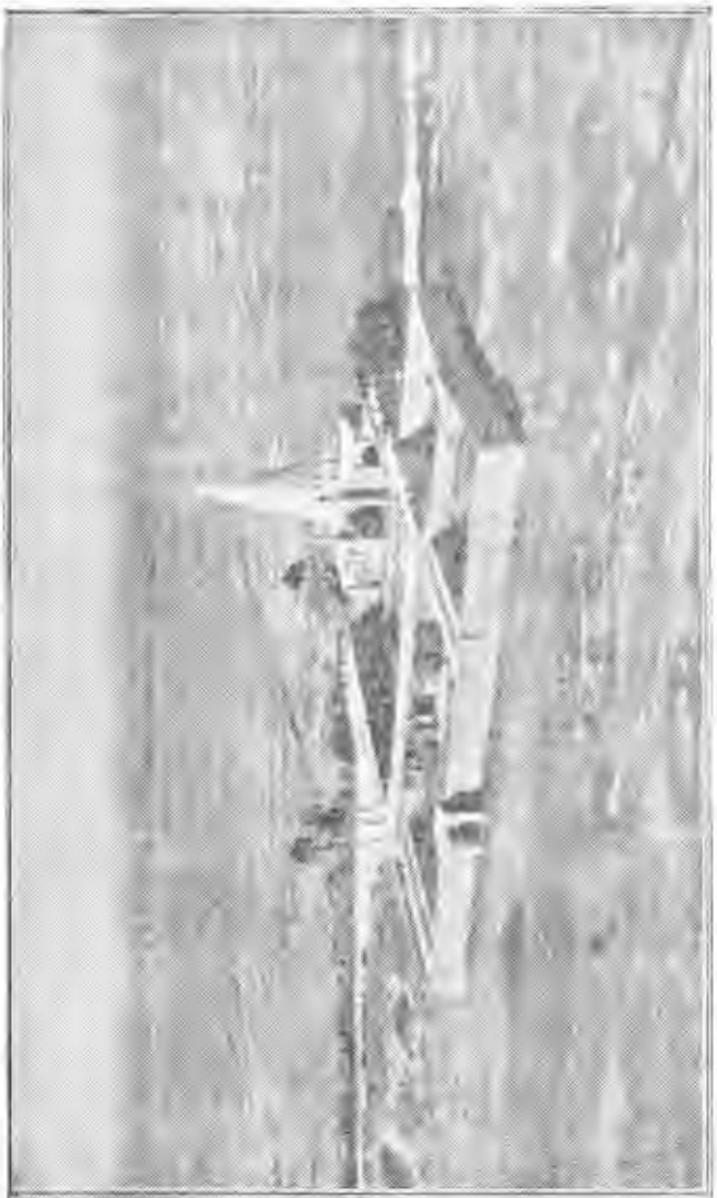
پیمودیم یکی از وابسته‌های من، **گوستاوژ** Gustave Jéquier که سرکار گرهیات و بانو لاپر که پیش‌شوهر خودمی‌آمد، از راه جنوب بعریستان^۱ آمدند. وسائل، اسلحه و آذوقه ما هم از همین راه طوری رسید که روز چهارم ژانویه ۱۸۹۸ (۱۰ شعبان ۱۳۱۵) هیأت دیگر کم و کاستی نداشت و عملیات اساسی آغاز شد و از همین روزهای بود که بنای استقرار آینده‌ها پی‌ریزی گردید.

با آنکه آقای رنه دو بالو ادر تنظیم مواد قرارنامه بسیار دقیق کرد و بود معهداً بسیاری از مواد در اوائل اقامات ما در عربستان اجرانشده‌هاند و بعلاوه هشکلاتی نیز پیش آمد که زور سیاسی که من با تکاء اختیارات و قدرت دیپلماسی نمایندگان در طبران میداشتم باز برفع آنها قادر نمی‌بود. در علت و سبب این وضع باید بگوییم ناحیه‌ای را که برای مرکز عملیات خود انتخاب کرده بودم یکی از ناممنترین نواحی ایران می‌بود.

شوش از قلمرو سلطه و هر گونه نظارت مقامات دولتی ایران بکلی دور است و در تنظیم نخستین قرارداد بهیچوجه ممکن نبوده است که همه چیز و تمام نکات لازم را بتوان پیش‌بینی نمود چنان‌که طولی هم نکشید لزوم انعقاد قرارداد دیگری کاملاً محسوس گردید.

۱- منظور از عربستان همان خوزستان است - (متترجم)

منظمه هقبره دانيال در شوش از فراز قلعه
(از کتاب بي به)



بهرمین سبب آقای ت. دلکاسه Th. Delcassé وزیر امور خارجه وقت و آقای ژرژ لیک Georges Leygues وزیر فرهنگ افتخار تنظیم بعضی تعليمات لازم وارائه نظر هادر موردقرا درداد دومی را که اعلیحضرت مظفر الدین شاه در سفر سال ۱۹۰۰ (۱۳۱۸ق) خود پیاریس بمناسبت پذیراییهای گرم و مهمان نوازی صمیمانه دولت فرانسه با انعقاد آن موافق بود و میل داشت زودتر با مضای خود موشح کند، بخود من و اگذار کردند.

وزیر امور خارجه شخصاً با انعقاد این قرارداد که بتواند حدود روابط هیأت را با دولت ایران بنحو قاطعی مشخص و معلوم کند بسیار علاوه‌مند بود و در قبال همین قرارداد بود که بالاخره ما توانستیم مدت پنج سال به کار خود مداومت دهیم^۱



امامزاده شوش (از کتاب بی‌یه)

بموجب این قرارداد انحصار دائمی حفریات در تمام سرزمین کشور شاهنشاهی ایران (با استثناء اماکن مقدسه و قبور مسلمانان) بما و اگذار

۱- منظور تاسال ۱۹۰۵ ميلادي مطابق با ۱۳۲۳ قمری است که دمورگان گزارش عملیات و اقدامات پنج ساله خود را تنظیم نموده است.

گردید و باستاند آن کلیه اشیاء مکشوف در شوش بفرانسه تعلق خواهد داشت و دولت فرانسه فقط بهای وزن فلزات قیمتی مثل طلا و نقره را که در طی حفريات کشف میشوند بخزانه دولت شاهنشاهی خواهد پرداخت و درمورد سایر نواحی ايران نیمی از اشیاء مکشوف بدولت اعليحضرت پادشاه ايران و نیم دیگر بدولت فرانسه تعلق دارد و فصول دیگر قرارداد بمسائل وجزئیات مربوط بحقوق گمرکی و محافظت و حمایت از هیأت حفاری و وظایف و مسؤولیتهای حکام شهرستانها نسبت بهیأت واعضای آن میباشد.

از شوش تا لوور^۱ (۱۳۲۶-۱۹۰۸ق)

از میان تماشاکنندگان موزه لوور^۲ که بر اثر علاقه و توجه آثار هنری با آنجا جلب میشوند، عده بسیار کمی هستند که بزمات و نگرانی خاطر کاوش کنندگان و هزینه ایکه صرف تهیه این مجموعه ها شده می‌اندیشنند. از فهرست‌ها و دفاتر مشخصات هم ممکن است قیمت خرید و تهیه فلان قطعه و یافلان جسم رامعلوم کرداما در مورد آثار نفیس و مهمتر که که هیأت‌های اکتشافی با خود می‌آورند اطلاعی از آنها حاصل نمی‌شود. تهیه این آثار علاوه بر گذشته‌ای نقدی و پولی دولت، مستلزم کوشش و مساعی قابل ملاحظه‌ای نیز می‌باشد زیرا گاهی کاشفان آنها در حمل و نقل آنها با مشکلات و گرفتاری‌هایی بیشتر از آنچه که هنگام کشف ویرون آوردن از خاک با آنها مواجهند، رو بروند.

دریشتر موارد من شرایط واوضاع سختی را که هیأت حفاری علمی در ایران هنگام کاوش‌ها و حفاری‌های خود در شوش با آنها مقابله شده است بتفصیل تحریح کرده‌ام اما چون مسائله بسیار جالب و شیرین حمل عتیقات از موضوع انتشارات رسمی‌ها خارج است من آخرین مرحله آن

را که در سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ قمری) انجام شده در اینجا شرح میدهم :
در ایران به چوجه خط آهنی در دسترس نماییست . امانات و بسته -
های پستی تا جایی که بکشتن تحویل گردند با قاطر و شتر حمل می شوند
بالنتیجه این بسته هادر طول راه های خشکی و هم در راه دریائی دستخوش
تکان های شدید و حرکات سخت هستند . باین جهات بسته بندی عتیقات
باید بسیار دقیق و محکم باشد و ما خود این کار را باید انجام دهیم . آنچه
را که برای اینکار لازم داریم در ایران وجود ندارد . فیبر و کاغذ و ورقه های
قلع و مینخ را باید از پاریس بیاوریم و جعبه ها و صندوق هارا در محل بسازیم
و لی تخته والوارهای چوب کاج از ادسا میرسد و برای اینکه وقت مازیاد
تلف نشود . این صندوقها را بتدربیح بسته بندی و انباسته می کنیم و پس از
اینکه روی آنها نوشته شد « D.S.P. » (یعنی هیأت علمی در ایران) اداره
دولتی موزه لوور و شماره ترتیب روی آنها ثبت گردید ، تالحظه حرکت
آنها در انبارها می گذارند .

برای جلوگیری از خستگی و رفع مخاطرات و همچنین بمنظور کاستن
هزینه محافظین که خود در این ناحیه پر آشوب رقم بزرگیست از راه -
انداختن کاروان جز در هر سه سال یکبار خودداری می کنیم .
وضع هیأت حفاری آلمانی که در بابل کار می کنند بسیار مساعد تر
از ما است زیرا از قلعه شرقات (الحصار) بدلجه و یا به فرات دسترسی
دارند . هیأت فرانسوی هم که در تلوه^۱ (سیرپورلا) هستند نیز وضع
مناسبی دارند زیرا در شط الحائی قایقهای بادی بسیار رفت و آمد می کند
هیأت حفاری مصر نیز با آنکه در بعضی نقاط از رو دخانه نیل دور هستند باز

بالنسبه شرایط موافق و مساعدی برای کاردارند.

اما در شوش ویرانه های تاریخی نزدیک برودخانه کوچکی با اسم شاور هستند که مسیر آن در نقاط متعدد بوسیله کشاورزان عرب مسدود میشود و نمیتوان حتی یک قایق در آن عبور داد. در دو کیلومتری غربی شاور رودخانه گرخه جاریست که از لحاظ اهمیت مانند رودخانه سان^۱ میباشد ولی آب آن بمرداب غیرقابل عبور حویزه^۲ میریزد و در آخر با مصب های متعدد و مستور از نیزارهای انبوه بدجله میپوند.



رودخانه شاور در شوش

تنها راههای آبی قابل استفاده برای مادرمشرق شوش واقعند که آب‌دزو کارون هستند.

روی آب‌دز کشتی های بخاری عبور نمی‌کنند ولی کشتی های ۲۰ تنی تا ۳۰ تنی در فصول پر آب تا قلعه بندر که در حدود سی کیلو متری شوش است میتوانند پیش آیند. با وجود پیچ و خم زیاد مسیر آب‌دز و سرعت زیاد جریان آن و همچنین نامنی سواحل آن که مانع است راه مزبور را هم مطمئن و منظم تجارتی باشد، اگر یک کشتی در قلعه بندر احتیاج باشد باید قبلا

۱- از رودخانه های فرانسه است. Saône

۲- نام دیگر این مرداب خور عظیم یا خور المظیم است.

سفارش کرد و تا هر روز بعد در آنجا که آخرین نقطه کشتی رانیست حاضر خواهد بود.

راهی که معمولاً در آن ایاب و ذهاب می شود راه کارون است. دو کشتی کوچک بخاری یکی متعلق یک شرکت ایرانی^۱ و دیگری متعلق یک مؤسسه انگلیسی رو^۲ کارون میان محمره (خرمشهر) واقع در ساحل شط العرب و ناصری اهواز (واقع در نقطه‌ای که کارون از روی رگه‌های سنگی با سرعت می‌گذرد و جز در هنگام طغیانی قابل عبور کشتی نیست) رفت و آمد می‌کنند.

در بالادست ناصری اهواز یک کشتی کوچک بخاری دیگری هم تا شلیایی که بندر کوچکیست در حدود ده کیلومتری پائین دست شوستر رفت و آمد می‌کند و کرجی‌های اعراب (سفینه) نیز دری کارون علیا و سفلی حرکت می‌کنند.

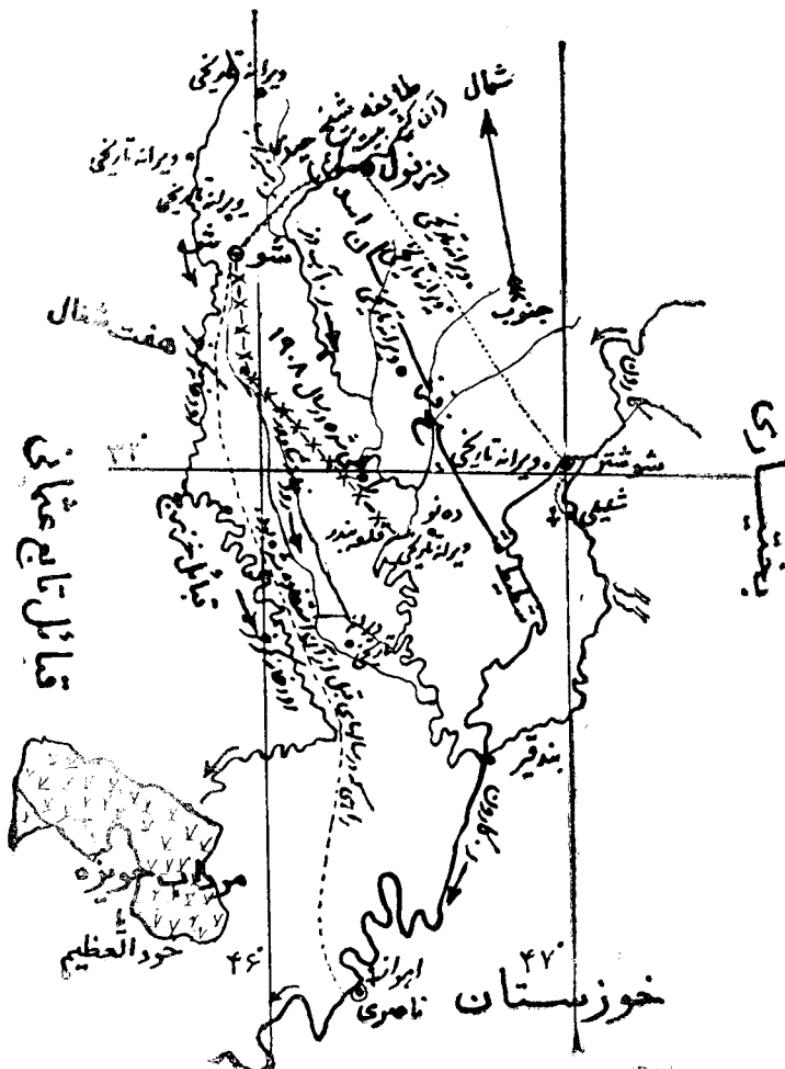
بنابراین برای استفاده از راه آبی کارون ما باید خود را به شلیایی و یا بناصری اهواز برسانیم.^۳

از شوش به شلیایی حداقل چهار منزل کاروان رو است. منزل اول دز فول است و این راه دو مشکل بزرگ در پیش دارد که برای گاریها سخت تر می‌شود و این دو مشکل یکی عبور از گدار رودخانه سبز آب و دیگری گذشتن از پل قدیم ساسانی دز فول است. این پل بر اثر طغیان آب دز شکسته شده و اهالی محل آنرا بوضع ناقصی تعمیر کرده‌اند و وضع آن بقدرتی

۱- ظاهرآ همان کشتی شوش است که در سال ۱۳۰ قمری (۱۸۸۵) بدستور ناصر الدین شاه از آلمان خریداری گردیده بود. (متترجم)

۲- منظور شرکت لنج است. (متترجم).

۳- رجوع شود بنشه.



خط سیر دهورگان و هیأت علمی حفاری فرانسوی

نامطلوبست که هنگام عبور از آن هر آن بیم سقوط میرود .
منزل دوم کا هو نک است که اگر از مشکل عبور از داخل آبادی چشم پوشیم
طی بقیه راه آن راحت میباشد . منزل سوم شوستر است و در این راه اجباراً
باید از یک شعبه کارون با اسم شطیط بوسیله کلک^۱ عبور کرد .

سالهاست که پل ماسانی شوستر در هم شکسته است ولی حکومت
های آنجابرای اینکه از عابرین عوارض میگیرند در تعمیر آن سعی زیاد
میکنند . بنابراین در این محل باید بار اربابه هارا پائین آورد و چندین
کلک برای حمل صندوق ها فراهم نمود و با یافته همیشه با این وسائل
ابتداگی خطر غرق شدن زیاد است و من چون واقعه غرق شدن کلک های
هیأت پلاس^۲ را بخاطر دارم که در آنجا چندین بسته و صندوق از عتیقات
بر و دخانه دجله ریخت هر گز برای گذرانیدن بارهای مهم باین کلک ها
اطمینان نمی کنم .

منزل چهارم شلیلی است که مشکلات کمتری در راه دارد .
دومین محل بارگیری ناصری اهواز استوازشوش مستقیماً با آنجا
میتوان رفت . برای طی این راه چهار روز کافیست و از کشتی های بخاری
 فقط در قسمت کارون سفلی میتوان استفاده نمود . این راه متأسفانه بسیار
 خطرناک است .

در سال ۱۹۰۴ (قمری ۱۳۲۲) دو بار از این راه استفاده کردیم ولی چون

۱- کلک در اصطلاح محلی شمال خوزستان و لرستان عبارت است از چند مشک که
 آن بارا باد کرده و در پلوی یکدیگر در داخل چهار چوبی قرار میدهند و روی آنها را
 با تخته والوار فرش میکنند و بدین ترتیب میتوان روی آن بارگذاشته از رودخانه ها
 گذرانید . با این کلک ها تا چهار خروار بار هم حمل میکنند . مترجم
 (متترجم) Place-۲ - منظور هیأت حفاری عراق است .

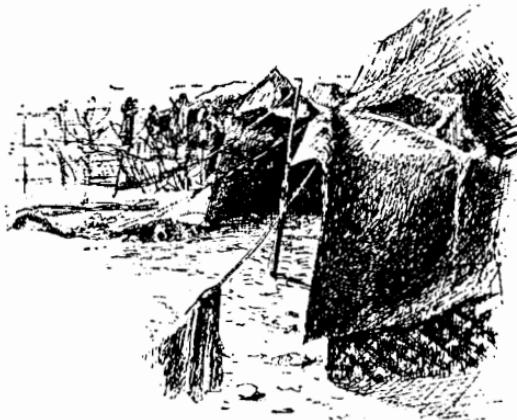
کاروان مامور دحمله و تجاوزات سخت قبایل خزر ج واقع شد دیگر از آن صرف نظر نمودیم . در این حادثه پای یکی از مستخدمین ما بر اثر گلوله شکست . سه قاطر کشته شد و تمام کسانی را که در کاروان بودند حتی اروپائی هارا غارت کردند ولی با تمام این احوال مجموعه عتیقات از دست برداشت و متجاوزان نجات یافت .

در گذشته، زمان سلطنت ناصر الدین شاه هنگامی که ظل السلطان پسر او حکمران بختیاری و لرستان و عربستان بود، در ناحیه غربی ایران نظم و آرامش برقرار بوده است . شاهزاده دستی تو انا و قدرتی کافی داشته است عشاير جرأت آزار دیگران و برپا کردن اغتشاش و بی نظمی را نمیداشتند و قبایل ترک هر کراز رو دخانه گر خه جلوتر نمی آمدند ولی امر و زهمه چیز تغییر یافته است . اعراب کمتر مطیع حکومتند و با سلاح های بهتری مجهزند تفنگ های گلوله ای بقدرتی در میان آنها فراوان است که برای اعاده امنیت و آرامش منطقه یک اردو کشی نظامی باید صورت گیرد . شمال عربستان توسط قبایل لر اشغال شده که بعضی از آنها تخته قاپو هستند و بقیه مثل سگوند ها و بیرانو ند ها و دیر کوند ها فقط در زمستانها بجلگه می -

۱- در سال ۱۲۹۷ قمری مطابق با ۱۸۷۹ میلادی حکومت خوزستان سر جمع حکمرانی فارس و اصفهان بظل السلطان واکندا کرد و او در غره جمادی الاول همان سال بر کر حکمرانی خود در اصفهان عزیمت نمود و جعفر قلی خان قاجار را از طرف خود نایب الحکومه خوزستان نمود لیکن رفتار قته شاه که اذاین بسط قدرت و وسعت قلرو و نفوذ ظل السلطان متوجه شده بود و اطراف ایان هم او را بیشتر می ترسانید در سال ۱۳۰۵ قمری (۱۸۸۷ میلادی) او را بطریان احضار و مجبور کرد از حکمرانی نواحی مزبور منجمله حکومت خوزستان استعفا و باصفهان تها اکتفا کند و حکومت خوزستان به حسینقلی خان نظام السلطنه واکندا کرد . (مترجم)

۲- منظور قبایل عرب عراق و بین النهرين است که جزء دولت عثمانی بوده اند . مترجم

آیند و این قبایل در مسیر قشلاق و پیلاق خود به رجا که بتوانند تجاوز می کنند و آنچه را بسیبند غارت می نمایند و حتی گاهی بشهر دزفول دست اندازی می کنند.



منظره یک قبیله چادرنشین

در شمال شرقی بختیاریها مستند که بپرها نه امنیت و نظم، بنام پادشاه قبایل ضعیف رالخت می نمایند، بعلاوه در جنوب قبائل عرب علیه یکدیگر وهمچنین با همسایگان ایرانی خود دائم ادار جنگ و سیز هستند. این قبایل عموماً برتری و سلطه شیخ خرزل شیخ محمره را قبول دارند و شیخ با اینحال باید لاینقطع بالعرب بنی لام که در خاک عثمانی میان دجله و کرخه متصرف شوند بجنگد.

مرز ایران و عثمانی بر حسب قرارداد بخط مستقیم از این ناحیه میگذرد ولی در عمل سرحد رو دخانه کرخه است و بنابر این منطقه ای طویل بطول ۲۰۰ کیلومتر و بعرض ۳۰ کیلومتر باقی می ماند که قبایل ترک نمی توانند با آنجا آمد و ایرانیان غیرعشیره هم در آن قسمت جرأت رفت و

آمدندارند.

یاغیان و قاچاقچیهای دوکشور از این وضع برای تمرکز و تجمع بمنظور چپاول و غارت استفاده میکنند. این عده گاهی دامنه تجاوزات و غارتگریهای خود را تاحدود دزفول و شوشتر هم میکشند و آنها هستند که بطرف کشتی های بخاری که در کارون علیا رفت و آمد میکنند تیر اندازی مینمایند و بکاروان «هیأت» حمله برده اند.

یک چنین واقعه ای بسیار ناگوار، سبب مداخله من و سیاست ماشد. ولی تمام مساعی و کوشش ما در تهران هم مانند اسلامبول بی نتیجه ماند. مقامات تهران با سخن میدادند: یغماً کران تبعه های نیستند بسلطان عثمانی مراجعه کنید و بباب عالی اظهار میکرد جرم چون در خاک ایران واقع شده از مکاری ساخته نیست و در حقیقت هیچیک از دودولت و سیله ای برای سرکوبی مقصربین واشارار نداشت.

من چون دیدم راه مستقیم ناصری مسدود است و بتحقیق انتخاب آن راه مشکلات بسیاری هم مانند راه شلیلی برای مادر برمیداشت مصمم شدم کاروان را از راه قلعه بندر حرکت دهم. این راه در دو منزل طی می شد و از منطقه شیوخ دست نشانده شیخ خزعل میگذشت و چنین بنظر میرسید که در این راه هیچگونه خطری برای بارهای ماروی نخواهد داد. باین قصد بشیخ خزعل که همیشه نسبت بما حسن نیتی میداشت نامه ای نوشتم و او هم بهمه جا دستور صادر کرد و وزیرش حاجی رئیس را مأمور کردیک سفینه که گنجایش یکصد صندوق محتوی ده تا دوازده تن بار داشته باشد در آب دز، به قلعه بندر بفرستد.

حاجی رئیس پیشکار شیخ خزعل است و باید گفت در هر کاری
که در عربستان روی میدهد دست او داخل است . مردیست وارد، زیرا
و مؤثر که مانند شیخ همیشه با کمال هنر بازی و خوش رؤی حاضر بمساعدت
با هاست .

شیخ خزعل خود در واقع پادشاه کوچکیست . املاک او در منطقه
عثمانی بمراتب بیشتر است از آنچه در خاک ایران دارد . دارای ارتش
زمینی و نیروی دریائی مرکب از چند کشتی بخاریست . دسته موذیک او
هر روز دوبار در فضای رودخانه کارون با آهنگ موزونی هترنم می شود .
یک آتشبار توپخانه او که از نوع توپهای قدیم است در جواب کشتی های
بخاری که هنگام عبور از شط العرب بسازمان دریائی او احترام می گذارند
شلیک می کند .

قصر شیخ در فیلیه^۱ در ساحل شط واقع است و منظره بس زیبائی دارد .
تالار بزرگ آن با فرش های نفیس و پرده های عالی مفروش و مزین است .
اشیاء هنری و ظریف در آنجا مثال مجسمه و نوس^۲ یا مجسمه های بر نزی

۱ - قصر فیلیه بر فراز تپه ای موسوم بکوت فیلی بنامده و نام آن مأخوذه
از نام همان تپه است و کوت فیلی ظاهرآ محل سنگرهای لر های فیلی بوده که در سال
۱۲۷۳ قمری (۱۸۵۴ میلادی) ضمن قوای ایران برای جلوگیری از ورود نیروی
انگلیسی ها بایران ، بخوزستان و خرم شهر گسیل شده بودند و انگلیسها در این سال
برای وادار کردن دولت ایران بترك محاصره هرات سواحل جنوب ایران را تهدید
می کردند و نام کوت فیلی را برای نخستین بار در کتاب سفر نامه یاور فراهانی می بینیم
که آنرا در سال ۱۲۷۳ قمری در شرح جنک ایران و انگلیس تالیف نموده است . مترجم
۲ - نوس Vénus اله زیبائی در اساطیر رومی است و برابر آفرودیت
یونانیها می باشد - مجسمه های متعددی ازاو ساخته اند که معروفترین آنها نوس
دومدیسی Vénus de Médicis ، نوس کالی بیژ Vénus Callipyge و
نوس دکابو Vénus de Capoue ، نوس دو میلو Vénus de Milo
می باشد . مترجم

هبه^۱ و ساعتهای آونگی زنگدار و تصاویر رنگی سلاطین اروپا در قابهای طلائی ذوق و سلیقه عربی را نشان میدهد و این مصنوعات که از هنرها و فروشگاه‌های بزرگ‌تر تهیه شده‌اند هنوز بر چسبهای شان روی آنها باقیست. شیخ شخصاً نیز مهر بان و نسبت بار و پائی‌ها صدیق است و پذیرائی از آنها هر اندازه بہتر باشد برای او لذت بخشتر است ولی با وجود این تمایلی که نسبت بخارجی‌ها دارد و باوصاف تمجید و تحسین هائی که دولت هند بسبب دوستی او شیخ کویت از او می‌کند معهذا نسبت بدولت مرکزی ایران وفادار و صدیق است. ولی کدام حامی و پشتیبان است که خود مزاحم نباشد؟

بهر حال تمام اقدامات لازم
را برای استفاده از راه جدید انجام
دادم و خواستم هدایت اولین کاروان را
خود بعهده داشته باشم.



«سر کار» یاریس کارگاه در حال
قلیان کشیدن

صندوقهای محتوی عتیقات
ما از دونوع تشکیل می‌شوند: یکی
آنها که وزن‌شان از ۸۰ کیلوگرام
بیشتر نیست و می‌توان آنها را با
قاطر و شتر حمل کرد. دیگر آنها
هستند که سنگین‌ترند و برای حمل
آنها بارابه و گاری احتیاج است.

۱ - Hébé اله جوانی و دختر ژوپیتر و ژو نون Junon و Jupiter است.

در پائیز گذشته یک اрабه نو و چهار چرخه با خود از پاریس آورده بودیم و ارابه دوچرخه دیگر ریهم از بقایای یک گاری قدیمی، خود ساخته بودیم بعلاوه چند دستگاه زین و برک ویراق و مهار نو نیز موجود داشتیم. بنابراین فقط چندسر دواب کشش باقی میماند که باستی فراهم مینمودیم و این کارهم بمبادر هیأت موسوم بحسن واگذار گردید.

در مشرق زمین این قبیل امور را نمی‌توان مستخدمین واگذار کرد زیرا بدون تردید آنها مبلغی از روزی معامله بر میدارند و گاهی هم دوشه برابر حساب می‌کنند با این طریق که قیمت اجناس را برای اروپاییان بالا تراز حد معمول می‌گویند و از طرفی فروشندگان را بتخفیف به اوادار می‌کنند. اما من چون وضع بازار عربستان را می‌شناختم قیمت‌های گراف را قبول نمی‌کردم. مستخدممن هم بدون شک انتظار حق العمل زیادی میداشت و با پنج هشت بیهانه‌های دروغین او مجبور بودیم در حدود ۱۵ روزی تا رسیدن قاطرها معطل شویم و عاقبت برای براحتی افتادن من ناگزیر شدم بشیوخ مجاور مراجعه کنم و آنها چند شتر و قاطر بشرط اینکه اگر از بین رفتنده و یا دزدیده شدن از عهده غرامت برآئیم در اختیار ما گذاشتند.

ناامنی منطقه ایجاد می‌کرد اینگونه پیش‌بینی هابشود بطوریکه چند روز پیش از این تاریخ وقت صبح ماخود ناظر و شاهد بودیم که در حدود چهل ماده گاو متعلق بیکی از روسای کوچک فر را که نزدیک بقلعه چادر زده بود چگونه بغارت برداشت. در آن روز ماده گاو‌ها از حصاری که شب را در آنجا استراحت کرده بودند خارج شدند و اعراب تبعه عثمانی

هم از پیش در کمین بودند. چندتن از آنها گاوها را دور کرده و جلو راندند و بقیه با تیر اندازی جلو تعقیب کنندگان را گرفتند ولی یک تن از آنها کشته شد. ما میخواستیم محمولات خود را در دو کاروان بفرستیم زیرا تعداد بسیاری از صندوق هاسنگین بودند و بایستی با راهبه حمل میشدند. بدین ترتیب روز حرکت نخستین کاروان روز ۲۰ مارس (۱۶ صفر) تعین شد ولی بعد بعلت بازگشت دادن وسائل حفاری و واگونهای خط آهنها^۱ و سر و صورت دادن بموضع نهرات نگهبان قلعه که هنگام تابستان در شوش میماندند روز حرکت به ۱۳ میکول گردید. دونوکر میباشدی در قلعه میماندند و دونفر با شترها و اسبها و قاطرها تا ذرفول بر وند و چهار نفر دیگر هم بمرخصی بتبریز که وطنشان بوده میرفتند.



سر کار گر محلی

روز ۲۲ بعد از ظهر هر دو راهبه بازگیری شده و حاضر بودند. زین و برگهای ویراقها هم برای قاطرها آماده و بارها بطور مساوی تقسیم گردید.

روز ۲۳ میباشدی صباح زود حرکت میکردیم ولی بسبب باران و طوفانی که روی داد حرکت ما بتاخیر افتاد. گاریها و راهبه ها

۱ منظور خطوط آهن کم عرضیست که در کارگاههای حفاری احداث میکنند و میتوان آنرا بسهولت برچید. (متوجه)

را از قلعه تا دشت بکمک نفرات پائین آوردیم و در آنجا قاطرها را که بهیچوجه عادت بکشیدن گاری نداشتند بارابه ها بستیم و این خود کار چندان آسانی نبود زیرا بعضی از آنها میکردند و برخی تن ببسته شدن نمی دادند و عاقبت هم موفق نشدیم تمام آنها را بکشیدن ارابه ها و اداریم و چنین بنظر میرسید که این گاری بزرگ برآ نیفتد. در این میانه یکی از از قاطر هایی لگد سختی بچانه سر کارگر شو Susan^۱ زد و بقسمی کاری بود که او مجبور شد برای بستن زخم خود بقلعه بازگردد. من که ناظر این عملیات بودم افراد را تشجیع و تشویق می کردم و عضو دیگر هیأت ر. دو مکنم^۲ هم بعمله ها کمک میکرد و برای بکار و اداشتن آنها خودش گاری را بجلو میراند.



قلعه فرانسویان در شوش که دمور گان در سال ۱۸۹۷ ساخته است

این سروصدای ها در پای تپه تاریخی باروی شوش پرده جالبی بود : قلعه ما بسیک قلعه های قرون وسطی قد بر افراشته بود و استحکاماتی را که مجاهدان جنگ های صلیبی و اهالی ژن^۳ در سواحل آسیا احداث کرده

Chausson. - ۱

R.de Mecquenem. - ۲

Gêne. - ۳

بودند بخاطر میآورد. دامنه دشت پهناور شوش که هنوز سبز بود و جنگل های تیره کر خه در میان آن چون لکه هائی دیده می شد و قلل پوشیده از برف جمال پشت کوه حدود آنرا مشخص مینمود. دورتر از این صحنه گستردگی شده بود. در نزدیکی ما، میان تپه های باستانی، گروه شترها و قاطرها و اشخاص جمع بودند و میکوشیدند تا هر چه زودتر مجسمه های شاهان عیلام و تزئینات ازیاد رفته معابدو کاخهای آنان را از جایگاه اصلیشان دور کنند.

سواران عرب بر شگفتیهای این پرده میافزودند. آنها محافظین ما بودند که شیخ حیدر^۱ دوست و همسایه هافرستاده بود و پسر ارشد او آنها را رهبری میکرد و او وظیفه داشت مارا تا منطقه شیخ خربط^۲ که با او خویش ولی دشمن می بود بر ساند و جرأت نداشت پیشتر بر ورد. هر همیز های پهلوی مادیانه از دیگر شدو سواران بطور جالبی بتاخت و تاز در آمدند و در آن حال بتیر اندازی پرداختند و با این عمل میخواستند آمادگی خود را برای هر گونه مبارزه و جنگی اعلام کنند.

بالاخره دو مکنم و من بر اه افتادیم و قرارشد شنوه Chenevier و شو سون با کاروان دوم همراه باشند. راه از روی تپه اپدانه صعود کرده و از آنطرف سرازیر میشد و شیب آنهم خیلی تنبد بود. من خیای سعی کردم-

۲۹ - شیخ حیدر دیس قبیله آل کثیر شوش (بیت کریم) و شیخ خربط پسرعم او بوده است. (متترجم).

۳ - دشمنی ایندو نفر برای ریاست قبیله آل کثیر و بتحریک شیخ خزر عل می بود که بنا بسیاست حکومتی خود همیشه میان سران قبائل و بستگان شیوخ اختلاف و دشمنی می اندافت و از ضعف آنها بنفع خود استفاده می کرد. (متترجم).

بودم راهی کوتاه تر و میان بر انتخاب کنم و آن راه ، راه عریضی بود ولی
 رانندگان اربابه های ما ناشی بودند بالنتیجه
 گاری بزرگ با پشته ای برخورد کرد و مال بند
 آن شکاف برداشت . شو سون که حرفه اش
 نجاریست وازابتدا هم مال بند آن گاری را خود
 او ساخته بود آنرا بطور مختصری تعمیر کرد و
 برآ افتادیم .



رئیس یک گروه کارگر
دزفولی

قسمت بد راه تمام شده بود و تقریباً
 بزمین های مسطح و جلگه رسمیه بودیم . قاطرها
 هم بالآخر بکار تازه خود آشنا شده بودند و کاروان
 باین ترتیب تا اندازه ای بانظم و ترتیب راه خود
 را می پیمود . این کاروان بغیر از دومگنهم و من از دونفر نوکر ، پانزده
 عمله ، یک زن پیر نانوای هیأت ، ده نفر سوار ، هفت هشت نفر قاطرچی ،
 چهار شتر باندو گاری که یکی با هفت قاطر و دیگری با سه قاطر کشیده
 می شد ، پانزده قاطر بار کش و دوازده شتر تشکیل می گردید .

راهنما و بلد کاروان ماموسوم به حسن بود و مالورا بمناسبت اینکه
 با مهارت خاصی آواز شغال را تقلید می کرد ابو شغال می خواندیم . شغل
 اصلی او اسب دزدی بود . شبها در اطراف وحوالی سیاه چادرها و بنه ها
 می گشت و همینکه موقع و وقت مناسبی برای دستبرد می یافت با تقلید
 آواز شغال ، رفقا و یاران خود را آگاه می کرد . من اورا پیشاپیش به ناصری
 فرستاده بودم تا کشتنی را به محل مناسبی بیاورد و راه آسانتری برای گاریها



عزیمت کاروان

پیداکند و بطوریکه او تأکید می کرد در راه در پیش میداشتیم . از شوش تا قریه سیداحمد^۱ بنابگفته او هفت فرسخ و یا در حدود ۵ کیلو- متر^۲ می بود . هامیبا یستی ابتدا در حدود بیست کیلو متر از دره شاور را می پیمودیم و در این منطقه در همه جا زمین آبیاری شده بود و گاری ها تامحور چرخها بگل فرومی رفتند . همیبا یستی از نهرهای کوچک و متعددی می گذشتیم . من با تفاوت چند نفر عمله مجهز بیبل و کلانک پیشاپیش کاروان میرفتم و دستوراتی در مورد بازشدن راه و بر طرف ساختن موانع میدادم . ممکنیم با اربابها می آمد و برای اینکه رانندگان را هدایت و راهنمایی کند کراراً از اسب پیاده می شد و در راندن گاری بعمله ها کمک می کرد . بهرمانعی که بر می خوردند فریاد دسته جمعی بلند می شد و از پیغمبر و از تمام

۱ - دمورگان در متن سفر نامه خود «جرقه» بمعنى گروه خیمه ها و مجموع چند خانوار نوشته است و آنرا صحیح لفظ چه که داشته که از اعراب شنیده ذیرا در آن لفظ اعراب خوزستان، قاف این کلمه بصورت گاف فارسی گفته می شود ولی در هر حال منظور قریه است .
(مترجم)

۲ - دمورگان هر فرسخ را پنج کیلومتر محسوب کرده و حال آنکه هر فرسخ ایرانی معادل شش کیلومتر است . (مترجم)

امام‌ها استمداد می‌جستند و می‌گفتند **یا اللہ**، **یا محمد**، **یا علی**، **یا خدا** . . .
در موارد سخت بایستی ارابه بزرگ را زقاطرها بازمی‌کردند و همگی
برای بیرون آوردن آن از باطلا قهرها یا از نهضتها دست بکار می‌شدند. مهار بند
گاری راهم برای اینکه تا بمنزل بر سیم سیم پیچی کرده و با تسمه آهنی
محکم بسته بودند.

من با سوارهای عرب گرم صحبت بودم که **حسن رسید** و اطلاع
داد به شیخ خریط خبری از رفتن ما بمنطقه او نرسیده است.

به **حسن** بانک زدم - چطور؟ من یک قاصد مخصوص فرستاده‌ام.

- بله، ولی قاصد نرفته است.

- چطور نرفته است؟! سه روز است اورا فرستاده‌ام!

- صحیح است اما او هنوز اینجاست و نامه شما پیش اوست.
آن عرب را که بعنوان قاصد فرستاده بودم آورده و نامه هرانشان
داد. بی اختیار فریاد زدم:

- پدر ساک! چرا کاغذم را نبردی؟

- برای اینکه می‌ترسیدم!

پس از اینکه ناسزا و دشنام زیادی با آباء و اجداد او گفتم خواستم
مجدداً اورا روانه کنم. اما او می‌ترسید و عرب دیگری با اسم جاسم که از
بهترین قاصدهای شیخ حیدر بود داوطلب شد نامه‌را ببرد و در ظرف پنج

۱- این گونه توهین‌ها که بوسیله ییگانگان نسبت با فراد ایرانی صورت می‌گرفته
است شایان بسیار توجه است و میرساند که هر وقت با مصالح آنها بیان می‌آمده حتی اشخاص
دانشمند هم از این ادھر گونه توهین و ناسزا خودداری نمی‌کرده‌اند (مترجم)

دقیقه‌جامه‌های خود را از تن دور کرد تالباس مندرس و زنده‌ای را که مناسب حال یک قاصد بود پیو شد و جست و خیز کنان بسمت قریه‌شیخ خربیط که دوازده کیلومتر از مفاصله داشت روان شد و با وضعی که اورفت اگر هم اورا در راه لخت می‌کردند چیز قابلی بدستشان نمی‌آمد.

موضوع قاصد، واقعه‌ای را که در زمستان گذشته در عربستان روی داده بود بخاطر من آورد:

والی پشتکوه که از خدمتگزاران بزرگ اعلیٰ حضرت پادشاه ایران است مأمور سرکوبی قبایل جسور و سرکش سگوند شده بود که شهر دزفول را غارت کرده بودند. و او خود بفرماندهی نیروی مزبور بادوه زار نفر تا سرحد ولایت خویش پیش آمد و در نظر گرفت شبانه از رو دخانه کر خه گذشته سگوند ها را که در ساحل چپ رودخانه مستقر شده بودند غافلگیر کند. یکی از خانهای اطراف حدود شوش بنام علی مردان که سگوند ها اورا هم غارت کرده بودند و باردوی والی پناه برده بود مأمور شد وضع گدار ایوان کر خه را بررسی و تحقیق کند.

فردای آنروز علی مردان^۱ بازگشت و اظهار کرد: « وضع گدار بسیار خوب است و آب تا زین زانو بیشتر نیست ».

۱- علی مردان پسر کریم خان فیلی است که رئیس طایفه عمله شوش بود و چون کریم خان در سال ۱۳۲۸ قمری در گذشت او بر پیاست طایفه رسید. دوران ریاست علی مردان خان بال اختلافات و مشاجرات میان او و طایفه آل کثیر شوش گذشته است زیرا برادرزاده او غلام رضا خان که داماد شیخ حیدر رئیس آل کثیر شوش بود سهم بدری خود را ازاو مطالبه می‌کرد و شیخ حیدر نیز بر غلطت ماده آن اختلاف می‌افزود و دامنه این مشاجرات تا سال ۱۳۳۳ قمری هم کشیده شد تا اینکه در تابستان این سال علی مردان خان بقتل رسید (متترجم)

قوای والی بحر کت در آمد و در حدود ساعت ۱۱ شب بساحل راست رودخانه رسیدند. دیگر میباشد از رو دخانه گذشت. اولین سواروارد آب



یکنفر لر

شدو آب اور اباالسبش در غلتانید و غرق کرد. سه نفر پیاده دیگر هم به مین سرنوشت گرفتار شدند زیرا عمق آب در گدار بد و مت مریسید و جریان آب نیز بقسمی سریع یود که مقاومت در برابر آن ممکن نمی شد.

پس علی مردان چه تحقیقی کرده بود؟ هیچ جزاینکه هنگامی که باشتاب بطرف رودخانه میرفته است با عربی مصادف می شود و اورا مأمور می کند از وضع گدار برای او خبری یاورد و خود در آن منزل باستراحت و کشیدن قلیان مشغول می شود. عرب هم کار را بدیگری واگذار می کند و مانند علی مردان باستراحت می پردازد. فردای آن روز چون از عرب دومی خبری نمی رسد عرب اولی نزد علی مردان میرود و میگوید گدار قابل عبور

است و خان هم سخن اورا راست می پندارد و باطلاع والی میرساند .
والی پس از واقعه غرق شدن چهار تن از کسان خود ، ناگزیر شد را
تصبیح صبر می کند تا روز شود محل عبور را از نواکشاف کنند اما چون هوا کمی
سرد بوده است افراد نیروی والی برای گرم کردن خود آتشی روشن کرده
بودند و روشنایی آتش موجب شده بود سگوند ها از وجود آنها باخبر
شوند و باشتاد دست و پای خود را جمع کرده قبل از آنکه صبح و آسمان روشن
شود بابنه و حشم از دسترس والی دور شدند .

غلب عملیات سوق الجیشی در ایران باین وضع انجام می گیرد .
ما بتدریج پیش می رفتهیم و جز برای ارباب ها مشکل بزرگی در راه
ما نبود . گاری کوچک دوچرخه که بار آن دو صندوق بود ، توسط دو قاطر
براحتی کشیده می شد و شترها و قاطرها بارکش همیشه پیشاپیش کاروان
بودند و حتی گاهی با تضارر رسیدن ما چند لحظه ای بچرا سرگرم می شدند .
فصل بهار بود و علف های تر و تازه بفر او این یافته می شد و همه جا عطر گلهای
پنیرک و شیرین بیان بمسام میرسید .

در قله فلاتی که دره شاور را از آبدز جدا می کند پسر شیخ
حیدر پیش آمد و گفت : اینجا دیگر سرحد ماست و بما اجازه بدھید
مرا جمع کنیم » با او گفتم : نه ، تا کسان شیخ خریط نرسیده اند شما نباید
بروید « .

— کسان شیخ خریط دشمنان ما هستند و مارا خواهند کشت .
— مسلمًاً اینطور نمی شود . مگر شما بامن و در حمایت من نیستید ؟
خواه ناخواه آنها در معیت ما برآه خود مداومت دادند و ما به —

هفت شغال^۱ که مجده وع هفت تپه دستیست رسیدیم .

از اینجا ببعد راه بسمت مشرق متوجه میشود و ما از شاور دور
میشویم و از این پس آبی بر سر راه نیست . دیگر موقعی بود که باید توقف می -
کردیم و شب را در آنجا بسرمیبردیم زیرا تقریباً دو ساعت از ظهر میگذشت
وما در حدود ۱۰ کیلومتر راه را در پنج ساعت پیموده بودیم .

سوارهای شیخ حیدر بازمیخواستند مارا ترک بگویند و من با آنها
گفتم : وظیفه شما این است که باما باشید . اگر ما هنگام شب در اینجا مورد
حمله ای واقع شویم شما مسؤولید . شما باید تاریخ سیدن سوارهای دیگر ، نگهبان
ما باشید .

چون دیدم میخواهند حرفی بگویند و رشته صحبت را بکشند گفتم
بس است مرا خسته کردید . من بشکار میروم و شما هم خودتان میدانید هر
طور میخواهید بکنید سپس تفنگ خود را برداشته و دور شدم . با آنکه در این
منطقه شکار فراوان است من قصد شکار نداشتم بلکه میخواستم دو تپه باستانی را
بازدید کنم که بر اثر وجود سفال های شکسته و آجر هاییش بقدمت آنها پی برده
بودم و از فراز یکی از آن دو تپه دیدم که گروه سواران شیخ حیدر کاروان را
ترک گفته اند و از توقفگاه مادرور میشوند . بار گفتن آنها دیگر جزیک کارایین
گراس و تفنگ شکاری سلاح بیشتری در کاروان باقی نمیماند و بیم خطر
میرفت لیکن من امیدوار بودم که سوارهای شیخ حیدر که دیدند کسی بسراع آنها
نرفت و اصراری در ماندن آنها نشد خود از نیمه راه بازگشتد و من وقتی

۱- این محل امروز بنام «هفت تپه» وایستگاهی است بر سر راه آهن تهران
واهواز . (مترجم) .

بکار و ان مراجعت کردم آنها را در کنار آدمهای خود دیدم که نشسته و مشغول کشیدن قلیان و نوشیدن چای بودند و رجز - خوانی برادر باره شجاعتهای خود می کردند. اما آنها حق داشتند بترسند زیر احتمال میرفت شیخ خریط از موقع استفاده کرده پسر شیخ حیدر را دستگیر و اگذاری او را موکول بشرایط سنگینی کند.

علت این منازعات وزد و خورد هادر قبائل عرب معمولاً جز سرت چند سرگوسفند یا کشمکشهای که در موقع آیاری اراضی و چرانیدن احشام واغنام می کنند و یا موضوع فصل^۱ چیز دیگری نیست. دوستی و تحداد آنها هم ثباتی ندارد چه همینکه یکی از دوقبیله دوست بعلی ضعیف شود قادر به مقاومت در مقابل تجاوزات وزور گوئیهای دیگران نباشد خانوارهای آن بقبایل مجاور می پیوندند و حتی بمیان دشمنان قدیم خود میروند. بسیار اتفاق افتاده است که ما از فراز قلعه شوش ناظر و شاهد جنگهای قبائل بوده‌ایم. در این موقع جنگجویان بطور تفرقه و پراکنده و از خیلی دور تا فشنگ‌هایشان تمام شود بطرف یکدیگر تیراندازی می‌کنند. آنگاه بی آنکه دلیری و شجاعتی از خود ظامر کنند با سلاحهای دستی حمله می‌برند ولی با اینحال مجروح و کشته‌هم خواهند داشت و مجروحین خود را برای معالجه

۱ - فصل بمعنی حل اختلافات دو طایفه است بواسطه غیر از معامله بمثل اگر یکی از افراد طایفه‌ای بدست طایفه دیگر کشته شود برای اینکه قتل‌مذکور با قتل دیگری جبران و تلافی نشود خانواده قاتل باید ازدواج تا هفت دختر و یا از احشام واغنام باندازه‌ای بخانواده مقتول بدهند که رضایت آنها را جلب نمایند و این عمل را فصل گویند و عمل فصل در محضر شیوخ طایفه و در محاکم سادات و پیرمردانیکه واقع بر سوم و آداب قومی هستند صورت می‌گیرد. (مترجم)

ومداوا پیش‌مامی آورند و باین جهات ماجرا حی را خود بخود آموخته‌ایم و عموم اعضا هیأت میتوانند گلوله‌ای را با آسانی و بی آنکه موجب درد و شکنجه شخص مجروح باشد از بدن او بیرون آورند.

اسبیها هم در این معرکه‌ها از آسیب گلوله و جراحت مصون نیستند، چنانکه روزی من یک خان لر را دیدم که بسبب مجروح شدن مادیانش خود را بگردان او آویخته بود و مثل اینکه برادرش بطور مهلك و خطرناکی زخمی شده باشد اشک می‌ریخت.

شب فرا میرسید ولی جاسم هنوز از قریه شیخ خریط مراجعت نکرده بود. ما در چادر خود گرد هم جمع شده بودیم که ناگهان خبر رسید عده‌ای سوار از افق دور دیده می‌شوند. بی تأمل چند تن از آدمهای شجاع ما بروی اسپهاب جسته و شتابان بطرف سوارها تاختند. رئیس محافظین ما خود را بروی تل صندوقها رسانید و چند تیر تفنک به رو شلیک کرد و می‌خواست به راه جمین بفرهمند که ماهشیاریم ولی سوارانی که از دور می‌آمدند سوارهای شیخ خریط بودند که جاسم بسراغ آنها رفت و آنها چون رسیدند نزد من آمدند و اظهار خدمتگزاری کردند و من بفارسی جمله‌ای را که از همان روزهای اول ورود خود بایران یاد گرفته بودم در جواب آنها گفتم:

– ماهم انعام خوبی بشما خواهیم داد.

این گروه نگهبانان جدید همه با کارایین های خوب مارتینی پی بودی Martini-Piboudy که عموماً مگسک آنها را می‌شکند مجهز بودند ولی وجود مگسک برای مسلمانی که قبل از فشار آوردن روی ماشه تفنک از

خدا و محمد و علی استمداد می‌جوید و بهیچ حامی و پشتیبان دیگری
متول نمی‌شود ، چه ارزش و اهمیتی می‌تواند داشت !
یکروز مسکنم از یکی از این وحشی‌ها پرسید از مگسک چطور
استفاده می‌کنید ؟

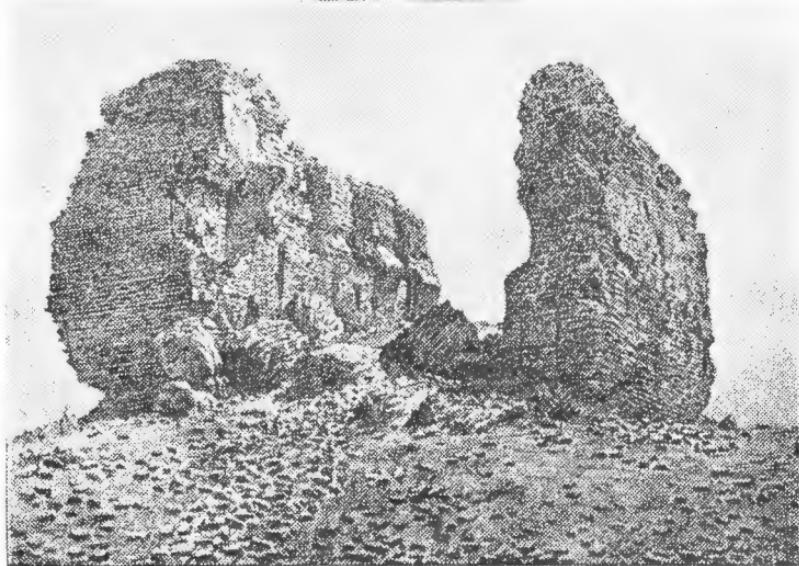
عرب جواب داد - خیلی ساده . وقتی دشمن زیاد باشد شکاف درجه
را بالامیگذاریم و اگر دشمن یکی باشد آنرا کامل پائین می‌آوریم .
ازینجا خوب استنباط می‌شود که این اشخاص با آنکه اوقاتشان
بیشتر بتیر اندازی می‌گذرد تاچه‌حد در کار خود ناشی هستند .
آدمهای شیخ حیدر و شیخ خربیط ابتدا چپ چپ یکدیگر نگاه
می‌کردند اما بتدریج دوست و گرم شدند . نوشیدن جای هم بر فاق آنها
کمک کرد و طولی نکشید که با وضعی تقریباً صمیمی ویگانه پیش یکدیگر
نشستند .

با وجود آن همه محافظ و نگهبان باز شب آشفته‌ای بر ما گذشت . نا
صبح این اشخاص یا سر و صدامی کردند ، یا یکدیگر را با واژ بلند می-
خوانندند و یا قاطرها از داخل کاروان می‌گریختند و بالنتیجه هم معاشری
نداشتم . بعلاوه از چند ماه پیش تا آن روز ، این نخستین شبی بود که در
بیابان منزل کرده بودیم و مادر این مدت هر شب در قلعه و در پناه دیوارهای
مستحکم آن ، دور از سر و صدای شغالها و آواز و مشاجرات کارگران و آدم
های خود می‌خفتیم . اینک این شب پر آشوب برای ما پیش آمد بود .
فردای آن شب ، سپیده دم برآه افتادیم . سواران شیخ حیدر اجازه
خواستند که مراجعت کنند و خیلی میل داشتند انعام خود را هم دریافت

نمایند اما چون میبايستی کاروان دوما راهم تا همین جامی رسانیدند بهتر بود در دادن انعام آنها تامل می شد تا مطمئن شویم که از وظایف خود نسبت به شنویه و شوسون کوتاهی نکنند.

راه ما از نزدیکی هفت شغال می گذشت. مکنم و من که سابق براین چندبار آنجارا بازدید کرده بودم، از موقع استفاده کرده به باز دید آنجا رفتم.

هفت شغال محل یک شهر قدیم و وسیعی است که از رودخانه شاور و چندان دور نبوده. این شهر بر کنار نهری قرار داشته است که از بالا دست ایوان کرخه از رودخانه کرخه منشعب می شده و بطرف جنوب امتداد می یافته است و آثار و بقایای آن نهر همه جا دیده می شود.



ایوان کرخه - ویرانه قصر کاخ ساسانی

شیار دیگری هم که در آن طرف ویرانه هاست بقایای نهر دومی را
کوچکتر از نهر اول، معلوم می‌سازد و حلقه چاههای بسیاری نیز دیده می‌شود
که امروز پرشده اند راه قدیم که شوش را به اهواز متصل می‌کرده از
اینجامیگذشته است و ارتش اسکندر پس از غارت و انهدام کاخ اردشیر
برای عبور از رودخانه کارون و پل قایقی که بوسیله نه آرک^۱ تهیه شده
بود باید از همین جا عبور کرده باشد.

در بازگشت برادر شیخ خربیط مناصحت گرفت. دروغهای میگفت
و آدمهای شیخ حیدر را متهم می‌کرد که عرق گیر اسب اورا دزدیده اند
واز انعامی هم که با وعده کرده بودم اظهار امیدواری و خشنودی مینمود
وبالآخره اجازه خواست برای خوردن ناهار با آبادی که در چند کیلومتری
بود بود و مر از پر حرفی خود آسوده کرد.

در این جلگه که راه ماست هیچ درخت و گیاهی وجود ندارد – فقط
گاهی چند بوته علف خاردار دیده می‌شود که چون لکه‌های تیره رنگی بر
دامن ساده و زرد فام زمین جلوه می‌کنند و گاهی هم چند خرگوش وحشی و
شغال غفلة سر راه ظاهر می‌شوند که سک‌شکاری ما، دوک، آنها را تعاقب
می‌کرد و چون با آنها میرسید بازیکنان باز می‌گشت و این کار برای او جنبه تفریح
و ورزشی داشت اما برای شغالها شوخی دلپذیری نمی‌بود.

راه در این قسمت خوب است و ما با تندي پیش میرفیم. آسمان
پوشیده از ابر بود و بهمین سبب مالهای ما کمتر از روز پیش خسته بنظر

— ۱ — نیارک Néarque یکی از افسران یونانی سیاه اسکندر بود که در معیت او به ایران و هندوستان رفت و سواحل آسیا را از رودخانه سند تا فرات نخستین بار او کشف کرده است. (متترجم)

می آمدند . در افق دور ارتفاقاتی دیده میشد که چندان بلندی نداشتند و من آنها را پیش از این بارهم بازدیده بودم .

در دوره های باستانی ، عیلامی ها ، برای اینکه بتوانند آب شاور را که در آن زمان شعبه ای از کرخه بوده بمقاطع دور دست ببرند این تپه هارا برباریده بودند و این کار پر زحمتی بوده است که برای آبیاری جلگه انجام داده بودند و امروز هم باز همان رودخانه شاور این اراضی را مشروب میکند .

برای خوردن ناهار درین راه توقف کردیم . در چند کیلومتری ما یک قبیله کوچک چادرنشین ، چادر زده بودند و چند سوار هم در حوالی مادیده شدند و آنها سید احمد و آدم هایش بودند که از سر کشی گندم زار های خود بازمیگشتند .

سید احمد^۱ پیر مرد تنومه بیست و چشمانی تیز و نافذ و سیلبهایی کوتاه دارد ولی ریش او بلند و سفید است . لباس بسبار تمیز می پوشد و عمامه سبز و بزرگی بر سر میگذارد و آن نشانه این است که از اعقاب پیغمبر می باشد .

در ایران هزاران نفر هستند که خود را سید معرفی می کنند و آنها مسلمانانی می باشند بسیار متعصب . دروغگو ترین ، طماع ترین و تنبیلترين کسانی هستند که می توان یافت . از خدمت نظام و پرداخت مالیات معافند . از هر چیز حقی دارند و عمولاً از موقع و وضع خود سوء استفاده می کنند .

۱- این شخص پسر سید مطلب پسر سید احمد است و بازماندگان او امروز بسادات قماطی و سادات سید احمد (مأخذ از نام سید احمد اول) معروفند و قماط قریه ای است در ۱۲ کیلومتری ایستگاه آهودشت (سومین ایستگاه راه آهن بین شوش و اهواز بعد از ایستگاه شوش) .

ولی شیخ سید احمد با وجودی که از سادات است بسیار هر بان و معنوی (غیر مادی) است.

سالها پیش، من در ایران یک منشی ایرانی داشتم موسوم بسر تیپ- حاجی سید فضل علی خان که تحصیلات نظامی خود را در دانشکده افسری سن سیور^۱ تمام کرده بود. ولی من او را از کار جواب گفتم زیرا پیوسته شش روز از هفت روز هفتاد را هم است و بیهوده بود و بقسمی که در ایران معروف بود، این بزرگوار کلیه املاک خود را صرف عرق و شراب کرده بود و بهمین جهت با آنکه از یک خاندان تر و تمند آذر باستان می بود هنگامی که من او را در سال ۱۳۱۵ (۱۸۹۷ قمری) بمیرزادی خود انتخاب کردم از بی‌چیزی دنبال کاری می گشت.

وقتی از تهران به شوش می آمدیم نرسیده به سلطان آباد^۲، سرتیپ که در جلو عده ماحر کوت می کرد با پیر مرد محترمی بر خورد که بر الاغی سوار بود و عمامه سبزی به پهنای دوپا بر سر داشت. سرتیپ خطاب بپیر- هر دگفت:

- سلام علیکم عمو جان!

- و علیکم السلام پسرعم من!

(سید هاهمانند شاهزادگان خود را عم و عم زاده یکدیگر می خوانند)

۱- سن سیور Cyr - قریه ایست در نزدیکی پاریس و جزء شهرستان Versailles دانشکده افسری ارتش فرانسه از سال ۱۸۰۸ میلادی در این قریه دایر و بنام آن سن سیور نامیده شده است. چون در حین جنگ دوم جهانی بر اثر بمبارانهای هوائی ساختمانهای دانشکده مزبور بکلی ویران گردید، دانشکده مذکور به کوت کیدان Coetquidan واقع در جنوب غربی شهردن ennes و مجاور جنگل پمپون Paimpont انسقال یافت. (متترجم).

۲- منظور شهر اراک امروز یست

- شما اهل سلطان آباد هستید؟

- بلی! برای خدمت حاضرم.

- چه خوب! عموجان، آیا سلطان آباد شهر خوبیست؟

- بلی! البته! آب خوبی دارد، درخت‌های خوبی دارد، کاروان‌سراهای خوبی دارد.

- ممنونم! خدا شمارا حفظ کند!

- دست خدا به مرآه شما!

و سرتیپ موقعی که می‌خواست از پیر مرد جدا شود از او پرسید:

- اما راستی عموجان بگو بیینم در سلطان آباد شراب و عرق و

گوشت خوک پیدا می‌شود؟

- لا اله الا الله! لا اله الا الله!

پیر مرد در حالی که دست‌هایش را بطرف آسمان بالا برده بود با تشویش و ناراحتی دور شد زیرا.

سید او لاد پیغمبر و شراب! الکل! گوشت خوک!

همه سید‌ها هم مانند سرتیپ حاجی فضعلی خان متبدد نیستند.

آن‌ها را روپاییان را بچشم پست نگاه می‌کنند و قدر و منزلت خود را بادست دادن به «سک ارمنی‌ها» پایین نمی‌آورند.

بعد از خوردن ناهار دو باره برای افتادیم. من در جلو کاروان می-

رفتم و با شیخ پیر صحبت می‌کردم. او در صحبت‌هایش بقدرتی کلمات عربی بکار

می‌برد که فرم آنها خالی از اشکال نبود. از من پرسید:

ـ آیا مملکت شما جزء انگلستان است ؟ انگلیسی‌ها فرنگی هستند ؟
شما هم آیا فرنگی هستید ؟ کشور شما از اینجا خیلی دور است ؟ آیا شما هم
مثل مازیر سیاه چادر زندگی می‌کنید ؟ شما هم اسب دارید ؟ شهردارید ؟ آیا
بدریا نزدیکید ؟

به روزبان شرقی هم اگر بسؤالات او پاسخ می‌گفتم جز تلف شدن وقت
حاصلی نمیداشت ـ ناگزیر ببهانه اینکه باید بگاری‌ها سرکشی کنم از او
عدخواسته خود را به مکننم رسانیدم که از همان بدوامر با فراست دریافته
بود گفتگوی مفصل و پیچیده‌ای بمیان خواهد آمد و خویش را بکنار کشید
سیدهم پس از رد و بدل کردن تعارفات و خدا حافظی از ماجداشد .

آسمان بیش از پیش از ابر پوشیده می‌شد و باد جنوب غربی ابرهای
تیره و متراکمی از خلیج فارس می‌آورد . از بیم باران ، هر چه ممکن بود
بر سرعت راه پیمانی خودمی افزودیم . امار فته رفتہ بزمینهای زراعتی نزدیک
می‌شدیم و بنرها و جویهای متعدد بر میخوردیم . من پیشاپیش کاروان آنچه
که ممکن بود بوسیله کارگرها راه را برای عبور ارابه‌ها و کاروان بازو
آماده می‌کردم و مکننم که تا زانودر آب و گل فرومیرفت بحر کت گاریها
کمک می‌کرد و آدمهارا در کارتغیب مینمود .

بالاخره باران هم باریدن گرفت و زمین جلگه که از رس نرم بود
بزودی طوری شد که پای آدمهای و مالهای روی آن می‌لغزید و عبور برای
گاریها و مالهای و شترها بسیار دشوار گردید . ما عجله داشتیم خود را به
آب دز که جنگلهای آن درده کیلو متری دیده می‌شد بر سانیم
ولی باران ملایم ، سیل آسا شد و بزودی جلگه بصورت مرداب و باطلاق

در آمد.

شتردارها، چون بقیره سید احمد رسیدیم، بارشترها را پاتین آوردن و دیگر حاضر نبودند قدمی جلو تر بر وند و ما هم نمی توانستیم آنها را ترک بگوئیم ناگزیر متوقف شدیم و در حدود پانصد متری آبادی بارانداختیم. این عمل بکلی بر خلاف روش معمول من بود. زیرا من همیشه سعی می کردم آنچه ممکن است دورتر از آبادیها و مردمان بومی رحل اقامت بیندازم ولی این بار ما مجبور بودیم از میان آبادی عبور کنیم.

باران بند آمد و بطوریکه پیش بینی کرده بودم جمعیتی فراوان برای دیدن و تماشای ما وارابه های ماجمع شدند. قبل از ماحتی یک نفر اروپائی هم از آنجا نگذشته بود. این عده مردمان کنجکاو که گرد ما حلقه زده بودند واقعاً حمت مارافراهم می ساختند و اما اگر در فرانسه یک کاروان چیزی وی تاقاری در یک آبادی از اورنی^۱ یا بر تانی^۲ باری ندازند چه پیش خواهد آمد؛ با این حال این جمعیت رنگارنگ خیلی جالب می بود. هر دان قوی هیکل که خود را در لباس های ژنده ای پیچیده بودند با آواز بلند حرفا رای دور از نزاکت در مرور دامیگفتند. زنها که اکثر آجامه هاشان سرخ رنگ بود و با حلقه های نقره دسته ها و مچ پاها و گوشها و حتی بینی^۳ خود را زینت کرده بودند جیغ هی کشیدند، قاهقه می خندیدند و دندان های

Auvergne - ۱

Bretagne - ۲

۰۳ حلقة هایی را که زنان عرب بمچ پای خود می بندند خلخال و آنها را که

بینی می آویزند خزانه میگویند. (مترجم)

سفید و جالب خود را بیرون می‌انداختند. اطفال بر هنر و یانیمه عربیان تا
لابلای بارها پیش می‌آمدند. بالاخره ورود پسر شیخ و چند نفر مسلح،
کمی انبوه جمعیت را عقب زد و ماتوانستیم بزودی چادرهای خود را برپا
کنیم.

باران باز شروع شد و مارا از حمایت از دحام اهالی آسوده کرد ولی
این آسودگی چندان طول نکشید زیرا بمحض اینکه آسمان کمی باز شد،



کوادکان عرب

با ز تمام آنها در معیت و بدنبال سید احمد که برای معرفی شیخ عبد الحسین
برادر شیخ فرحان^۱، متنفذترین اشخاص منطقه، بدیدن ما می‌آمدند،

۱- شیخ فرحان پسر شیخ اسد واذیره بیت سعد آن کثیر بوده و این قبیله
جز قبایل اطراف دزفول هستند و شیوخ این قبیله سالها در تحولات و وقایع جاری
در خوزستان مؤثر بوده‌اند چنانکه شیخ حداد که پیش از شیخ اسد ریاست قبیله را داشته
است مدتها بداعیه سلطنت، آشوبی برپا کرد و خود را حداد شاه خواند و سکه بنام
خود زد تا اینکه بالاخره توسط شاهزاده اردشیر میرزا حکمران خوزستان دستگیر
بقيه باورقى در صفحه بعد

بازگشتند.

شیخ بیر^۱ پس از سلام و تعارفات معمول، پرسید: ابو سبیل کجاست؟ من میل دارم اورا ببینم. « و ابو سبیل که بمعنی کسیست که سبیل‌های بزرگ دارد لقبی بود که بمناسبت سبیل‌های بلند هکنم با وداده بودند. معاون من در چادر خود بود و چون بیرون آمد شیخ بسیار خوشحال شد و اورا دعوت کرد در صحبت ما شرکت کند و خطاب به هکنم گفت: - من شمارا ابو سبیل، قبل از اینکه باران بیاید دیدم داشتید بسگتان آب می‌دادید.

- چه چیز آن موجب تعجب است؟

- مگر سک نجس نیست؟

- نجس! چه می‌گوئید! من بگذارم سگی از تشنگی بمیرد؛ مگر نباید بحیوانات رسیدگی کرد؟
بدنبال این کلام بحثی مفصل در مورد نجس بودن و پاک بودن در گرفت و این موضوعی بسیار اساسی و هر چند در آئین شیعیان است.
من گفتم ما به چوچه چیزی را نجس نمی‌دانیم ولی میان آنچه که

باقی باقی از صفحه قبل

و بطهران فرستاده شد. شیخ فرhan از شیوخ بسیار مقندر و متنفذ بود و در زمان او قبیله بیت سعد با واج اعتلاء و قدرت رسید و بیشتر قبایل شمال اهواز تحت الشاع او شدند و لی چون شیخ خرعل روی کاد آمد (۱۳۱۵ قمری) قبائل تابع شیخ فرhan رفتند و با غوا و تحریک شیخ خرعل با اوی مخالفت کردند تا جاییکه شیخ فرhan ضعیف و چندی متواری و سرانجام دست نشانده شیخ خرعل گردید (متترجم)
۱- مقصود سید احمد است. (متترجم)

پاک و تمیز است با آنچه پاک نیست تفاوت بسیار می‌گذاریم، آداب و رسوم شمار امن خوب می‌شناسم و می‌دانم که اینجاد منزل من با فوجان‌های ماچای نمی‌نوشید و بهمین جهت گفته‌ام در استکان‌های آدمی‌ایم که مسلمان‌های با ایمانی هستند برای شما چای بیاورند.

— آیا شما فرنگیها با استکان و فوجان ما مسلمان‌ها چای می‌نوشید؟

— البته می‌نوشیم ولی لازم است قبل آنها را خوب شسته باشند.

سپس نام مکنیم را پرسید و سعی کرد کلمات رولان و مکنیم را درست تلفظ کند اما در تمام دفعات رولان، ماکانم و میکانم می‌گفت. بعد، از سیاست صحبت کردیم که موضوع دامنه‌دار و دشواری بود. می‌بایستی برای او بیان و تشریح می‌کردم فرانسه یک دولت مقندر اروپائیست و وقتی شنید که که پادشاه ماکسی مانند سایر هموطنان هاست و برای مدت هفت سال باین مقام انتخاب می‌شود بسیار متعجب شد. برای او سلطنت مفهوم بهره برداری از ملت و بجیب زدن مالیه مملکت را میداشت^۱ و باین سبب حق داشت تعجب کند که چرا باید هر بیهفت سال یکبار کسی رادر رأس کشور قرار دهد که خود احتیاج دارد ثروتی فراهم کند. من بیهوده کوشیدم باو بفرمایم که درؤسای جمهور ما مانند سلطان عبد الحمید^۲ نیستند و بعد موضوع صحبت را تغییر دادم و از هدف و مقصد کارهای هیأت در شوش بیان آوردم تا اینکه بر خاست و رفت.

۱- نباید فراموش کرد که صحبت از بنجاه سال پیش است (متترجم)

۲- منظور سلطان عثمانی است. (متترجم)

شیخ عبدالحسین که آرامتر و متفکرتر از سید بود بهتر قضاوارا تجزیه و تحلیل می‌کرد خاصه وقتی درباره عربستان صحبت بود او بتفصیل از جنگ آینده قبیله خود علیه شیخ حیدر و قبایل خزرج و بختیاری‌ها صحبت می‌کرد و امیدوار بود که در تابستان قبیله شیخ حیدر را بکلی منکوب خواهد کرد. همچنین خود را دوست حاجی رئیس و نسبت به شیخ خزر عل صمیمی و یکرناک می‌خواند.

مکنم تپانچه جیبی خود را باونشان داد و او که آنرا کوچک یافته گفت «این یک سلاح مجلسیست» و منظورش این بود که سلاحیست که در مجلس نمایندگان و شورای ملی همراه خواهد داشت. این استنباط اعراب است و آنها مفهوم آزادی بیان در مجالس عمومی را این طور دریافته اند.

باران باز شروع شد و آخرین میهمانان ماه مرفتند. در میان آنها سید تنومند و چاقی هم از اهل شوشتر بود که با وجود اینکه خود در خانه اعراب همچنان بود نخواسته بود از دیدن کافرهایی که در این منطقه معروف و سرشناس بودند محروم باشد. هنگام رفتن با عبارتی توام با احترام اجازه مرخصی خواست و با رفتار خود چنین می‌فرمایند که من در خطه عربستان قدر و منزلتی بسیار دارم و مرآ آدم صحیح^۱ و درستی می‌شناشد. در آخر هم مانند یکی از رؤسای کرد که سابقابمن گفته بود «چه بد برخیست که شما مسلمان نیستید» او نیز بدون اراده همین عبارت را

۱ - دموردگان در سفرنامه عین کلمه «صحیح» را بعرف لاتین نوشته است. (متترجم)

اضافه کرد.

چون در چادر خود تنها شدیم، بموضع نگهبان شب پرداختیم و برای تأمین نگهبان دوبار آدمهارا نزد شیخ فرستادیم و ازاو خواستیم که از آدمهای مسلح خود چند تنی بفرستد ولی کسی نیامد و ناگزیر پیغام فرستادم: ما امشب مهمان شیخ هستیم و او بسوظایف مهمان نوازی و مسئولیت‌های خود خوب آگاه است. اگر کسی را برای حفاظت ما نمی‌فرستد لاشک باین سبب است که امشب بحفظ و نگهبانی مقادر نیست.

آسمان بزودی تاریک شد و باران بندنمی‌آمد. آدمهای ما که گرد آتش جمع شده بودند بیش از آنچه بحفظ ارد و فکر کنند بخشک کردن

لباسهای خویش می‌اندیشیدند.

ناگهان آواز اعلام خطری برخاست.

همه فریاد می‌کردند و آشپز ما یک تیر تفنک شلیک کرد و معلوم شد دله دزد ها در طرف ما در کمین هستند.

آن شب تا صبح بمراقبت و بیداری گذشت. باران بشدت می‌بارید و ما صدائی را که برای

حرکت دزدهای عرب از آب بر می‌خاست می‌شنیدیم ولی جرأت تیراندازی نداشتم زیرا آدمهای ما برای تعقیب دزدها خط زنجیری تشکیل کرده بودند و ممکن بود آنها را هدف گلوله قرار دهیم.



یک کارگر دزفولی

بالاخره روزفر ارسید ولی باز فضا مه آلد بود و جعفر آشپز مخبر آورد که سه قاطر و یک صندوق از بارهارا برده‌اند.

این بود طرز مهمان نوازی اعراب!

گم شدن قاطرها مسأله‌ای پولی بود و تقریباً هزار فرانکی ضردمی‌کردیم. ولی من از ققدان صندون عتیقات بیشتر مبهوت و متأسف بودم. بسراغ شیخ سید احمد و شیخ عبدالحسین فرستادم و آدمهای آنها را هم برای کسب خبر باطراف روانه کردم.

بالاخره برای ما خبر آوردند که صندوق را در حدود پانصد متیری اردو شکسته و متلاشی یافته‌اند و قطعه بزرگی از لوحه کتبه‌دار هم بیک گوشه افتاده است. بامید یافتن قطعه دیگر آن، اطراف وحوالی آنجا را جستجو کردیم و بخت باما یاری کرد که قطعه دوم لوحه رانیز یافتیم. دیگر چیزی از محتویات صندوق کسر نداشتیم و صندوق تعمیر و مجدداً بسته بندی شد. با اینحال من از هر دو شیخ سخت گله کردم و عاقب ناگوار این واقعه اسف‌انگیز را گوشزد آنها نمودم و گفتم:

—اعلیحضرت شاه، باید غرامت این پیش آمد را بدولت فرانسه پردازد و محتملآ در حدود دو هزار تومان از این بابت خواهد پرداخت ولی او چهار هزار تومان از شیخ خزعل خواهد گرفت و شیخ خزعل نیز شاید در حدود هشت تاده هزار تومان بشما تحمیل کند. آیا برای شیخی و سیدی شرم آور نیست که این طور در وظایف مهمانداری تعلل و قصور کنند؟ شما رفتار اعراب را نمی‌شناختید؛ شما خودتان قدرت و ثروتی ندارید؛ راجع بشما آیا پچگونه گزارشی بدولت متبوع خود بدhem؟

ولی در حقیقت این بیانات تن دن در آنها تاثیری چندان نباشد
 زیرا آنها بهتر از من می‌دانستند که مدتیست دولتی در طهران وجود ندارد^۱
 با این حال وعده کردند قاطر هارا بیابند و ازما جدا شدند. سپس مکنم و من
 با آرامش خاطر و خنده کنان بوضع روحی دزدها که بجای گنجینه جواهرات،
 در صندوق سنگ یافته بودند. آنهم سنگی که حتی بکار دیو از مرعنه نمی‌آمد،
 صبحانه خود را خوردیم. واقعه مزبور علاوه بر اینها، تضمین دیگری



یک زن عرب باطفل خود

فراهم ساخت، باین معنی که اعراب دانستند محتویات صندوقهای مابخطر

۱- این ایام مصادف با جنبش مشروطیت ایران و سلطنت محمدعلی میرزا بوده است
 و مشروطه خواهان و آزادی طلبان برای برانداختن محمدعلی میرزا می کوشیدند باین
 جهت است که دمورگان میگوید «مدتیست دولتی در طهران وجود ندارد» (متوجه)

گلوله نمی ارزد .

باران بکلی بند آمد . اما زمین بقدری خیس بود که گاریها قادر به حرکت نبودند . تمام جمعیت ده جمع شده بودند و بکوشش و تلاش یهوده هامی نگریستند . و با آدمهای ما هم صدا می شدند . اما کمترین کمکی نمی کردند . در این میانه زن جوانی بمن گفت : « چرا اسبت را بگاری نمی بندی ؟ » در جوابش گفتم باید یک جفت اسب باشد . بر مادیان سید رایا ورتابتونیم راه بیفتیم .

در اطراف مادریاچه‌ای از آب باران تشکیل شده بود و چرخهای ارابه بزرگ ماهر لحظه بیشتر در گل فرمیرفت ولی چون بیش از این هم توقف و تأمل جایز نبود ، من با شترها و قاطرهای بارکش برآم افتادم . راه از میان دره‌ای می گذشت . در حدود هزار و پانصد متر دورتر روی تپه ای دستی که برای باراندازی کاروان محل بالتبه مناسبی بود باراندازی کردیم و از آنجا قاطرهای را بکمک مکنیم فرستادم . شش سر-مال بالاخره تو انسنندگاری کوچک را برآم اندازند و در چند دفعه رفت و و آمد متواالی ، آن بارها و صندوقهای سنگین بتوقفگاه جدید حمل شد و ارابه بزرگ را فقط باید صندوق بار حرکت دادند . آدمهای ما همه سرآپا خیس و بو اثر کوشش فوق العاده بکلی از پادر آمده بودند . ناگزیر آتشی بر افروختند و گرد آن راحت کردند . آن روز ، دیگر روز است راحت بود .

بطوریکه گفته می شد ، یک کشتی در شش کیلومتر بالاتر ، در رودخانه آب‌دز ، در انتظار مالنگر انداخته بود . برای آنکه وقت تلف نشود ،

برای فرمانده آن پیغامی فرستادم که هر قدر ممکن است به قریه نزدیکتر بیاید .

در حدود ظهر خورشید کم ظاهر شد و اگر هوا کمی باری می کرد زمین زودتر خشک می شد و ما می توانستیم فردای آن روز سپیده دم خود را با محل رودخانه برسانیم .

در ظرف بعد از ظهر گاریها را بارگیری کردیم و برای تجدیدقوای آدمها که برای زحمت و کارش پیش و آن روز صبح ، بسیار فرسوده شده بودند ، پولی برای خرید دو گوسفند دادم که تهیه کرده بخورند ولی آنها ، خود ترجیح دادند بجای گوسفند یک کیسه خرما بخوردند و بعد از شنیدم که سر کار و رئیس آنها نیمی از پول گوسفند ها را بچیب خود ریخته بود و این عادت ورسم شرقی است .

این بار دیگر احتیاجی نبود که به سید در خصوص نگهبانان شب یاد آوری شود . در حدود ساعت هشت سرو صدا و همه هم عربه ای که سید برای نگهبانی فرستاده بود بگوش رسید و در حدود ده نفر عرب نیمه عریان که گوئی شیطان بجسم آنها وارد شده بود ، تفنگهای خود را بالای سر گرفته بودند و با آسمان تیراندازی می کردند و توأم با آهنگ آواز یکنواخت خود رقص کنان بسوی ما پیش آمدند . ابو شغال هم که راهنمای آنها بود در میان ایشان با سر بر هنه می رقصید و فریاد های وحشیانه ای می کشید ^۱ .

۱- اعراب خود باین قبیل فریادها و جنبش ها جزوی از گویند و جزء عبارت از فریادهای دسته جمعی که عبارات و کلماتی را یک آهنگ یکنواخت و با آواز بلند و توأم با جست و خیزی موزون ، تلفظ می کنند . (متترجم)

این مراسم چون خاتمه یافت ، نگهبانان رادرجا های خودقرار-دادیم و استراحت کردیم . سروصدا ها خاموش شد دیگر صدائی جزار اسپها و قاطرها بر نمی خاست . ولی ساعتی نگذشته بود که ناگهان جارو-جنجالی برخاست و کسی با آواز بلند بناشناصی می گفت :

- آهای ! شماییکه توی تاریکی پنهان شده اید و قصد بدی دارید و فکر می کنید بیائید و مالهای و صندوقهای ما را بذدید . هر که باشد ، دزد و قاچاقچی هستید ، فکر کنید که اینجا اردوی عالی یعناب موسيو - دمور گان است که دوست شیخ بزرگ سید احمد و شیخ خزعل با اقتدار و شیخ فرحان کشنده شماست . باخبر باشید که ما کارایین های زیادی داریم و گلوه های ما مرک آورند . پروردگار پشتیبان دوستان سید است و شما را هم از شر شیطان حفظ کند » .

بعد معلوم شداین سروصدا از حسن راهنمای کاروان ما بود که برسم و قاعده خودشان بذدتها و دشمنان اعلام خطر می کرد .

آن شب ما خیلی سعی کردیم بخوایم ولی بسیار نگران و برای کوچکترین اعلام خطر آماده بودیم . رفت و آمد های دوک ، سکما ، که با آواز سگهای قریه جواب می داد و فریاد های نگهبانان ، آسايش و راحت هارا برهم می زد . بعلاوه از محل تجمع نگهبانها که گرد آتش حلقه زده بودند سروصدا ها بر می خاست . این عده ابتدا با آواز کوتاه و خواب آوری می خواندند و برای حفظ وزن و ضرب آواز خود ، با هنک آن کف می زدند ولی رفته رفته آوازشان بلند و بلندتر می شد و بالاخره کار بجائی کشید که مجبور شدم بدشناوم و فریاد آرامشان کنم . پس از آن

گاه بگاه تیر تفنگی شلیک می کردند و بدینوسیله می خواستند به همانند که سروصدایی که می کرده اند بجاو لازم بوده است.

روز ۲۶ مارس (۲۲ صفر)، خورشید در آسمانی صاف و بی ابر طلوع کرد. زمین خشک و سخت شده بود و ما می توانستیم برآه افتیم ولی تعداد مالهای ما کافی نبود. من با را به ها زودتر حرکت کردم تا محلی نزدیک آب دز، برای تم رکز کاروان جستجو کنم و ممکنم در انتظار بازگشت قاطرها در همانجا باقی ماند.

شیخ عبدالحسین که در این راه با من بود موافق نبود روی تپه‌ای دستی در هزار متری رودخانه باراندازی کنیم زیرا بسیار احتمال می‌رفت که رودخانه طغیان کند و تپه را آب بگیرد بنابراین بهتر بود که روی تپه‌ای مرتفعتر چادر بزیم. ولی جز آن تپه، تپه مرتفعی در آنجا وجود نداشت.

چادرهارا بر افراد شنید و صندوقها را بشکل مربع طوری چیدند که



توقفگاه هیأت در قلعه بندر

حصاری برای ما و دو قاطر که از نظر احتیاط نگاه داشته بودیم تشکیل می‌داد.

گاریها و شترها بی درنک راه شوش را درپیش گرفتند و با یستی چهار روز در انتظار رسیدن بقیه کاروان تأمل می کردیم . کشتن هنوز نرسیده بود زیرا جزبکمک وزش باد جنوب غربی ، نمی توانست در رودخانه بطرف بالا بیاید . وجود جنگلهای دو طرف رودخانه هم اجازه نمی داد با طناب آنرا بکشنند . با این حال پیغام فرستادم که در آمدن تعجیل و شتاب کنند . جاسم به ناصری که می گفتند در حدود ۶۰ کیلومتر فاصله دارد رفت . با یستی مراسلات پستی مارا از ناصری می گرفت و از روز حرکت کشته های بخاری انگلیس که حامل پست می بودند و به مهره (خرمشهر) می رفتد باخبر می شد .

ما با یستی روز ۱۶ آوریل (۱۳ ربیع الاول) در بمبی باشیم تا با کشتن گلدانی متعلق به پست سریع السیر دریائی که قبلاً برای خود در آن، جا گرفته بودیم حرکت کنیم .

تمام ترتیبات ارد و داده شد و چهار نفر آدم ، یک نوکر و سه نفر عرب مسلح از اعراب سید بیشتر برای ما باقی نماند و دیگر سرگرمی جز شکار نداشیم .

توقفگاه ما در میان جلگه ای بود که از طرف مشرق برودخانه و از شمال شرقی بخته سنگرهای شنی و ماسه ای محدود می شد و این سنگها تشکیل تپه هایی بدون اهمیت داده بودند . در قدیم این منطقه بوسیله آب دز کاملاً مشروب می شده است ولی بطوری که دیده می شد سالها لم یزد ریع مانده بود . در طرف جنوب ، گنبد سفیدیک امامزاده و دود ودمه

بنه شیخ شب^۱ بنظر می آمد.

در سمت دیگر آب دز ، پرده سبز فامی از درختان کوتاه وابوه بلوط و گزوبید و توشه با شاخه و برگهای بهاری ، روشن و باتلا لؤکشیده شده بود . این جنگلها غیر مسکون ندو در آنها می توان بشکار گوزن و آهو و بز کوهی و شغال و سیاه گوش پرداخت . در ساحلی که مابودیم جز بوته های خار و پا جوش های کوتاه و کوچک درختان چیزی نبود زیرا در این ساحل اهالی قریه بمرور ایام همه درخت ها را قطع کرده اند ولی در میان این بوته های کوتاه و کوچک در آج وارد کهای وحشی فراوان است بقسمی که گاه بر اثر فریاد چوپانان عرب ، از لابلای شاخه ها و برگهای پرون پریده ، بیک بر هم زدن بال دویست متر پهنا رای رودخانه را می گذرند و دریشه ها از نظر ناپدید می شوندو گاهی هم از ترس گاو می شان خود را در مردابهای ساحل می اندازند .

هر روز صبح ، هازندگی آرام در آجرها و بز های وحشی را بر هم می زدیم و بعد از ظهر هارا که هنوز تابستان نیامده بسیار گرم شده بود ، ناگزیر با استراحت می گذرانیدیم . اگرچه بیشتر اوقات ما بموضع شکارهای گذشت ولی باز از کمترین تغییری که در سطح آب رودخانه پیش می آمد غافل

۱ - اگردمورگان در اسم این شخص اشتباه نکرده باشد ، این شخص از شیوخ طایفه عناقه و ظاهرآ از قبیله نیس بوده ولی مترجم کان دارد که نام این شخص طبل (بکسر اول و دوم) و پسر شیخ فرحان بوده است زیرا از اینگونه اشتباهات باز هم در سفرنامه دمورگان دیده می شود چنانکه نام فرحان را همه جا فحران نوشته است (مترجم)

نمی‌شدیم زیرا یک طغیان آب دز که سطح آب را بقدر چهل سانتیمتر بالاتر می‌آورد سبب می‌شد گردانگرد تپه‌ای را که مابرفراز آن توقف و بار اندازی کرده بودیم، آب فراگیرد و آنرا یک جزیره تبدیل سازد و بالنتیجه کار و آن دوما نتواند بماما لحق شود و ما هم نتوانیم صندوقهای خود را بکشته حمل کنیم.

آب دز یا رودخانه دزفول بادو شعبه از فلات مرکزی ایران سر ازیر می‌شود^۱ و از رشته کوههای بزرگ لرستان می‌گذرد. این دو شعبه خیلی بالاتر از دزفول، یکدیگر می‌بینند و منطقه واقع در بین این دو شعبه را می‌توان خطرناک‌ترین قسمت‌های ایران دانست.

در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۷ قمری) من بی آنکه نتیجه‌ای بدست آورم باین ناحیه رفتم. قبائلی که در این دره‌ها سکونت دارند از طوایف لر و بختیاری نیستند. بسیار عقب‌مانده‌تر و وحشی‌تر از آنها می‌باشد. این قبایل تقریباً بی آنکه رابطه‌ای با همسایگان خود داشته باشند بتنها ای زندگی می‌کنند.

راههای بزرگ و بسیار باریکی که اغلب خود در کوهستان و بر فراز پر تگاهها تراشید و یا ساخته‌اند مناطق سکونت زمستانی آنها را بنقط

۱- مراد از این دو شعبه، دورودخانه است که در محلی بنام دورود در بایمان شمالی رشته جبال اشتران کوه و هرو یکدیگر می‌بینند. یکی از این دو شعبه از کوههای اشتر و در نزدیکی بروجرد سرچشمه می‌گیرد و دیگری از اشتران کوه سر ازیر شده، پس از گذشتن از دشت‌تیان بدورود می‌رسد و دورود در حقیقت، حد فاصل دو منطقه قبائل لرستان و ایل بختیاری می‌باشد. (ترجم)

تابستانیشان مرتبه می‌سازد . این قبایل از کسی فرمانبرداری نمی‌کنند و دولت و شاه را نمی‌شناسند . سنه ورسوم باستانی بقدرتی در میان ایشان حفظ شده که حتی جامه‌ها و کلاه‌ها و آرایش‌های وزلفه‌ایشان بطر زمردمان دوره هخامنشی و همانگونه است که در حجاری‌های تخت جمشید می‌بینیم در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۷ قمری) که در این ناحیه سفر می‌کرد، بزرگترین رئیس آنها اصلاح خان^۱ را ملاقات کرد. از من پرسید: اینجا چه می‌کنی؟

۱- این شخص رمیس طایفهٔ ذلقی بوده و طایفهٔ ذلقی امروزیکی از پنج طایفهٔ جمعی ایل چهار لک بختیار است و دمورگان در آنکه آنها را طایفه‌ای غیر از بختیاری‌ها و لرها دانسته اشتباه نکرده است.

بطوریکه می‌دانیم محل سکونت اویه این طایفه‌تا اواخر دوره صفویه در ناحیهٔ بربرود و اخنه‌خان و چل‌لکان بوده و با طایفهٔ سر لک در یکجا می‌زیسته‌اند. آثار فراوانی من جمله قبالجات و سنگهای قبوری که از این طایفه در ناحیهٔ مزبور باقی است قدمت سکوت آنها ۱. در آنجاتا ب میکندولی در او خصفویه‌هنگامی که دیگر طایفهٔ بامؤمن‌خان بوده برادر تجاوزات و حمله طوایف سبحاق و طوایف دیگر بختیاری که تازه بین مناطق آمده بودند، مجبور بر ترک نواحی مزبور شده و خود را بست‌جنوب و بیایمان کوهستان کشیده‌اند. از این تاریخ است که بیلاق آنها در ناحیهٔ باچه‌ذلقی و قشلاقشان در ساحل رودخانه دز تاحدود خوزستان است. این طایفه امروز از ۱ تیره در حدود چهارهزار و پانصد خانوار تشکیل می‌شود.

خانواده اصلاحخان که خوانین ذلقی هستند از تیرهٔ قالی می‌باشند. افراد این طایفه‌ها نظور که دمورگان نیز گفته است بسیار شریر و آشوب‌طلب و سرکش هستند و در تواریخ هم مکرر بشارات‌ها و سرکشی‌های آنها بر می‌خوریم چنانکه در زمان نادرشاه یکی از خوانین آنها موسوم به علی مراد دست بشارات و اغتشاش زد و نادرشاه او را دستگیر کرده دست‌باشد او را برید و شرح این واقعه در کتابهای دره نادری و تاریخ سرجان ملکم نیز دیده‌می‌شود و بازمی‌بینیم که در سال ۱۲۶۵ در زمان حکومت شاهزاده خانلر میرزا احتشام‌الدوله این طایفه سرکشی و بشارات‌ها کرده‌اند و او آنها را سرکوب کرده است.

گفتم - بگردش وبملاقات تو آمدہام .

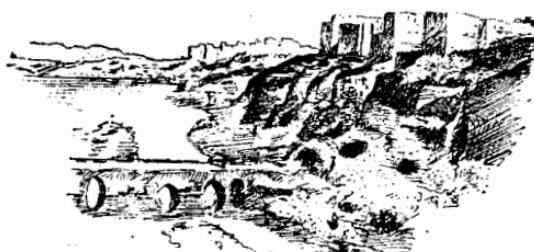
- نه علاقه‌ای بدیدار تودارم و نه راضی بگردش توهستم . زود از منطقه من خارج شوکه بدنبال تو کافرهای دیگر وایرانیها هم خواهد آمد . من بشما و آنها احتیاجی ندارم .

گفتم - مقصود شمارا فهمیدم و خواهم رفت .

بعد پرسید : - آیا تو مشهدی ناصر را می‌شناسی ؟ (منظورش ناصرالدین‌شاه بود)

گفتم - البته اورا می‌شناسم .

گفت - خیلی خوب ! هر وقت اورا خواهی دید بگو که او پدر سوخته است زیرا او پول خواراست^۱ و بگو اگر از من هم پول می‌خواهد خودش بیاید اینجا بگیرد . ماهر گز با مالیات نداده‌ایم و باتفاق از او پذیرایی می‌کنیم .



منظرة شهر دزفول و پل قدیمی آن

با چنین برخوردی نقشه برداری و سیاحت در مسیر دو شعبه آب‌دز

۱ - عین عبارات دمودگان چنین است :

..... Dis - lui qu'il est un péder soukhté (fils de père brûlé) ; parce qu'il mange l'argent ...

دیگر ممکن نمی بود بطوریکه اکنون هیجده سال از آنروز میگند و
منطقه اصلاح خان هنوز روی نقشه سفیدمانده است.

رودخانه دز بواسطه سیلا بهای کوهستان، هنگام بهار یعنی فصل
باران و آب شدن بر فراز، طغیانهای شدیدی دارد و در تابستان بسترش کم
عرض و پرازبر آمد کیهای شنی و گلی و رسوبی میشود. ولی در فصلی که ما
بار و دخانه دز سروکار داشتیم پهنهای زیادی داشت و بالنتیجه شکارهای
کوهی در مرتفعترین قسمتهای جنگلها ویشه ها جمع شده بودند و اعراب
بفرادانی از آنها شکارهایی کردند.

کرخه و آب دز تنها رودخانه های عربستان هستند که در
کرانه های آنها هنوز آثاری از جنگل باقیست. خیلی دورتر از کرخه، در
سمت شمال غربی، رودخانه دویرق^۱ جاریست که سرچشمه اش در
ایران است و در خاک عثمانی، منطقه وسیع و درخت داری را مشروب

۱- این رودخانه را بر حسب تلفظ ولوجه محای بصور دویرج، طویرج،
دویربع و طویربع (در همه حال بنم حرف اول و کسره حرف دوم) می گویند و
دمورگان هم دویربع نوشته است ولی صحیح آن دویرق است و مأخذ این حالات
این است که اعراب عامی قاف را جیم تلفظ می کنند و دویرق معفرد ورق و آن نام
صرحائیست که رود مزبور اذمیان آن می گذرد.

رودخانه دویرق از کوه آبدانان پشتکوه سرچشمه می گیرد و تا معبد بینار کوه،
لرها آنرا **تل زی** و اعراب هاشاو می نامند و آب آن تا اینجا شیرین است ولی
از دینار کوه ببعد که آبهای شور بنام رودشور وزنگل ماهی بدان می پیوندد با اسم
دویرق و چون وارد خاک عراق می گردد بنام خر خره موسوم می شود.

دویرق در حدود نکه پس از العاق بارود کور(شط العی) که جز در موقع بارانی
آب ندارد وارد خاک عراق می شود (متترجم)

می‌کند و می‌گویند در آنجا هنوز شیر دیده نمی‌شود. کارون و جراحی^۱ در قدیم از مناطقی سبز و خرم و پر درخت می‌گذشته‌اند و امر و زکلیه درختها بر اثر حریق و یا توسط اهالی از میان رفته است چه عشاير و شبانان دشمن سر سخت درخت و گیاه‌هند زیرا درختان و گیاهان نمی‌گذارند اگر دامی در آنها گستردۀ شده دیده شود.

روز ۲۷ مارس (۲۳ صفر)، مقارن ظهر، قافله‌دیگر رسید و آن مشهدی اهوازی قاطر چی دزفولی بود که با پنجاه صندوق بقیه عتیقات می‌آمد و ماصندوق‌هارا مثل حصاری گرداند و خود چیدیم.

مشهدی اهوازی در غالب سفرهای من شرکت داشته است و اگر در بعضی از سفرهای نبوده با این علت بوده است که آدمهای من «حق و حساب» کلانی از او مطالبه می‌کرده‌اند. اوفقط باعتماد شخص من بود که با نجام کار حاضر می‌شد چنان‌که وقتی می‌خواستم از شوش حرکت کنم آدمی پیش من فرستاد و من با و پیغام فرستادم با قاطرها یش بیاید و دیگر احتیاجی نبود میزان کرایه را تعیین و قطع کنیم زیرا او خاطر جمع می‌بود که در آخر کار ناراضی نخواهد رفت.

مشهدی اهوازی باعتمادی که بمن می‌داشت، بمالهای خود

۱- این رو دخانه از دوش به باسامی رود رامهرمز و رو دمارون تشکیل می‌شود که اولی از کوههای طوایف بهمنی و ابوالعباس جانکی و دومی از منطقه ایل دشمنزیاری و طبیعی سرچشمۀ می‌گیرد و دو شعبه مزبور در کلات شیخ بیکدیگر می‌بیوندند و از آنجا با اسم جراحی نامیده می‌شوند و این رو دخانه را در قدیم طاب می‌گفته‌اند (متترجم)

آمده بود. من باو خوش آمدگفتم و راجع بقرارداد و حسابهایمان صحبت کردم واو در جواب من گفت :

بنده مدتی است خدمتگزارم ولی مدت دو سال است که امری بمن رجوع نکرده اید و این موضوع سبب شده تجاری دزفولی تصور می کنند من مرتکب خطای شده ام و میگویند اهوازی چیزی از جناب دزدیده است و دیگری کاری بمن رجوع نمی کنند و حال آنکه آدمهای شما هستند که ثلث عایدی مرا مطالبه میکنند. من بنا بفرمایش و اطمینان شما آمده ام و پولی هم از شمانمی خواهم. خدمتگزار شما هستم و میل دارم عموم آنرا بدانند.

گفتم. خیلی خوب ! چون میگوئی فقط برای رضایت خاطر من آمده ای ما هم از پول صحبتی نمی کیم . اما من این کاغذ را بعنوان تعارف و هدیه بتو میدهم .

سپس یک چک حواله گمرک دولت شاهنشاهی در دزفول باو دادم . چیزی کم نگرفته بسود و بسیار خوشحال شد و من نیز خوشحال بودم زیرا او اطمینان و اعتمادی عجیب نسبت بمن از خود نشان داده بود که در تمام آن منطقه سابقه نداشت و هیأت هم با تمام اعتبار و مقامش قادر نبود نظری آن را در میان اعراب بدست آورد یک قبضه تفنگ هم که در سال گذشته برای او از او و پا آورده بودم با ودادم و آن، بیشتر موجب رضایت خاطر او شد .

روز ۲۸ مارس (۲۴ صفر) بشکار رفیم و در طول رودخانه تا حدود سه کیلو متر بطرف بالاراه پیمایی کردیم . نزدیک یک امامزاده

که بقعه‌ای سنگی داشت رسیده بودیم و در آنجا سید احمد بما ملحق شد. سپس در کنار یگدیگر نشستیم.



یک ایرانی دزفولی

سید احمد خبرداد که سه قاطر از قاطرهایی که دزدیده بودند بدست آمده و بزودی آنها را باردو خواهند آورد و این واقعه از اتفاقاتی بود که هر گز انتظار نمی‌رفت. نیز توسط او مطلع شدیم که اتباع شیخ فرحان بجنگ بختیاریها رفتند و در حقیقت ماهم آنها را دیدیم که دسته دسته با پرچمهای خود حرکت می‌کردند. در میان آنها سوارکم بود ولی چندین صد نفر پیاده بودند. کمی بعد شیخ عبدالحسین نیز بیمایوست. او می‌بایستی شخصاً عده اعزامی را سربرستی و هدایت کند ولی چون از اسب بزر افتاده و ساق پایش مجروح شده بود فرماندهی را بدبیگری واگذار کرده بود.

سید دوباره سر صحبت را درخصوص مذاهب مختلف وعادات و رسوم بین اروپاییان و مسلمانان باز کرد و گفت:

- پیغمبر شما فرنگیها کیست؟

مکنن جواب داد - عیسی! سید بدنبال سؤال خود پرسید: پدر عیسی کی بود و مکنن در پاسخ او گفت: خدا میداند و سپس موضوع صحبت را تغیر دادیم.

پس از صحبت‌های بسیار، سید عربی که همراه ما بود گفت شکاری را که ما صید کرده بودیم باو نشان دهد و پرسید:

- شما سرکبکرها را نمی‌برید؟

- نه! این رسم بین ما نیست و بعلاوه چرا این کار را بکنیم؟

- ما این کار را می‌کنیم و برای این کار هم سرحيوانات را بطرف مکه بر می‌گردانیم و دعائی هم می‌خوانیم.

- آیا وقتی هم تیراندازی می‌کنید دعائی می‌خوانید؟

- اگر راستش را بخواهید، نه! دعائی نمی‌خوانیم.

عجب است، که ما هر گز از ذکر نخستین آیه قران کوتاهی نمی‌کنیم اما بد بختانه بقدر شما هم در تیراندازی ما هم نیستیم!

پس از نیمساعتی صحبت در اطراف این قبیل موضوعها، شیخ بر مادیان سفید خود سوار گردید و بعد از خدا حافظی ازما جدا شد. ما هم بچادرهای خود باز گشتمیم و قرار بود در آنجا عربی را بنام شیخ عبدالنبي از بستگان شیخ حیدر ملاقات کنیم.

در همان زمان که با شیخ عبدالنبي مشغول مذاکره بودیم عده‌ای

از جنگجویان عرب بالغ بر دویست نفر بطرف چادرهای ماروی آوردند. این اشخاص پر چم بزرگ و سفیدی داشتند که روی آن برنک سرخ شکل حیوان عجیبی که ظاهراً منظور از آن شیر می‌بود با یک شمشیر و یک دست نقش شده بود. کلیه افراد این گروه با تنگ‌های گلوهای و قطارهای قشنگ مسلح بودند. در پیرامون توقفگاه ما بجست و خیزی خاص ویارقص جنگ خود پرداختند. فریادهای کشیدند و رو با آسمان تیر اندازی می‌کردند. در خلال این احوال ورود کشتی ما را اطلاع دادند و اجازه خواستند تا بوسیله آن از رودخانه بگذرند ولی پس از چند لحظه که جوابی نشینیدند از اردوگاه ما دور شدند.

کمی پس از اینکه ناهار خود را خورده بودیم کشتی با بادبان بر افراد سید و در جای مناسبی لنگرانداخت. کشتی با مقاومت و مناسبی بود. آدمهای ما از همان لحظه، بدون تأمل دست بکار بارگیری آن شدند و صندوقها را توسط قاطرها بدرون آن حمل کردند. و بتدریج حصاری که گرد خود ساخته بودیم از میان برداشته شد. و تا فرادای آن روز، در اردوگاه جز صندوقهای بسیار سنگین چیزی باقی نماند و باقی ماندن آنها هم باین سبب بود که بایستی تمام مالها را بحمل آنها می‌گماشیم.

هنگامی که این کارها صورت می‌گرفت ما بار دیگر بشکار رفتیم و تازه یک خوک وحشی هدف گلوه من قرار گرفته بود که گروه جنگجویان شب پیش باز ظاهر شدند. همه نیمه عریان بودند و در حال حرکت سر و دری می‌خواندند و هر نفر مشکی باد کرده بدست داشتند و با آن از رودخانه عبور کرده بودند. بزودی دورما حلقه‌زده و در مقابل خوک صید شده توقف

نمودند ، پرسیدم :

– خوب ! از قرار جنگ تمام شد !

گفتند : بلى

اما جنگ علیه بختیار يها نبود بلکه موضوع بختیار يها بهانه‌اي بود که تجهیز شوند. آنها شبانه از آب دز گذشته و در جنگلها پنهان شده بودند و نیمه شب چادرهای قبیله رزیج^۱ را محاصره کرده از نزدیک آتش تفنگهای خود را روی افراد آن قبیله بازنموده بودند و بالنتیجه در حدوود دوازده نفری کشته شدند و بسیاری از مردوزن و بچه مجروح و بقیه قبیله در بیشه‌ها متواری گردیدند. ولی مردان قبیله رزیج بزودی بسوی مهاجمین تاختند و برادر شیخ شبیل در این معركه بسختی مجروح گردید. با این حال این آدم‌کشان از موقعیت خود راضی بنظر نمی‌آمدند^۲. زیرا در عروقشان خون انتقام‌جوئی دیرینه‌ای جریان می‌داشت و سپس رقص کنان و نعره کشان بمنازل خود باز گشتند.

قبایل عرب این گونه‌اند. حریص، دروغگو، دزو آدم کشند. زندگی بشون زد ایشان به او ارزشی ندارد و این همان روحیه آشوریه است که هنوز پس از بیست و هشت قرن، بی آنکه تفاوتی کرده باشد در این گوش‌های عالم دیده می‌شود.

۱- قبیله رزیج بنام شیخ رزیج فرزند زغیب و یکی از بنج قبیله

کعب دهان ساکن میان آب خوزستان و امروز موسوم به کعب زغیبی می‌باشد . مترجم

۲- منظور شیخ فرحان از مبادرت بین جنگ توسعه نفوذ و بسط قلمرو قدرت خود بوده است . (مترجم)

این اشخاص ، چنین بنظر می آیند که اصلاح ناشدنیند و عاقبت هم بدست خودشان ازین میروند . زیرا بر اثر جنگرهای داخلی و افراط در استعمال افیون و حشیش خودبخود روبرو نمیروند و بعلاوه از قتل عام طاعون و وبا نیز در امان نیستند .

در مراجعت بار دو گاه ، چندان در انتظار گاریها نمایند و آنها بزودی در افق دور نمایان شدند . گروه محافظان آنها که سواران شیخ خریط بودند پیشاپیش می آمدند تا انعام خود را دریافت کنند و چون رسیدند مطالبه آنرا کردند که بتوانند پیش از فرار سیدن شب بمیان قبیله مراجعت کنند . من یک صدقه ران (ربال) که معادل یک صدقه انانک ماست بایشان دادم ، اما آنها ، آن را غیر کافی می دانستند زیرا در سه و شیوه شرقیها این است که هر گز خود را راضی نشان نمی دهند و ارزش زحمت و کار خویش را همیشه بیشتر از آنچه دریافت داشته اند می دانند . هنرهم باین مناسبت از سخنان آنها آزرده نشدم و با ظهار این جمله قناعت کرده گفت :

— شما عربها مثل شغال هستید که در جستجوی قطعه استخوانیست . وقتی آن استخوان رامی باید آنرا کوچک می دانید و بدن بال یکی دیگر می گردید . بیشتر از این هم خسته ام نکنید . زود بروید . حق شما همان بود که داده ام .

آنگاه بکناری رفتند و بعد رئیس آنها پیش من آمد و گفت : شیخ خریط دو من از قهوه هایی که کارگران کشتی آورده اند از شما خواسته است . گفت : برو بگیر . سپس گفت : یک مشت هم بخود من بدھید . گفت : یک مشت هم خودت بگیر .

وقتی کسی بمعیان اعراب سفرمی کند همه‌جا با این خواهش و تمناها روبرو می‌شود و واقعاً هم در درسر بزرگیست. معنداً چون مقصد افتتاح و پیمودن راه نوینی می‌بود من می‌نداشم ناراضی‌هایی بوجود آورم. در این موقع یکی نان ندارد. یکی قندوچای می‌خواهد. دیگری پولی می‌خواهد تافشنگ‌گهایش را که با فتخار ماتیراندازی کرده مجدداً پر کند. رئیس یک قیله تفنجک و رئیس طایفه‌دیگر تپانچه موقعی کند و باید کتابچه‌ای برای ثبت وعده‌ها داشت و لوبتمام وعده‌ها هم وفا نشود.

عربهای سید احمد که هنگام شکار همراه مابودند فکر تازه‌ای برای بدست آوردن پول کرده بودند: ایشان یکی از پیچه‌های تفنجک خود را پنهان می‌کردد آنگاه با گریه وزاری می‌گفتند: تفنجک من در خدمت شما شکسته شده یک قران بدھید تا پیچ دیگری بجای آن بگذارم. یکبار، دوبار، یک قران را که خواسته بودند دادم. اما بار سوم فقط خنده‌ای تحويل آنها دادم و بالنتیجه پیچ گم شده بدون اینکه پولی از جیب من رفته باشد پیداشد.

شنبه و شوsson متعاقباً رسیدند. در راه آنها بدنگذشته بود. سپس گاریهارا بطرف کشتی برداشت و اردوی ما در ساحل رودخانه از نو برپاشد. دیگر آخرین کارهای خود را هم بایستی انجام می‌دادیم. بایستی حساب هر کس معلوم و پاک می‌شد. بعض اشخاص بایستی هدایا و انعامی بدھیم و برخی را سرزنش و ملامت کنیم. نامه‌های متعددی مبنی بر دستورات و تعلیمات مخصوص نوشتم که پیش از این لحظه، صدور آنها ممکن و معقول نبود.

موضوع قاطرهایی که بسرقت رفته بود موقتاً از قراره قاطری ۲۵۰
قرآن یعنی ۱۲۵ فرانک^۱ خاتمه یافت و قرار براین شد اگر قاطرهای را بایند
آدمهای من که در شوش خواهند بود، آنها را بصاحبانشان تحويل داده



جوانان دزفوئی

و پولی را که با بت غرامت پرداخته ایم پس بگیرند. بنابراین، حسابهادر پائیز
آنده تصفیه و قطع می شد و معلوم می گردید که آیا علاوه بر آنچه داده ایم
باید صدیا صد و پنجاه قران دیگر هم با بت هرس قاطر پرداخته شود یا نه.
پس از این قضایا، بایستی از بازگشت و رسیدن گاریها و قاطرها به
شوش اطمینان حاصل می کردم. باین منظور ببرؤسا و شیوخ قبایل نامه هایی
نوشتم و مسئولیتی را که هر یک از آنها در قلمرو خود می داشت بایشان
یاد آور شدم.

۱- دمور گان در اینجا هر فرانک را معادل دو قران (دوریال) دانسته ولی پیش
از این (صفحه ۷۳) هر یک قران را بایک فرانک برابر شمرده است و بنابراین ارزش فرانک
قرآن محققاً معلوم نشده است. (متترجم)

فردای آن روز ، صبح خیلی زود ، درحالی که بر عرش کشته و روی صندوقها نشسته بودیم ، کشتی در طول رودخانه راهی پیمود و گاریها بسوی شوش برآمدند . سرعت جریان آب زیاد بود و بازدی بیان جنگلها که زیبائی خاصی بطول رودخانه دز می بخشیدند رسیدیم .

چهار نفر از آدمهای ما که اهل تبریز و در این سفر تا پای کشتی همراه بودند اجازه می خواستند با ماتا همراه (خرمشهر) آمده از آنجا از راه بصره و بغداد بزیارت گردند که از اماکن مقدسه شیعیان است بروند و سپس از آنجاروانه تبریز شوند . این زیارت باین منظور بود که گناهان آنها را پاک کند و برای ایشان لازم می بود زیرا در تمام مدت زمستان گوشت خوک خورده و شراب نوشیده بودند باضافه که بسبب خدمت ما روحشان نیز آلوده شده بود^۱ دو تن از آنان را بعلت اینکه اشخاصی ناپاک ، تن آسا و شکم پرست بودند و نمی توانستم در خدمت هیأت نگاهدارم ، از خدمت مرخص کردم و دو تن دیگر ، قرار شد که انشاء الله پائیز ، باز بسر کار خود بیایند .

کار کنان سفینه عبارت بودند از پنج نفر و فرمانده سفینه . و ما حسن ابو شغال را هم تا ناصری با خود می بردیم . او بعنوان مترجم میان ما و اعرابی که بزبان فارسی آشنای ندارند بکاره می آمد . در این راه ، دو تفنگ شکاری ، یک کارایین پی بودی - هارتینی و سه تفنگ کوتاه توپخانه نوع گراس با خود داشتیم .

۱- منظور دمودگان این است که مسلمانان تا این اندازه متعصب و خرافاتی هستند که معاشرت و ارتباط گرفتن با مسیحیان را سبب آلودگی روح خود می دانند (مترجم) .

بدنیست در اینجا از اینکه این تفنگ‌های کوتاه توپخانه چگونه در تشکیلات هیأت پیدا شده است شرحی بدhem :

در سال ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ قمری) که مارسی^۱ را بقصد شوش ترک می‌گفتم با یک کشتی کوچک بار کش انگلیسی سفر می‌کرد. این مسافرت تا جیبوتی^۲ بسیار عادی بود. در جیبوتی برای بارگیری و باراندازی سه روز توقف کردیم. در این مدت، شبها هم کار می‌کردند و این ایام مقارن با اردوکشی انگلیسی‌ها در سوما لیلاند^۳ و علیه مدملّا بود و دولت فرانسه سخت مراقبت می‌کرد که بسواحل مستعمرات او اسلحه‌ای وارد نشود.

از جیبوتی برای تخلیه زغال‌سنگ به پریم^۴ آمدیم و با آنکه فقط چهل و هشت ساعت توقف برای تخلیه بارکافی می‌بود معهذا پنج روز در آن لنگرگاه که توقف در آنجا حسنه هم نداشت معطل شدیم. فرمانده دریائی انگلیس که اطلاع یافته بود کشتی ما ده‌هزار قبضه تفنگ و مهمات بسیار در مارسی بارگیری کرده و مواد جنگی قاچاق حمل می‌کند دقیقاً از کشتی ما بازرسی می‌کرد.

۱- بندر جنوی فرانسه واقع است در دریای مدیترانه (متترجم)

۲- بندریست از سomalی Djibouti واقع در افریقای شمالی و

منتعلق بفرانسه که از سال ۱۸۸۸ میلادی بتصرف فرانسویان درآمده ۱۶۰۰۰ نفر

جمعیت دارد (متترجم)

۳- ياسomalی انگلیس و جمعیت آن ۳۵۰۰۰ نفر است (متترجم)

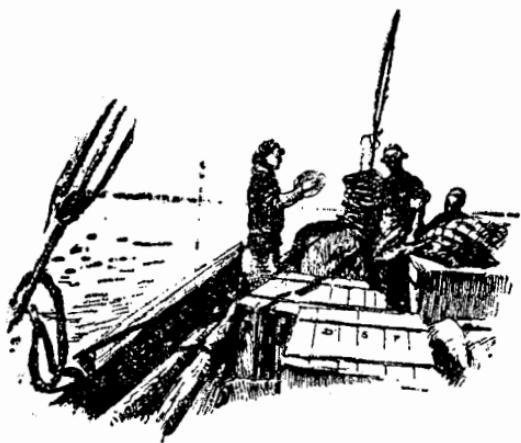
۴- جزیره‌ای استحکامات نظامی و منتعلق با انگلیس که در تنگه Perim

باب‌المندب و دادای ۱۶۰۰ نفر جمعیت می‌باشد (متترجم)

فرمانده کشتی ماکه بمناسبت محمولات خود که از جیبوتی بارگیری کرده بود و از همان شب پیش نگران و مشوش بود مجرمیت خود را انکار کرد و پس از آنکه بازرسی مختصری از اوراق و گذرنامه های ما بعمل آوردند اجازه حرکت دادند. در مسقط مجدداً کشتی مارا بازرسی کردند. این باریک صندوق محتوی ۲۶ قبضه تفنگ در گوشاهای فراموش شده پیدا شد. فرمانده کشتی که نمی‌دانست آنرا در کجا پنهان کند وجود آنهم موجب رسایی و خطر می‌شد آنرا بمن واگذار و خواهش کرد آنرا پیذیریم و روی آن علامت هیأت را ثبت کم. آیا راستی این تبانی بر، انداختن صندوق بدريما ، رجحان نداشت؟ بدین طریق علی رغم قراردادهای انگلیس و فرانسه یک فرمانده کشتی انگلیس مخفیانه و برخلاف قانون اسلامیه در اختیار دشمن کشور خود گذاشت و سومالی و هیأت عالمی فرانسوی حق السکوت خود را دریافت داشتند . در اینجا باید بگوییم که شکایت‌هن سبب توقیف و ضبط کشتی و همچین موجب دردرسها و گرفتاریهای برای هیأت می‌شد که با آن زودیها از شر آن آسوده نمی‌شدیم .

سواحل رودخانه دز بعلت نزدیکی قبائل سرکش و نامطیع عرب و نیز بسبب وجود متواریانی که از چنان قصاص خواهان و یا مهاجمان گریخته و بدرون جنگلها پناه آورده‌اند ، منطقه‌ای بسیار خطرناک است . و باین جهات در داخل یک کشتی بادبانی ، دفاع در مقابل تیراندازی دشمنانی که دیده نمی‌شوند و در پشت انبوه درختان ساحل مخفی هستند کار بسیار مشکلیست. ناگزیر ماسعی کردیم هر چه زودتر به بندقیر برسیم . و این ترس

کاملابجا بود چرا که در همان روز عزیمت‌ها یعنی روز ۲۸ مارس (۲۴ صفر) کشته‌ی بخاری انگلیسی بلاس-لینچ^۱ با آنکه از بیست سال پیش روی دجله بین بصره و بغداد در رفت و آمد بوده است باز دوبار مورد حمله اعراب شیخ غضبان^۲ واقع گردید. چندین نفر از سرنشینان آن کشته شدند و رفت و آمد کشته‌ها مدت چندین هفته بکلی قطع گردید. این اعراب از قبیله کسرائی بوده‌اند. ولی ماتنه‌کاری که می‌توانستیم کرد این بود که دیواری از صندوق‌ها گرد خود بسازیم و همین کار را هم کردیم. مکننم رختخواب خود را روی صندوقی که محتوی یک تابوت بر نزدی مربوط بدورة هیخ‌امنشیان بود گسترد. شنوبه روی صندوق‌های محتوی مجسمه‌های شاهان عیلام و شوsson روی بسته‌های چادرها خواهد بود و من در جلو کشته‌ی نزدیک پیشانی آن ایستاده بودم. یک صندوق بجای میز و چند صندوق



روی رودخانه دز

Blace Lynch - ۱

۲- شیخ غضبان رئیس ایل بنی لام بوده و از اعراب تابع عثمانی بوده‌اند. (مترجم)

دیگر بمنزله نیمکت بکاررفته بود.

باد از طرف شمال شرقی می‌وزید و غالباً برای حرکت کشته از آن می‌توانستیم استفاده کنیم.

با وجودیکه مسیر رودخانه پر پیچ و خم بود معهداً سرعت پیش می‌رفتیم. من هر لحظه فرمانده سفینه را تشویق می‌کردم که وقت را بیهوده از دست ندهد و مصلحت راه را درین دیده بودم که کشته را تا جایی که بمنطقه امنی بررسیم، خود من هدابت و راهنمایی کنم. زیرا روابط گرم و خصوصی که من با شیوخ عرب میداشتم تسهیلاتی بیشتر از آنچه که اگر کس دیگری از اعضای هیأت رهبر کاروان می‌شد، برای هافراهم می‌ساخت. این سفر روی رودخانه دز برای من کاملاً تازگی داشت و بعلاوه منافع ما ایجاد می‌کرد که در طول این رودخانه سفر کنیم چه اگر بکشی شرکت پستی دریائی که روز ۱۶ آوریل (۱۴ ربیع الاول) از بهبشه حرکت می‌کرد نمی‌رسیدیم لااقل از این راه بکشی های بار کشی که از حدود بنادر عدن و جیبوتی می‌گذشتند دستری می‌یافتیم.

دو ساحل راست و چپ رودخانه، از جنگلهای انبوه و کوتاه درختان بید، گز، بلوط، تبریزی و همچنین از نیزارها و بوتهای تمشک و خارپوشیده شده بود و در این انزوای مطبوع فقط غازها در اجراه، اردکهای وحشی و مرغهای ما هیچوار زندگی می‌کردند. آبهای گل آلود که در تمام چین خوردگیهای ساحل وارد شده است قشر نازکی از گل ولای روی زمین ساحل بر جای گذاشته است. طغیان آب رودخانه تمام زمینهای پست را

فراگرفته بود و چون از شیارهای دیگر مجدداً بسوی رودخانه باز همی گشت
با غرشی از فراز آبشارها بداخل رودخانه فرمی ریخت.

در طول روز دوبار برای تمدد اعصاب پاهای خود، بساحلی که بالتبیه
خشک می بود پیاده می شدیم و در این موقع بسمت خوکهای وحشی که شنا کنان
از رودخانه می گذشتند و یا بطرف ماهی های بزرگی که گاه بگاه بیرون
می جستند چند تیری خالی می کردیم. مردمانی هم که در سواحل این رودخانه
ها ساکنند اگر نتوانند موقعی که طغیان رودخانه کم می شود ماهی های را
که دربر که ها و گودالها هستند صید کنند، بهمین طریق مبادرت می کنند.
زیرا آنها برای ماهی گیری تور ودام بکار نمی بردند. این ماهی ها که اعراب
آنها را بیزه می گویند گاهی طولشان بسیار متر می رسد.

در تابستان وقتی آب رودخانه کم است، کوسه ها در طول رودخانه
کارون تا حدود شوستر بالا می روند و چه بسیار از کودکان که چون
برای استحمام و یا شنا بداخل آب رفته اند طعمه این کوسه ها شده اند.
حرکت کشته ها با تغییرات ناگهانی و متواتر باد ادامه می یافت.
زمانی سرعت سیر آن زیاد می شد و گاهی جریان آب مارادر ساحلی متوقف
می ساخت و یا دستخوش گردابی می کرد که مجبور می شدیم بکمک پارو و
مردی^۱ خود را از گرداب بیرون آوریم. بوته های انبوه گیاه و علف هم که
سواحل رودخانه را پوشانیده اند مانع می شدند آدمهای ما و کارکنان کشته
بتوانند لاقل باطناب، کشته را در امتداد ساحل بکشند.

۱- مردی در اصطلاح اهالی خوزستان بنیزه هایی از خیزدان Bambou می گویند
که چون مقاومت و خاصیت انعطاف آن بسیار است برای راندن و هدایت قایق و
کرجی در سواحل رودخانه ها بکار میرود. (متوجه)

تپه باستانی و پهنه در قسمت شمال بنظر می آمد و آن تپه ده نو بود که اخیراً آجرهای بانو شته های عیلامی بنام شیلک این شوشیناک در آنجابدست آمده بود. در جنوب هم تپه قرقیز دیده می شد که ویرانهای شهر و سیع و بزرگ عیلامی واقع در ساحل شاور و نزدیک به آب دز می باشد.

اگر وسائل کافی در اختیار می داشتیم، چه کشفیات جالب و مهمندی که در این ویرانه ها صورت می گرفت ولی کلیه بنیه و قدرت حاضر ما ب تمام معنی صرف کشفیات در شوش می شود و افتخار کاوش در این تپه هازمانی که این منطقه امنتر از زمان حال شود نصیب جانشینان من خواهد شد.

در عرصه جلگه، بر کوه ها مردا بهای بسیاری وجود دارد که ییگمان در زمان عیلامی هازمانی های سبز و خرم وزراعتی بوده است. طغیان آب در این نواحی، خوب نشان می دهد ایالت شوش^۱ هم مانند کلده در سه الی چهار هزار سال پیش بمناطقی محصور از آب تقسیم می شده که هر یک از این نواحی برای خود شهر و آئین و خدائی جدا گانه داشته است.

فرمانده سفینه از من خواهش کرد که برای سوار کردن یک شیخ عرب و همراهانش کمی توقف کنیم.

گفتم - بسیار خوب! ولی چند نفرند؟

- در حدود بیست نفر!

- در کجا می خواهی آنها را جابدهی؟ من حرفی ندارم که شیخ با دولای سه نفر از آدم هایش سوار شوند اما نه بیش از این تعداد.

۱- سرزمین عیلام که شامل مناطق خوزستان و لرستان و قسمتی از کوه گیلویه امر و زه بوده است در آن زمان از سه ناحیه بزرگ و یا استان، بنامهای انشان، او اژ و شوشن یا ایالت شوش تشکیل می شده است (مترجم)

مدتی صبر کردیم ولی شیخ نیامد . خطاب بفرمانده سفینه گفتم - چه فکرمی کنی ؟ تصورمی کنی من در انتظار یک شیخ عرب خواهم ماند ؛ من عجله دارم و اگر او در ظرف یک ربع ساعت نیاید ، خواهیم رفت . و یک ربع ساعت بعد طناب سفینه را از ساحل باز کرده براه افتادیم ولی طولی نکشید که در طول راه ، قایقی که دونفر در آن نشسته بودند خودرا بما رسانید . یکی از آن دونفر همان شیخ و حقیقته هیولاگی عظیم بود و ریشی انبوه و سیاه داشت و از قراری که می گفت دشمن سر سخت قبیله خزرج و بالنتیجه دوست ما می بود . می گفت :

- من تابحال چهارده تن از خزر جی های سگ را کشته ام . نگاه کن ! این تفنگ را می بینی ؟ مال یکی از همان دشمنها بوده که اورا کشته ام و تفنگش را برداشته ام .



یک مرد عرب

با این ترتیب ، صحبت کنان درخصوص تفنگ ، براه خود ادامه می دادیم ولی برای اینکه با او نشان دهم تفنگ های کوتاه و ساخت گراس ما از کارایین او بهتر است بسمت در آجهاei که مانند مرغ ها در ساحل دانه بر می چینند و نوک بزمین می زندند و همچنین بجانب خوک های وحشی که بر اثر نزدیک شدن ما وحشت زده از خلال درخت ها و بوته ها پیرون

می جستند، چند تیری انداختم و شیخ عرب سخت متعجب شد زیرا نزد آنها، ارزش یک تیر اندازم اهر بمراتب از ارزش یک عنوان انجمن‌های علمی بیشتر است.

در ضمن راه، شیخ از من پرسید: چند زن داری؟

جواب دادم بیست و دو زن.

— ماشاء الله! چند بچه داری؟

— هنوز آنها را نشمرده‌ام. اما جز پسر اولادی ندارم.

— عجب!

ولی چون فهمید که اورام سخره کرده‌ام، موضوع صحبت را تغییر داد.

دیگر، بدنه‌های شاور رسیده بودیم که در جانب راست ماواقع بود و به آب‌دز می‌ریخت. جنگل رفته رفته کم درخت‌تر شده بود و با این حال بازنمی‌توانستیم خود را با سمت رو درخانه شوش و ملتقای شعب متعدد آن، توجیه کنیم. ازانبوهی گیاهان و درختهای سواحل رو درخانه متدرج کاسته می‌شد و پهنانی رو درخانه تا حدود سیصد متر افزایش می‌یافتد.

فردای آن روز به بند قیر (بندرنفت) می‌رسیدیم. در آنجا آب‌دز، شطیط و آب گور گور یکدیگر ملحق می‌شوند و این دو شعبه اخیر، شعب رو درخانه کارون هستند. نام این محل یا مأخذ از معدن مواد نفتی که در ساحل چپ رو درخانه واقع می‌باشد و یا بسبب وجود آنبار و مخزنی که در سابق برای نفت گیری و سوخت کشتیهای کارون علیا در آنجا ساخته بوده‌اند، این نام بدانجا اطلاق شده است ولی ازانبار و مخزن مزبور امر وزارتی نیست زیرا عرب آنرا بمرور ایام، بکلی خراب کرده و چوبهای آنرا بشرکت

کشتیرانی انگلیسی فروخته‌اند.

در حال حاضر در حوزه کارون علیا، یک شرکت مشغول حفاری برای کشف معادن نفت می‌باشد^۱. این شرکت تا حال کرورها خرج کرده و بطوریکه گفته می‌شود در اقدامات و عملیات خود بنتایخ خوبی رسیده است. و این حفریات بر اثر تحقیقات و بررسی هاییست که من در سال‌های ۱۸۸۹- ۱۸۹۱ موقعی که در ایران مأموریت داشتم^۲ از نظر زمین‌شناسی انجام داده و نتیجه برشیهای خود را هم در سال‌نامه معادن پاریس منتشر نموده بودم^۳.

در بند قیر آبادی بسیار بزرگی نیز هست که از دور در ساحل چپ رودخانه بنظر می‌آید و ما هم از دور کشتزارهای آنرا می‌دیدیم. آب‌دز در این ناحیه عریضتر می‌شود و برای ورود بشط کارون که در موقع طغیانی حقیقت رودخانه‌اعظیم و با بهتی است باید آب‌دز را ترک گفت. و این رودخانه یعنی

۱- این شرکت همان است که **ویلیام ناکس دارسی** - William Knox - Arcy، پس از بدست آوردن امتیاز اکتشاف و استخراج معادن نفت جنوب ایران (۱۹۰۱ مطابق با ۸ صفر ۱۳۱۹ قمری) آنرا بنام شرکت استخراج او لیه First Exploitation Company تأسیس و شروع بکار کرد و اینکه دمورگان می‌گوید بنتایخ خوبی رسیده بودند راست است چه دو ماه بعد یعنی در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۰۸ (۲۴ ربیع‌الآخره ۱۳۲۶ قمری) برای نخستین بار در مجای که امروز میدان ندقون نام دارد در عمق ۳۳۴ متری بمعدن عظیم نفت رسیدند که بسیار حائز اهمیت می‌بود و مخارج کرافی را که تا آن‌روز متتحمل شده بودند جبران کرد و يك سال بعد هم یعنی در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ (۲۳ ربیع‌اول ۱۳۲۷ قمری) که پانی

نفت انگلیس و ایران در لندن تأسیس یافت. (مترجم)

۲- منظور سفر اول دمورگان با ایران است. رجوع شود بصفحات ۸۹ و ۱۳ همین کتاب.

۳- منظور مقاله‌ایست که دمورگان تحت عنوان «یادداشتی در باب مواد نفتی کنده شیرین» نوشته و این مقاله جداگانه هم در «دوره ۱۸۹۲ در پاریس منتشر شده است. (مترجم)

کارون بمناسبت پهناى زیاد و سرعت جريان ورنگ زرد و زنده آيش ،
منظرة رود نيل رادر نظر من مجسم میکرد .

جاسم! جاسم مأمور آوردن مراسلات و نامه های پستی خود
را که از قریب سید احمد به ناصری فرستاده بوديم و قرار بود در اينجا منتظر
ما باشد، در ساحل مشاهده کردیم. پاکت پست ايران را تحويل داد و در آن،
چند روزنامه و مجله و نامه داشتیم .

تعداد نامه ها کم بود و هم بسيار، زير الخبراء اطلاعاتي را که انتظار آنها
راميداشتم در ميان آنها بود و از طرف شنویه ييچاره اطلاع یافت، مادر هشتاد و
چهار ساله اش در نبودن او در گذشته است .

في الحقيقة در عین حال که آرزوی رسیدن پست را باید داشت ، از
رسیدن آن هم باید بیمناك بود! ومن هميشه بخود میگوییم با این بعد مسافت
نامه ها و اخبار خوب و بد ناگزیر باهم میرسد و کمتر اتفاق میافتد که بر اثر
خواندن اينگونه نامه ها آخر الامر تأثر و اندوهی حاصل شود .

در ساعت ۸ و نیم صبح بند قیر را ترک گفتیم و در طول رودخانه
بزرگ کارون بسرعت پيش رفتیم. در ساعت يك به قلعه ويس رسیدیم که
آبادی مهمی است و کاروانهای که يين ناصری و شوشر در رفت و آمدند
در آنجا توقف میکنند. پس از آن در ساعت شش وارد آهو از شدیم .

در اهواز، بي درنگ برای تهیه واگون های مسطح و کوچک
راه آهني که مختص حمل و نقل کالاهای تجاری از اهواز به ناصری (چهار
کيلومتر مسافت) است و تنده رودخانه را دور میزند، آدمی روانه کردم تا

صدوقهای خود را بار کرده به ناصری پیش پتر ترمولن^۱، کنسول روسیه که از دوستان قدیم هیأت می‌بود بفرستیم و خود نیز نزدی استراحت کنیم. ولی در انتظار رسیدن واگونه‌ها شام رادرهمان ساحل رودخانه خوردیم. کشتی شوشان که روی کارون علیا رفت و آمد می‌کند، در آنجا بود و با فرمانده آن کاپیتن آندرسن^۲ که تنها اروپائی بود که در آنجا وجود داشت، ملاقات کردیم. اوردر دفتر خود روزنامهٔ تایمز هندوستان^۳ را مطالعه می‌کرد.

گفت - سلام! حال شما چطور است؟

گفتم - بدینیست! اما راستی شما گاید؟!

- بفرمایید چیزی بنوشید.

- اگر وسیله‌ای باشد که دست و روئی بشوئیم بمراتب بهتر است. بالاخره پس از هفت روز موفق شدیم دست و روی خود را بخوشی و با رضایت خاطر بشوئیم زیرا آب رودخانه در حقیقت بقدرتی گل آلود بود که بزحمت می‌توانستیم کمی از آنرا برای آشامیدن خود با صافی تصفیه کنیم. پس از خوردن شام در حالی که روی صندوق نشسته بودیم حرکت کردیم. شبی تاریک و تمام شهر ناصری در خواب و سکوت بود. ولی ترمولن با دوست و همکار خود آقای گراماتا^۴ هنوز بیدار بودند.

بمحض ملاقات ترمولن، پرسیدم - قبل از هر چیز بگوئید بیسم

Peterter Meulen - ۱

Capitaine Anderson - ۲

Times of India - ۳

Gramata - ۴

چه روزیست؟ آیا فردا دوم آوریل است؟ (۲۸ صفر^۱) .

- نه! فردا سوم آوریل است!

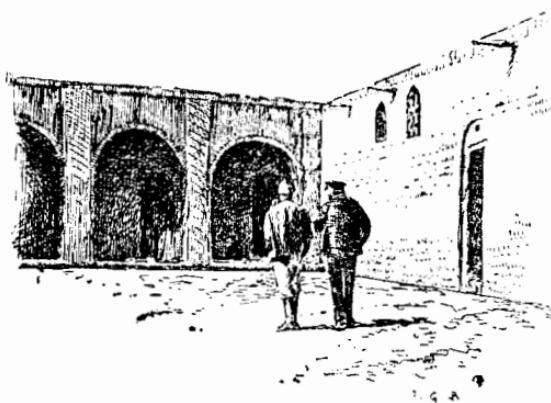
- گویا دوم باشد!

- نه! سوم است. امروز پنج شنبه دوم است که پست به محمراه (خرمشهر) می‌رسد و پست بعدی روز یکشنبه پنجم (۲ ربیع الاول)، صبح بسیار زود با آنجا خواهد رسید.

گفتم - من باید با همین پست حرکت کنم. شما یک کرجی سبک برای من پیدا کنید که مرا هر چه زودتر بر ساند.

قرار براین شدمکنم با من باید و دستورات لازم را در راه باوبدهم که به بصره رفته در آنجا یک کشتی بارگش برای حمل صندوقها فراهم کند و شنوه و شوسون هم با رهارها را تا محمراه حمل و مرافقت کنند.

من با یستی خود را در بهشتی به سرویس همسازی میرسانیدم و بلیط بازگشت خود را هم قبل اگر فته بودم. بنابراین فردای آن شب با یستی حرکت



آرمولن و دمورگان در حیاط کنسولگری روسيه در ناصری

- سال ۱۳۱۶ قمری

می کرد .

مستخدمین برای پیدا کردن کرجی رفتند و ما از پذیرائی عالی و گرم میزبان خود بسیار مستفید و محفوظ شدیم .

ترمولن یکی از دوستان قدیم هیأت است که مدتی مأمور کنسولگری فرانسه در سواحل افریقا بوده است و سابقاً خدمات بسیار بدولت فرانسه کرده و بدریافت یک مدال طلا از طرف دولت فرانسه نیز نائل شده است . او اهل هلند است و ابتدا در بصره تجارت می کرده است ، بعدها در ناصری عامل شرکت هوتز ، هامیلتون و شرکاء^۱ شد . پس از برچیده شدن دستگاه این شرکت ، خود تجارت توانهای در ناصری تأسیس کرد و واخیراً دایره عملیات و کارهای خود را با تشکیل یک شرکت توسعه داده است و در حال حاضر هم رو بپیشرفت است . این شخص یک هلندی صدیق ، قوی و نومند . شاد و ظریف الطبع است و حتی ظرافت طبع خود را در کارهای مختلف خویش نیز بکار می برد .

برسوم و عادات اعراب خوب آشناست و بسیرولت و روانی بزبان آنها صحبت می کند . در طی چند سال اخیر ، کارگزار کنسولگری روسیه در ناصری است و همین موضوع بر نفوذ او بسیار افزوده است .

ترمولن که مرد شریفی است در این سرزمین دوستان بسیاری دارد و روزهای رسمی همیشه کاسکت مخصوص کنسول روسی را برسر می - گذارد و در ایام دولت شاهنشاهی پس از صرف یک شام مفصل و باده گساری ، با صدای رعد آسای خود زیر آواز هیزنده سرود مخصوص زود رزی^۲

رامی خواند.

هلندیهای که در ناصری هستند تنها اروپائیانی نیستند که در حوزه کارون می‌باشند. بلکه یک کنسول بارهم از طرف دولت انگلیس بنام سروان لارمیه^۱ که جزء انتلیجنت سرویس است و همچنین عمال تجارتخانه لینچ و شرکاء^۲ در این ناحیه هستند و کلیه آنها مردمان مهربانی می‌باشند که غالباً هم به شوش می‌آیند.

دوسال پیش از انعقاد «قرارداد حسن تفاهم و مودت»^۳ نیز آن اشخاص مانند امروز همسایگان خوبی بودند.

چند ساعتی خوایدیم و دوباره برای سوار شدن بکشتی بساحل رودخانه رفیم. رئیس کرجی و ملاحانش برای تهیه آذوقه راه و یافتن باری که به محمره (خرمشهر) حمل کنند بشهر رفته بودند ولی بالاخره در ساعت هشت براه افتادیم.

اعرابی که در ناصری ساکنند، مانند سایر اعراب، تکبر و غروری تحمل ناپذیر دارند. آنها یا شبانند، یا شتربان، یا قاطرچی و یا قایقران هستند ولی بهیچ قیمت، حتی در مقابل تمام طلاهای دنیا هم حاضر بحمل یک کوله باری نیستند و هر گز بکارهای دستی مبادرت نمی‌کنند. و در حرفه هایی هم که اختیار می‌نمایند تکبری بسیار و تحریر آمیز خودنشان میدهند و چنان وانمود می‌کنند که نه از روی احتیاج بلکه بحکم اجبار بدان

Capitaine Lormier-۱

Lynch and Co-۲

۳- منظور قرارداد دوستی است که در سال ۱۹۰۴ میان دولتین فرانسه و انگلیس منعقد شده است (متترجم).

کار مشغولند.

کرجی بانهای ما، دو ساعتی مارا معطل کردند ولی در این ولایت چیزی از این کار عادی تر و طبیعی تر نیست. بالاخره برای افتادیم. و عاقبت هم رئیس کرجی نیامد و پسر خود را بجای خویش فرستاد. کرجی وضع خوبی نداشت. جدار آنرا برای اینکه آب بدرون آن نفوذ نکند، بار و غن گوسفند اندوده بودند و آن خود موجب مسمومیت میشد.

دراین سفر، مایکی از مستخدمین خویش با اسم محمد راهم با خود همراه آورده بودیم. چهار نفر ملاح نیز باما بودند که از آن میان یک تن اهل کوهستان و بی گمان نخستین بار بود که بکار ملاحی پرداخته بود.

باباد مساعدی کرجی ماحر کت کرد و چون کرجی سبکی بود با سرعت پیش میرفت. ولی طولی نکشید محمد مارا متوجه ساخت که آب بدرون کرجی وارد نمیشد و بطوريکه کرجی بانها میگفتند این موضوع چندان اهمیت نداشت و برای غالب کرجیها و قایقهای سبک این وضع پیش می آید. اما در حقیقت چنین نبود زیرا آب بتدریج در درون کرجی زیاد نمیشد و صندوقها را خطر فراگرفتن آب تهدید میکرد. آب از سوراخی که در عقب کرجی بوجود آمد بود وارد نمیشد و در حدود یک ساعت طول کشید تا توانستیم با گل رس سوراخ مزبور را مسدود کنیم و با وسائلی که در دسترس ما بود، از قیل کاسه و آبگردان، آب درون کرجی را خالی نماییم.

تخلیه آب کرجی، بالاخره تمام شد و آفتاب گرم روز هم رطوبت درون کرجی را خشک کرد. اما باد دیگر مساعد نبود و اجباراً کرجی را در امتداد ساحل هدایت میکردیم و خود را بکمک طناب از گردابها بیرون

میکشیدیم. در این میان یکی از کرجی با نان که در ساحل بود، هار کرجی را رها کرد و مادستخوش جریان آب شدیم و او خود بجای اینکه بموضع خود را بدرون کرجی بر ساند، چون کرجی از ساحل دور شد، بدنبال ما، در امتداد ساحل شروع بدویدن کرد. سکان کرجی بر اثر برخورد با ساحل شکست و کرجی بایک بر آمدگی گل که در میان آب بود تصادم نمود و در گل فرماند. یکی از ملاحان بدرون آب جست و کرجی را از توده گل دور کر دو با تغیر مسیر بر اهوداده دادیم. دیگر بایستی سکان کرجی را تعمیر کنیم. تیغه سکان فقط در قسمت بالای خود با کرجی اتصال داشت و بایستی بقسمت پائین آن یک بست آهنی میخ کوبی میشد. چند عدد میخ کوییدیم امامیخها در سوراخهای سابق محکم نمیشدند و پس از تلاش بسیار و بی ثمر، اجباراً بست آهنی را باطناب بستیم.

راستی که کاش مرده شوی، این کرجی و ملاحان آنرا که طرز کار

خود را هم نمی دانستند برد بود!

باد مخالف میوزید و لاینقطع هار ابطرف ساحل میراند. باز سکان کرجی بساحل برخورد کرد و طنابها پاره شد. این بار دیگر ما خود تعمیر آن مبادرت کردیم و چون وسائل بار بندی ما محکم تر بود مطمئن تر بر اه افتادیم. اما جریان رودخانه بازمara بساحل چپ می برد. از دهکدهای متعددی که خانه های گلین و چینه ای داشتند میگذشتیم. شب فرامیر سید در کنار بوته های گز، زنان و دختران عرب با خزانه های آویزان خود، بجمع کردن هیزم و شاخه درختها مشغول بودند و یا از رودخانه آب بر می داشتند. مردها هم دسته دسته بایکدیگر صحبت میکردند. تاریکی شب

بتدریج بیشتر میشد و رنگ‌ها تیره‌تر و سایه‌ها بر اثر شفق، پر رنگ‌تر و مشخص‌تر



زنان عرب از رو دخانه کارون آب برمیدارند

میگردید. دیگر پرنده و حیوانی جزدم جنبانک‌ها وجود نداشت. ما با آرامی پیش‌میرفتیم و از کنار دماغه‌ای که در پای آن گردابی بود باستی میگذشتیم. در اینجا ملاحان مجبور بودند بداخل آب بروند و با طناب کرجی را بکشند. پس از گذشتن از گرداب ملاحان که خسته شده بودند ناگزیر استراحت کردند و ماهم شام خود را خوردیم ولی ناگهان بر اثر تکان شدیدی ظرف غذا از دست ما افتاد و این تکان بعلت برخورد کرجی با یک برآمدگی شنی بود. کرجی را از گل‌پیرون کشیدند و ما هم بقصد خوایدن هر یک درگوشه‌ای دراز کشیدیم. با آنکه وسائل کافی برای استراحت نداشتیم معهذا خواب، خیلی زود ما را در ربو و کرجی بانان هم از وقت استفاده کردند و بجای اینکه برآه خود داده‌ند کرجی را بساحل بسته و لنگر انداختند.

فردای آن شب بر اثر آسیبی که بکرجی وارد آمده بود، ناگزیر تا حدود ساعت ۹ معطل شدیم. تا مهر (خرم‌شهر) بیست و چهار ساعت

راه بیشتر نبود . ولی بادی نمیوزید و کرجی هم یاک پارو بیش نداشت .
ناگزیر چوبهای را که جریان آب با خود می آورد جمع کردند و ماهم یاک
صندوق چوبی را که مخصوص آذوقه ما بود شکستیم و تخته های آن را روی
مردی ها کو بیدیم و بدین طریق پاروهای دیگری ساختیم و با آنها ، دیگر
ممکن بود خود را از گردا به را بیرون کشید و تا اندازه ای کشته را
هدایت کرد .

وزش باد بازم ساعد شد . امام لahan کرجی ما با اندازه ای در کار
خود ناشی و نا آشنا بودند که از چنان وضع مناسب هم نمیتوانستند استفاده
کرد . من خود ناچار فرمان کرجی را بدست گرفتم و کرجی بحر کت
در آمد . ملاhan که در حقیقت بر اثر این اقدام من تحقیر شده بودند ،
خواستند فرمان را باز بدست بگیرند اما من از تسلیم آن خودداری کردم .
بسرعت پیش میرفتیم ولی آنها علی رغم من ، بادبان را بی آنکه با سمتی که
مقصود من می بود تطبیق دهنده بجواب تغییر میدادند و بالنتیجه هانع میشدند
بتوانم کرجی را درست هدایت کنم . ناگزیر آنها از شیخ محمد ره
ترسانیدم و نیز با ایشان اعلام کردم اگر اینگونه رفتار کنند انعام میرا که
برای آنها در نظر داشتم با ایشان نخواهم داد .

من موقع راخوب مناسب یافته بودم که آنها را برجای خود بشانم
مکنهم هم در این موقع با تپانچه خود بارد کهای وحشی تیر اندازی میکرد و
کرجی با نان مدعی بودند که بهتر از او تیر اندازی میکنند و بعلاوه این کار
هم کار ناچیزی میباشد .

۱- منظور شیخ خرعل است (متترجم)

مکنهم و محمد بیارو زدن پرداختند و من فرمان را بعرهای سپرده
خود بکمک مردی کرجی را پیش میراندم و باین طریق بیصبری خود
آرامش میبخشیدیم...

کرجی باز بگردای افتاد و ما در این موقع بنوشیدن چای مشغول
بودیم . گرددش آب گرداب ، کرجی رامی چرخانید . یکی از ملاحان خود
را بآب انداخت و کرجی را باطناب کشید و چون بداخل کرجی باز گشت
معلوم شد لنه گ خود را گم کرده است من هم لنه گ دیگری با وعده کردم .



محمد، مستخدم هیأت علمی (از کتاب ہی یه)

در ساعت نه و نیم بعد از ظهر به دو کشتی بخاری متعلق به شیخ خزر عل
بر خوردیم . حضرت شیخ^۱ با تفاق شیخ کویت به ناصری می رفتد و می
خواستند در آنجا بارؤسای بختیار یه املاقات کنند . هر دو کشتی را چراغان
کرده بودند و در ساحل بدون تردید جشنی برپا بود و رقصه های یهودی که
شیخ با خرج گزار از قاهره برای جشن عروسی پسر خود آورده بود در این
جشن هنرمندانی ها میکردند .

۱- عین عبارت دمورگان در این مورد sa Seigneurie است (مترجم)

هاتمام شب را تقریباً بیدار ماندیم زیرا با یستی سپیدهدم خودرا به محمره می‌رساندیم. در ساعت دو، نخستین درختهای نخل ظاهر شد و در ساعت نه، از نهر بهمنشیر، مصب قدیم کارون، گذشتیم و رو در خانه کارون در قدیم از آنجا بدریامی ریخته است. درست در همین موقع که ما به - بهمنشیر رسیدیم صدای شلیک توپی بگوش رسید و آن از توپخانه کشتی پستی انگلیسی بود که با احترام قصر شیخ تیراندازی می‌کرد. کشتی مزبور در حدود ده دقیقه بعد بیندر محمره وارد می‌شد. فرصتی دیگر برای ما باقی نبود جزاندگ زمانی که کشتی مزبور در بندر توقف می‌نمود. برای رسیدن بکشتی بكمک مردی و پارو بر سرعت خود افزودیم ولی باز بادی نمی‌وزید و جریان آب ما را بسمت ساحل می‌راند. چند بار در گرداب افتادیم و بدرون نهرهای که از رو درخانه منشعب شده بود کشیده شدیم. ولی بالاخره با آخرین پیچ رو درخانه رسیدیم و شط العرب و کشتی پستی انگلیسی نمودار شد.

سرعت کرجی ما برای اینکه در مدت لازم فاصله‌تا کشتی را پیماییم، بسیار کم بود ولی ما بمقابل بازار رسیده بودیم و در آنجا تعداد بسیاری از قایقهای طویل و کم عرض مخصوص محمره وجود داشت که هلاحان عرب با پیراهنهای سفید و بلند و دستمالهای ابریشمین و سرخرنگی که بسیار پیچیده بودند بسرعت آنها را می‌بردند. این قایق رانان با همارت خاصی پارو می‌زنند و مردی را بکار می‌برند. قایقهای سفید آنها هم با سهولت بسیار سینه آبهای رو درخانه را می‌شکافد و در همه سمت پیش می‌روند. با این قایقهای رسیده بود که می‌توانستیم به قع خود را بکشتی پستی بر سانیم.

باين جهت بالرهجه محلی گفتم :

- آهای! بلم؛ یله‌چی! بیا!

یکی از آنها پیش آمد و بالفور وسائل سفر خود را بداخل آن منتقل کردیم و قایق با سرعت باد براه افتاد.

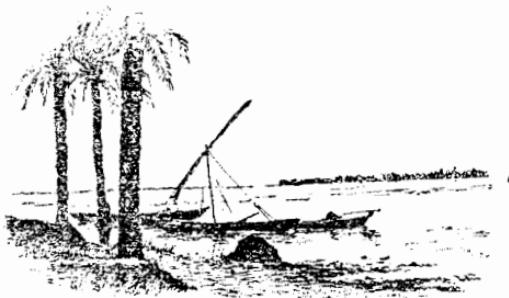
در ظرف پنج دقیقه بکشتی رسیدیم و من خود را بروی پل کشتی رسانیدم و در آنجا با کنسول انگلیس آقای مکدوال^۱ که از دوستان ما بود برخوردم. از دیدن من متعجب شد پس از چند لحظه که با تفاوت مکنم پیاپین رفته، کشتی لنگر برداشت و براه افتاد.

بعلت شتابی که برای رسیدن بکشتی داشتم، قسمتی از هراسلات و وسائل سفر خود را در محمره جا گذاشتم. ولی با این حال خوشحال بودم که بکشتی رسیده ام و از غذاهای غیر مأکول کشتی های بار کش انگلیسی که به چوچه با معدده من که بر اثر مسافرت های بسیار بکلی خسته بود، سازشی نداشت، آسوده شده ام.

درست در لحظه ای که کشتی ما براه افتاد و سفر دریائی من آغاز می شد، چشمم بکرجی افتاد که هسته خدم من و بقیه بارهای سفرم در آن بود. کرجی هزبور با جریان آب کارون به شط العرب رسیده بود و سه ساعت دیگر وقت لازم داشت تا خود را بساحل گمر که مکنم در آنجا منتظر او می بود بر ساند.

آقای ستاس^۲ مدیر گمر کات از معاون من پذیرائی گرمی کرده بود

و همکنیم در آن چند روزی که در می‌مehrه اقامت داشت در اطاقهای اشغال نشده قرنطینه منزل کرده بود و موفق شده بود به بصره یا و نیز مشرق زمین رفته را کشتی بارکش فراهم کند.



منظرة شط العرب در می‌مehrه

از می‌مehrه به بصره در حدود چهل کیلومتر است و بصره بندر عثمانی است. کشتی‌ها برای حمل و تهیه مواد مثل گندم، ذرت، خرما روده، پوست گوسفند، پشم، مدفوع سگ (برای رنگرزی)، چوب شیرین بیان با آنجا می‌آیند. بستر رودخانه بسیار پهن و برای اندازی چندین کشتی مناسب است. شهر در چند کیلومتری بندر واقع است و با نهر بزرگی که قایقها و کرجی‌های زیبا و فراوان در آن رفت و آمد می‌کنند و همچنین بوسیله جاده‌ای شوسه وارابه روبروی شهر تبقط می‌شود. اما کشتی‌های بزرگ نمی‌توانند در بصره بارگیری کامل کنند زیرا در این صورت ازمیله‌های فاو واقع در مصب شط نمی‌توانند گذشت و باین علت ناگزیرند قسمتی از بارهارا با بارکشی‌های بخاری تامیان دریا آورده در آنجا بارگیری کشتی را کامل کنند. بعلاوه اگر بخواهند از میله‌های فاو بگذرند، گاه ممکن است در بر آمدگیری‌های سنی و رسی دهانه، گیر کنند. کشتی‌های هم که گرفتار بدی هوا و طوفان می‌شوند

هرچه زودتر خود را به کویت میرسانند.

بارهای عتیقات ماهم پر بهتر از این بود که خود را بین مخاطرات بیندازیم و بین مناسبت هنگام سعی کرد بود کشتی ساوه آ^۱ را به محمره آورد و صندوقه را در آنجا بار کند.

شنبویه و شو Susan روز نهم آوریل (۷ ربیع الاول) با همان سفینه که مارا از قلعه بندر تا اهواز آورد بود به محمره رسیدند. در ناصری بما گفته بودند که بر اثر طغیان آب کارون که تایک مترا، التر از مرتفع ترین سنگ های تنده اهواز راه آب گرفته است، با کشتی، حتی اگر بار هم داشته باشد، می توان از آنجا بسیار بسته بود. با این هنگام به شنبویه سفارش کرده بود بلکه بتواند بارهارا تا محمره با همان کشتی حمل کند.

صاحب سفینه در بد و امر که هنوز بارهارا تخلیه نکرده بود راضی نشده بود باعبور از تنده اهواز خود را بخطر بیندازد. بالنتیجه شنبویه با کرجی بان دیگری بملغ ۲۵ تومن (۱۲۵ فرانک)^۲ قطع کرد ولی در همان لحظه که قرار بوده است بارهارا از درون سفینه پیاده کنند کرجی بان دوم بسبب تهدیدات صاحب کرجی اول، قول خود را پس گرفت. در این میان شنبویه متوجه شده بود مشکلاتی که برای او پیش آمده بسبب اعمال نفوذ نماینده کشتی بخاری ایرانی است که هیچ خواسته هارا تا رسیدن کشتی خود معطل کند. شنبویه، ناگزیر، مقصود خود را با او در میان گذاشت و

Savoia - ۱

۲- دمود کان در صفحه ۷۵ هم هر دوریال را برای یک فرانک محسوب داشته و چنین است بنا بر اینکه در جای دیگر (صفحه ۷۳) هر فرانک را بایکریال برای برداشته اشتباه شده است و با این ترتیب معلوم میگردد در سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ قمری) هر دو قران یا دو دیال پول ایران یک فرانک ارزش داشته است. (ترجم)

بحاکم ناصری ازاو شکایت نهود. بر اثر این کشمکش حاجی رئیس نیز از واقعه مطلع گردید و پس از آنکه بحرفهای صاحب کرجی رسیدگی کرد اور اتهید نمود که هوی را بچوب و فلک خواهد بست. موضوع ییش از این دنباله نیافت ولی با این حال صاحب امتیاز راه آهن، بهایی را که در مقابل آن حاضر بود بارهای هارا از تندۀ رودخانه (البته از راه زمینی) بگذراند پیشنهاد کرد. اما شنویه بارهارا همانطور که صلاح بود، صبح روز هفتم (۵ ربیع الاول) با کرجی حرکت داد و روز نهم در ساعت ۱۱ صبح به محمره وارد شد. لکن کشتی ساو و آ تاروز ییجدهم (۱۶ ربیع الاول) که مدد بحداکش خود



حسین آپسر جعفر (از کتاب پی به)

رسید حرکت نکرده بود و صندوقهای ماهم همانطور در درون کرجی که آنها را از قلعه بندر آورده بود باقی ماند.

دیگر ، این گزارش مختصر سفر را که در طی راهها و منازل‌های سر- راه یادداشت کرده‌ام ، بجای اینکه با شرح طوفان شدیدی تمام کنم که در راه محمره و بهمیشی روی دادونز دیگ بود منجر بفرق کشتنی ماشود ، بهتر می‌دانم با نقل‌نامه‌ای خاتمه دهم که اخیراً از ذرفول بزبان فرانسوی رسیده است و آن نامه‌ایست که یک‌نفر کلدانی که در بغداد تربیت شده ، از زبان مسته‌خدم من جعفر نوشته است :

ذرفول ۱۱۹۰ هجری

آقای ز. دمور گان - پاریس

« آقا ، با عرض اینکه آرزومند سلامت و تندرستی شما هستم ، بسیار متأسفم که وقتی شما به بلم سوار می‌شدید من گرفتار کار بودم و نتوانستم با شما خدا حافظی کنم .

در مورد مخارج قاطرها ، سر کارنامه‌ای به میرزا عباس‌خان مدیر گمرک نوشته بودید که برای پرداخت بهای قاطرها پولی بمن پرداز دولی میرزا عباس‌خان چنین اظهار نمود که آقای دمور گان پولی نزد من ندارند . چهار قاطری را که دزدیده بودند هنوز بر نگردانیده‌اند . شیخ فرمان و شیخ حیدر با یک‌دیگر جنک دارند و فرمان شکت خواهد یافت و فرار می‌کنند . در حال حاضر حاکمی و سر بازی در ذرفول وجود ندارد و من در هر ماه پانزده روز در شهر و پانزده روز دیگر در شوش هستم . زمانی که شما عزیمت کردید نامه‌ای بوسیله‌من برای شیخ خریط فرستادید و من در بازگشت نزد او رفتم و نامه شمارا که در خصوص سوارها بود با سپردم

ولی او گفت باید هشتصد قران بابت سوارها بدhem و من جواب دادم اگر شما سوارها را در اختیار من نگذارید من hem همینجا، در منزل شما خواهem ماند. پس از این حرف، دو سوار بمن داد و من hem بیست قران پرداختم و از راه دیگر حرکت کردیم. در راه با ۲۵ نفر از دزدان کسرانی برخوردیم و پس از زد و خوردی که میان مادر گرفت، سوار های شیخ خریط فرار کردند و من شکر گزار پروردگار هم بر بان باید باشم که نجات یافتم. آقای ارجمند من استدعا دارم تقدیم احترامات قلبی هر ای پذیرید و همیشه بکام باشید.

خدمت گزار شما

جعفر

زندگی در ایران ۱

ایران، کشوریست که آئین رسمی آن اسلام شیعه است و بیش از هر چیز اروپاییان در آنجا مورد بد گمانی و بی اعتمادی هستند. آداب و رسومشان با عادات و رسوم‌ها بکلی تفاوت دارد. مردمان آن جماعت‌مماً بسیار هؤبدند، اما آداب معاشرتشان، اگر با آنها آشنا نباشیم، غالباً ممکن است

۱- متن اصلی سفر نامه دمورگان باینجا ختم می‌شود ولی همانطور که در مقدمه کتاب یادآور شدیم، مترجم، دو فصل دیگر از کتاب «تاریخ و اقدامات هیأت علمی فرانسوی» را بسبب ارتباط و بستگی هائی که این دو فصل با اصل سفر نامه میداشت ضمیمه این ترجمه نموده است. یک فصل آن بنام «مقدمات کار» در ابتدای کتاب از نظر خوانندگان گذشته است و اینکه فصل دیگر تحت عنوان «زندگی در ایران» رامطاعه خواهد فرمود. این فصل را دمورگان در سال ۱۹۰۵ برای راهنمای خارجیانی که بایران می‌آیند نوشته است و خود اوردر این خصوص مینویسد:

«در زیر این عنوان، من از زندگی اقتصادی و مادی ایران، از محرومیت‌ها و یا از مزایای آن صحبت نمی‌کنم. بلکه از وضع و تدبیری که هیأت‌های خارجی در ایران باید اتخاذ کنند و از مشی و روشی که هیأت علمی ما در حال حاضر و همچنین در آینده که بیکمان، بدون خطر از آن نمیتوان بیرون جست، گفتگو می‌کنم...»

در این مبحث دمورگان نسبت‌هایی بایرانیان میدهد و غالباً هم ناز و است و در شرح آن هم باصراحت بیانی خاص سخن می‌گوید. مترجم در بدو امر بلاحظه اینکه هموطنان گرامی از خواندن آنها آزارده خاطر خواهند شد قصد نداشت بترجمه آن دست بزند ولی پس از تأمل و تفکر، باین نتیجه رسید که اگرچه موجب ملال روحی می‌شود ولی در عین حال ایشان را بنحوه قضاوی خارجیان آشنا می‌سازد و بسا که حقایقی هم از عرف مارآشکار می‌کند تا اگر مجال و فرصتی دست دهد بتوانیم باصلاح آن لغزش‌ها و زشتی‌ها بپردازیم

(مترجم)

مار انا راحت کند، چنانکه در سوم معاشرت ما هم چه بسا آنها را آزرده می کند .
در مرآکز بزرگ مثل تهران ، تبریز ، اصفهان ، ایرانی نسبت بیک
اروپائی که بشهر او تازه وارد شده باشد ، بسبب اینکه او از آداب و رسوم
ملکت اطلاعی ندارد ، بسیار با گذشت است ولی در میان عشاير و دردهات ،
برای اینکه در درسی حاصل نشود ، مسافر خارجی باید آداب و رسوم قومی
را سخت رعایت کند و روش مناسبی برای خود در پیش گیرد . در دادن هدايا
و انعام ، هر قدر ممکن است باید با کرم تر و بخشندگ تر بود و نسبت
بیچارگان و بیماران باید دلسوزی و مهربانی نشان داد و هر چند که پرشاك
هم نباشیم باز باید بتوانیم دردها و رنجها را آرامش و تخفیف دهیم .

فرد ایرانی معمولی ، وقتی تنها است ، باطنًا شخصی زبون ، ترسو و
بی همت است و چون خویش را در برابر مسافری که در معیت چند تن دیگر
است بیاید ، خود را بسیار مؤدب نشان میدهد و غالباً کار این ادب به بالغه
میرسد . ولی اگر عده‌ای پشتیبان و حامی با او باشند ، بسیار بی ادب ، و قیچ و
غالباً هم متجاوز خواهد بود . و بهر حال مسافر خارجی باید فی حد نفس خود را
درست و خوب جلوه دهد ، چه علاوه بر این ، ایرانی ، برای برپا ساختن مشاجره
که معمولاً بجای باریکی هم هنتری می‌شود ، بهانه‌ها پیدا می‌کند .

برای آشنایی بتمام این نکات و آگاهی برای اینکه چگونه آنها را
بکار می‌توان برد باید ، مدتی طولانی در این کشور اقامت کرد و غالباً هم
آنایی بزبان و لرجه‌های محلی لازم است زیرا اغلب ، یا کلمه ، بتهای
معنایی کاملتر از شرحهای مفصلی را که مترجمان ترجمه می‌کنند در برخواهد
داشت . یکنفر شرقی ذاتاً بهر چیز بدگمان است و بهیچ رابطه‌ای که بطور

مستقیم وعادی برایش حاصل نشده باشد اعتماد ندارد.

مترجمان بمراتب بدتر از خود شرقی ها هستند زیرا آنها بر اثر نادانی و چه بسبب سوءیت، هرگز افکار و بیانات شما را صحیحاً ترجمه نمیکنند. اگر مترجم شما مسیحی باشد ایرانیان اورا حقیر می‌شمارند و با آنچه او می‌گوید اطمینانی نمی‌کنند و اگر او هم مسلمان باشد، آنوقت است که او نیز شمارا تحریر می‌کند و هم کیشان خودرا با پول شما خرسند و راضی می‌سازد و شمارا فریب می‌دهد.

در قسمت اعظم خاک‌شاهنشاهی ایران امنیت بقدر کافی حکم‌فرما است. حکام، در آن نواحی بسیار با اقتدار و مهمان نوازند و معمولاً میدانند چگونه با خارجی‌ها رفتار کنند، ولی مناطق دور دستی هم‌مثل مناطق واقع در سلسله کوه‌ها وجود دارد که در آنجا از قدرت پادشاه، تقریباً اثری و نشانی نیست. واما، مگر در غالب نواحی ترکیه و حتی در بعض کشورهای اروپا هم این‌گونه مناطق خود مختار وجود دارد؟

در این‌گونه مناطق، گروه محافظانی که توسط حکام در اختیار مسافر خارجی گذارده می‌شوند بیشتر از آنچه باید مفید باشند، مضرند و بعلاوه همین‌که بمناطقهای وارد شوند و بفهمند امنیتی در آنجا نیست هرچه زودتر فرار می‌کنند.

تنها وسیله برای پیمودن این مناطق مجزا و خود مختار این است که انسان خود را یکجا در اختیار رؤسای محلی بگذارد و این احتیاط معمولاً مستلزم پیش‌بینی‌های مفصل ودادن هدایا و سیاستمداری بسیار است. دوستی یک رئیس قبیله تازه‌مانی باقیست که با وسائل مقتضی و حساس

که اشخاص ساده دل بر اثر آن جلب و راضی می‌شوند، بتوان آنرا حفظ کرد و در این صورت است که بنحو خوبی پذیرائی خواهد کرد. اما غالباً هر رئیس قبیله، با نواحی مجاور خود در جنگ وستیز است و در چنین اوقات راه‌ها بسته می‌شود و در خارج از سرزمین او هرچه هست دشمن بشمار می‌آید. یک سفر در کوهستانهای لرستان و بختیاری را پیشاپیش نمی‌توان طرح ریزی کرد - زیرا کوچکترین اختشاش و بی‌نظمی که در آن مناطق روی دهد، می‌تواند ارتباط را برای سالهای متمادی قطع کند. بایک چنین وضعی بوده است که در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۹ قمری) من توانستم از راه مستقیم خرم آباد به دزفول بروم ولی از آن تاریخ تا حال که قرب ۱۳ سال گذشته است^۱ دیگر بسبب طغیان قبائل سرکش این منطقه، راه مزبور بکلی مسدود شده است و حتی در سال گذشته، دو تن از افسران انگلیسی که بنصایح و توصیه‌هایی که بمنظور رعایت احتیاط، با آنها شده بودو قعی نهاده بودند، نزدیک بود در این ناحیه از بین بر وند.

در فلات ایران، وضع، مشابه نواحی کوهستانی نیست و عموماً مردمان آنجا آرامند. ولی با اینحال شهرهای هم هست که مردمان آنجا بسیار متعصبند و مسافران مسیحی باید حتی الامکان از ورود بدان نقاط خودداری کنند. از آن جمله در شهر قم که از شهرهای مقدس است یک مسافر مسیحی که از بازار آنجا می‌گذرد، ولو توقف هم نکند باز بطور قطع و یقین اورا سنگباران می‌کنند و کثافت و آب دهان بسوی او می‌اندازند. در

۱ - یعنی سال ۱۹۰۵-۱۹۰۴ که دمورگان گزارش اقدامات هیأت را تنظیم و بصورت کتاب «تاریخ و اقدامات هیأت علمی» منتشر نموده است. (متترجم)

چنین مواردی اگر انسان علیه این اشخاص ایستادگی کند و یا بسلاخ متول شود بدون تردید منجر بمرگ او خواهد شد.

بنابراین باید حتی الامکان از نزدیکی بمراکز تعصب و اماکن مذهبی و بطور کلی اجتماعات خودداری شود - زیرا مردمان طبقه پائین شهرها، کینه‌ای خاص نسبت به مسیحیان دارند که سرانجام آن با هانت می‌رسد. من در مسافرت‌های خود، همیشه بمنظور جلوگیری از تصادمات که اغلب منتج بدردسرهای خواهد شد، قادر و بنده خود را خیلی دور از نقاط مسکونی اهالی مستقر می‌کنم. رئیس ده و آبادی را حضار واورا مسئول حفاظت و تأمین بنه و قرارگاه خود می‌نمایم. او دیگر، خود چند تن محافظ و نگهبان برای حفظ چادرها و قرارگاه ما تعیین می‌کند ولی باز من باید آدمهای خود را بمراقبت آنها بگمارم و فردای آن روزهم بر حسب اینکه این اشخاص در انجام وظایف خود درست و خوب از عهده‌برآمده‌اند و یا در اجرای آنها سستی و کوتاهی کرده‌اند انعامی بدhem و یا ایشان را بغضب و مؤاخذات حاکم شهرستان بسپارم.

در ایران حکمرانی و حکومت با شخص معرف و سرشناس بطور اجاره و اگزار می‌شود و حکمرانان بزرگ مسئول همه‌چیز قلمرو حکومتی خود می‌باشند و کلیه محکام قضائی با آنهاست. سپاه و لشکر خویش را خود تشکیل می‌کنند و مقام نایب السلطنه دارند و انصافاً هم بجاست. کلیه مخارج اداری و مالیات را خود می‌پردازند و کلیه عواید قلمرو حکومتی آنها هم بخود ایشان تعلق می‌گیرد. نتیجه این سازمان و این نحوه اداره،

این است که در قلمرو حکومتی حکمرانی، اگر خلاف و جنایتی پیش آید و صدراعظم وقت از آن باخبر شود، حکمران منطقه مسؤول است و باید جریمه و غرامتی بپردازد. حکمران مزبور هم جریمه و غرامت را از فرماندار شهرستان و او نیز از بخشدار محل مطالبه می‌کند و بالاخره غرامت و جریمه غالباً چندبرابر آنچه باید بصدراعظم برسد، از آبادی و قریه‌ای که جنایت ویا خلاف در آن جا روی داده اخذ می‌گردد.

بطوریکه دیده می‌شود، هر دم و هر لحظه نمی‌توان با صدراعظم مملکت ارتباط گرفت و هیأت باید نسبت باین موضوع، خودرا بسیار همیشین و با صبر نشان دهد و بدلاهیل فراوان وقوی، جز در موارد بسیار لازم، نباید توسط نمایندگی سیاسی فرانسه در تهران به دولت ایران شکایتی برد زیرا در اغلب موارد دولت مرکزی، حل موضوع شکایت را بخود حکمرانان و گاهی نیز بحکام جزء و زیر دست رجوع می‌کند و چون هر اندازه هم احتیاط بکار رود باز در خلال آن بسیار حوادث و اتفاقات دیگر پیش می‌آید، شرط عقل در این است که همیشه روابط نیکو با مقامات محلی موجود باشد.

بالاخره، در تمام ممالک اسلامی، قاعدة کلی این است که یک مسافر مسیحی بکلی باید از چگونگی زندگانی زنان بی خبر باشد. مسلمانان در میان خودشان هم هر اندازه یکدیگر نزدیک باشند باز احوالات و تندرسی و یا بیماری زنان دوستان خود پرسشی نمی‌کنند. ایشان در باطن برای زن احترامی بسیار قائلند و حتی نزد قبایل بیابان گرد نیز حضور یک زن اروپائی

که جامه زنانه در برداشته باشد، در یک کاروان، بمنزله تضمین بزرگی برای حفظ جان و مال کاروان است.

تائید بسیاری که در خصوص این نکته می‌کنم بیشتر از این بابت است که چه بسیار هیأت‌های خارجی در مشرق زمین گرفتار و کشته شده‌اند. زیرا اروپائیان نیکه در این هیأت‌ها بوده‌اند با این اصول توجهی نداشته‌اند، بقسمی که برخی از این مسافران اگر روزی باز به مشرق زمین مراجعت می‌کردند بسبب اینکه تصویر و عکس زنان اشخاص منتفذ و بزرگ را در کتابهای خود منتشر نموده بودند، بی‌گمان بقتل همیر سیدند.

هر دمان طبقه‌اول ایران از خرافات و تعصب بر کنارند و با گرمی و صدمیمیت فراوان فرانسویان را می‌پذیرند. امکان مذاکره و گفتگوی گرم و خصوصی با ایشان بسیار سهل و آسان است. روحانیون غالباً دیر باورند و در عقاید خود نسبت بیگانگان با مردمان طبقه سوم هم رأی نمی‌شوند ولی نفوذی هم که در میان افراد جامعه دارند خود موجب می‌شود لااقل حسن تحقیری شدید نسبت به مسیحیان در اهالی باشد و بهتر است حتی المقدور جز در موارد خاص که روحانیون مصدر خدمات و کمک‌های مؤثر و بزرگ می‌توانند شد، از ارتباط یافتن با آنها خودداری شود.

این بود شرایط اصلی و اساسی که رعایت آنها برای زندگی در ممالک محروم‌سُه ایران لازم است و حتی می‌توان گفت برای کلیه کشورهای اسلامی این چنین است و نیز باید دانست آئین شیعه در کشور ایران بسبب خشکی و انعطاف ناپذیری اصولش، زندگی را نسبت بدیگر نقاط

سیختن میکند. زیرا در عرف آنها آنچه را که یک فرد کافر یعنی یک مسیحی بدست گرفته باشد، نجس است مگر پول و یادار و باشد. یک مسلمان را سخن العقیده بهمن اندازه که هانسبت بگوشت خوک ولاک پشت راغب و شایق هستیم، او نسبت بهما تنفرو از جار دارد. یک شیعه پاک، یک اروپائی هرگز دست نمیدهد و در ظروف غذای او، هر چندهم خوب شسته شده باشد، عذا نمیخورد و حتی اغلب بعلامت نفرت و از جار، وقتی از کنار او بگذریم آب دهان خود را بروی زمین می اندازد.

این خشکی و انعطاف ناپذیری ایرانی با تصریب شدیدی که بر جامعه برده های هند حکم فرمائی دارد، بی گمان از یک ریشه واصل است چه نزد هندو ها، نه تنها اروپائیان نجسند بلکه دیگر گروه ها هم بسبب ارتباطی که خواه ناخواه با اروپائیان میگیرند، نجس بشمار می آیند.

در منطقه شوش، شرایط بسی مشکلتر از دیگر نقاط ایران است. تنها در دو شهر عربستان یعنی دزفول و شوشتر تقریباً تمام اهالی سیدند و خود را از اعقاب پیغمبر میدانند. این گروه مردمانی بی اندازه متعصب و خرافاتی هستند و فوق العاده مراقب کارهای یکدیگرند. سیدهای دروغین نیز بسیارند و باندازه ای هم در سختگیری در رعایت مقررات مذهبی اصرار میورزند که خود پیغمبر هم اگر می بود خویش را می باخت.

در دهات و قبایل، اهالی از نظر مذهبی بمراتب برتر از هر دمان شهرنشین هستند ولی کلیه آنها دزد و غارتگراند که بطور شگفت آوری مسلح و

خطرناک میباشد.

در شوش نزدیک بودن مرزا ایران و عثمانی خود بر پیچیدگی امور می افزاید. این مرز در حدود سی کیلومتر از ویرانه تاریخی شوش فاصله دارد اما در عمل، فاصله آن بیش از دو هزار متر نیست و در ساحل چپ رودخانه گرخه واقع است.

بین این رودخانه و مرز، منطقه پنهان اوریست بعرض متوسط ۳۰ کیلومتر و بدرازی ۱۵۰ کیلومتر و در آنجا هیچ مأمور ایرانی نیست. این ناحیه، بکلی مستقل و پناهگاه یاغیان و گریختگان از دست قانون ایران و عثمانی میباشد. بعلاوه در سمت خالک عثمانی، میان مرزو ساحل چپ رودخانه دجله هم در منطقه ای بعرض ۱۰۰ کیلو متر باز امنیت و آرامشی وجود ندارد. این سرزمین یک جاده معرض تاخت و تاز و دستخوش رفت و آمد های آزادانه قاچاقچیان و غارتگران و اعراب نبی الام است که غالباً علیه قدرت و سلطه سلطان عثمانی نیز قیام میکنند.

در اطراف شوش واقع در سرزمین ایران، اجتماعات عرب بصورت قبائل هرهم و مختلف هتمر کر شده اند و کم و بیش از حکومت فرمانبرداری دارند ولی اغلب با یکدیگر بجنگ و ستیز مشغولند و در آن واحد نمیتوان باهمه آنها طرح دوستی داشت.

بنابر این شروح و مطالب که در باب ایران گفتم . خوب معلوم و استنباط میشود وزارت فرهنگ جمهوری فرانسه چرا مسؤولیت مربوط

به هیأت نمایندگی علمی در ایران و انجام کارهای آنرا خود بعهده
گرفته است ۱.

۱- دمورگان بعد از این قسمت مختصری هم از راههایی که از آنجا میتوان
 بشو شرحت میدهد ولی چون در ابتدای سفر نامه خود از آن نیز صحبت کرده است
 در اینجا از ترجمه مجدد آن خودداری شد.
(مترجم)

ضميمة

یادداشت مترجم

اینک که ترجمه سفر نامه دمورگان بپایان رسیده است، مترجم بیان توضیحی را نیز برای روشن شدن اذهان خوانندگان لازم میدارد. گرچه در طی صفحات این کتاب، هر جا موضوع مهم و قدری ناشناخته داشته و یا بنظر رسیده که ادای توضیحی لازم است، در پاورقی، گفته شده است ولی خوانندگان در ضمن مطالعه این کتاب یک نکته اساسیتر بر میخورند که ادای توضیح درخصوص آن در پاورقیها مقدور نمی‌بود و گشودن این مبحث جداگانه از این لحاظ است.

نکته مزبور کلمه عربستان است که در همه جا دمورگان آنرا بجای خوزستان ضبط کرده و شایان توضیح کافیست. چه این نام که بسبب سکونت چند قبیله‌عرب زبان (دو پنجم اهالی خوزستان) مدتی کوتاه بسر زمین

خوزستان اطلاع گردیده از چند سال پیش زمینه پرورش نهالی سیاسی شده است که رشد آن، اگر غافل شویم، مستبعد نیست بجزیه خوزستان از ایران و تشکیل شیخنشین دیگری، بظاهر مستقل ولی در باطن تحت الحمایه، منجر خواهد شد. مترجم در طی صفحات این کتاب همه جا، از نظر امامت در ترجمه، کلمه عربستان را همانگونه که دمورگان خود نوشته، ترجمه و قید نموده و توضیح آن را باینجامو کول کرده است. اینکه با این توضیح، خوب معلوم می شود سر زمینی که امروز بنام خوزستان می نامیم از آغاز تأسیس ایران، جزء لاینفک کشور ایران بوده است و تطورات نام آن نمیتواند مدلک و دلیلی برای جدا دانستن آن باشد. اینکه مترجم برای برطرف ساختن این ابهام، تاجایی که در حوصله یک «ضمیمه» است بشرح تطورات تاریخی نام این سر زمین هی پردازد.

نطروات نام منطقهٔ خوزستان

سرزمینی که امروز آنرا خوزستان میخوانیم در طی ادوار مختلف بنامهای گوناگون نامیده شده است. خوزستان امروزی ما که منطقه‌ای کوچک واقع در جنوب غربی کشور است در روزگاران پیشین جزوی از سرزمین وسیع و دولت مستقلی بنام عیلام بوده که سوابق آن بموجب حفرياتی که در نواحی مختلف آن بعمل آمده است و بر حسب تحقیقات دیولافوا^۱ و دمورگان^۲ بهشت هزار سال قبل از میلاد میرسد. این دولت مستقل، تمام خوزستان امروزی، قسمتی از کوه تگیلویه، قسمت اعظم خاک بختیاری و کلیه منطقه لرستان (اعم از پیشکوه و پشتکوه) را تاحوالی گرمانشاهان شامل میشده و حدود آن از مشرق مملکت پارس از شمال دولت هد، از مغرب رودخانه دجله و شط العرب و یا بعبارت دیگر بر حسب ازمنه مختلف، خاک دولتهای آشور، کلد، سومر، اکد و از جنوب، خلیج فارس بوده است و مملکت مذکور از ایالاتی چند ترکیب میشده که هر چند زمان یکی از آنها چون قدرتی کسب میکرده

Marcel Dieulafoy-۱

J. de Morgan-۲

بر دیگر نواحی دست می یافته است و ایالات انسان، شوشن (شوش امر وزیر) و اوژ از آن جمله‌اند.

در آن زمان که بر سر زمین مورد بحث ما دولت مستقلی حکم‌فرمایی داشته است، در زبان بومیان قسمتی از آنرا **حالات‌متی**^۱ به معنی مملکت **حالات‌ها**^۲ مینامید: اندواین کلمه در متون عیلامی کتبیه‌های هخامنشی و همچنین در کتبیه‌های بومی عیلام مکرر دیده می‌شود. **ژول اپ پرس**^۳ که جزء نخستین کسانیست که بخواندن خطوط عیلامی موفق شده‌اند، این کلمه را **حال پیرتی** و به معنی سر زمین اپیرتی‌ها خوانده است و بنابر قول او آنرا **مسامحة**^۴ **حال پیرتی** هم می‌نوشته‌اند و او در این باب مینویسد: «حال اپیرتی که آنرا بغلط حال توپیرتی هم خوانده اند نام منخصوص خوزستان و «حال» علامت قرق‌زادای برای شهر است که الف ولام آن ساقط شده»^۵ ولیکن اصح قول اول یعنی وجه **حالات‌متی** است و این وجہیست که **لوئی دلاپرت**^۶ عیلام‌شناس دانشمند فرانسوی آن را قراءت نموده و امر وز متفق القول با استان‌شناسان می‌باشد.^۷

آشوریها و **اکدیها** که ملتی در می‌جوارت عیلامی‌ها و از نزاد **سامی** بوده‌اند کلمه **حالات‌متی** را بر حسب قواعد زبان خود **علامتو** بکسر عین تلفظ می‌کرند که به معنی سر زمین **حالات‌ها** باشد و این کلمه است

۱- کتاب ملت و زبان مدیه‌ها تألیف اپ پرس ۲۳۶

۲- کتاب ایران قدیم، عیلام و ایران و تمدن ایرانی تألیف کلمان هوارو لوئی دلاپرت ص ۶۰

Jules Oppert - ۳

۴- ص ۲۴ کتاب ملت و زبان مدیه

۵- Louis Delaporte

۶- ایران قدیم

که در تورات بصورت علام (با عینی که از مخرج حلق ادامیشود) ضبط شده و محرّف آن عیلام، امروزه بـما رسیده و امروزهم محلی بـهرمین نام که آنرا بر حسب تصویب فرهنگستان با همراهی نویسند در ناحیه پشتکوه لرستان وجود دارد و بنابر شرح مذکور در فوق خوب معلوم میشود تبدیل عین از حروف حلق به مزه اشتباه فاحشی است.

سو مریها هم باین ناحیه نیم Nim میگفتند و این کلمه لفظ نیمای آشوریها را بـیاد میآورد و بنابر قول اپ پر « عنصر این اسم ظاهرآ همانست که در کلمه نمرود وجود دارد و نمرود نام جغرافیائی است و بر کشورهای سفلی که عیلام هم جزء آن بـوده اطلاق میشده است. ۱ به حال این اسم تا حدود قرن سیزدهم قبل از میلاد بر منطقه مورد بحث ما اطلاق میشده است.

ولی از این تاریخ بعد در کتبیه های عیلامی و بومی نام انسان سوسونکا یعنی مملکت انسان و شوش برای این سرزمین دیده میشود و پادشاهان آن پادشاه انسان و شوش نامیده میشوند.

علم پیداشدن این نام ظاهرآ این است که حکومت ایالت انسان واقع در شمال شرقی ایالت شوشن، قدرتی بدست آورده و بر مناطق دیگر اطراف استیلا یافته است.

این نام تا آغاز روی کار آمدن خاندان هخامنش باقی بود ولی از این زمان بعد یعنی اروقتی که چشیش پیش دوم، جد کمبوجه پدر کورش بزرگ هخامنشی، انسان را تصرف کرد (در حدود سال ۶۴۰ قم)، نام انسان

۱ - کتاب تحقیقات باستانشناسی تألیف دمور کان ص ۱۷۵

در کتیبه‌های پارسی و انسانی بصورت انزان تحریف گردید و در همین ایام با بلیها و آشوریها آنجا را همچنان علام^۱ می‌گفتند و از اینجا میتوان استنباط کرد که نام علام یا عیلام در حقیقت بریک منطقه جغرافیائی و بر تشکیلاتی اداری و حکومتی که در آن منطقه برقرار بوده اطلاق میشده است و پایتخت آن شهر معروف شوش بوده و انسان و خوج یا اوثر از ولایات آن بوده است.

هخامنشیان چون با ایالت اوثر یا اوژ که قسمتی از کوه‌گیلویه امر روزی را شامل میشده هم‌جوار بوده‌اند و بالنتیجه با ناحیه مزبور آشنایی بیشتری داشته‌اند عیلام را روی هم رفته با اسم «اوثر» می‌خوانند و بهمین سبب در متن پارسی کتیبه‌های آن‌را هم^۲ هرجا که سخنی از این منطقه رفته بصورت اوثر ضبط شده:



ولی در متن عیلامی کتیبه‌های مزبور جز دریک موضع، همه‌جا بربان بومی حالت امتی ضبط است و آن یاک موضع در کتیبه بیستون ستون پنجم وجایست که از سویین شورش مردم خوزستان یعنی همان ناحیه اوثر صحبت شده و در آنجا بر حسب قراءت اپ پر^۳ [ا] او زه ضبط گردیده و متأسفانه در

۱- برخی معتقدند که علام یا بنحو دیگر آن عیلام در زبان سامی معنی کوه و منطقه کوهستانیست زاین اسم در بدرو امر بر ناحیه کوهستانی مملکت مزبور یعنی ناحیه لرستان اطلاق میشده است (تاریخ ایران باستان ج ۱ ص ۱۳ مشیر الدواه) و رفته رفته تعیین یافته تا کلیه خاک آن کشور را عیلام گفته‌اند.

۲- کتیبه بیستون و کتیبه خشا یارشاه.

۳- کتاب ملت وزبان مدبیها ص ۱۵۹

این موضع هم حرف اول کلمه مذکور محو گشته است و نمیتوان آنرا خواند.
بهمنین مناسبت بعضی حرف مزبور را خ دانسته‌اند و اپ پر آن حرف را
آخوانده است و از قضا در رسما خط علامی هم، این دو حرف شیوه یکدیگر
بوده است:

خ - ئ - آ ، ئ - خ

و این شباهت موجب شده است که این اسم بنقل از زبان و خط علامی بدرو
صورت «خوز» و «اوز» قراءت شود و بدون تردید اصل آن همان کلمه
«اواز» پارسیست و اما در اینکه آیا این کلمه، نام طایفه و یا اسم
ناحیه و محلی بوده، گرچه قرائتی همینکه اسم طایفه بوده است در دست
داریم مانند کلمه امروزی خوزستان که به معنی سرزمین خوز میباشد
و همچنین نوشته‌های نویسنده‌گان یونانی که باستناد آنها میدانیم در ناحیه
شرقی شهر امروزی اهواز مردمانی با اسم اوکسی ساکن بوده‌اند و این کلمه
بطوریکه از ظاهر آن نیز معلوم است، یونانی شده «اواز» میباشد^۱، باز
باید گفت اوثر نام ناحیه‌ای بوده‌نه اسم طایفه، چه علاوه بر اینکه نویسنده‌گان
قدیم در آثار خود از شهری در محل امروزی اهواز موسوم به اگی نیز
اسم برده‌اند و با قرابت لفظی که بین این اسم و کلمه اواز موجود است شاید
بتوان اگی نیز را یونانی شده «اوز» و بالنتیجه اواز را نام شهر و یا ناحیه‌ای
دانست، در متن پارسی کتبه‌های هخامنشی هرجا این کلمه ضبط شده، از

۱- دمورگان هم در کتاب تحقیقات باستان‌شناسی ایران، کلمه اوکسی را یونانی
شده اوز و هوچ میداند و میگوید اوز اسم قبایلی بوده است که در ناحیه واقع بین
جلگه و فلات ایران سکونت داشته، اند ص ۱۷۶

آن، محل و ناحیه‌ای مستفاد می‌شود بالاخص که می‌بینیم در کتبیه بیستون برای اهالی منطقه مذکور در چندین موضع کلمه «اوژیا» بکار رفته و را او لنسن نیز در کتاب خود این کلمه را «اهالی اوژ» ترجمه کرده است^۲ و همچنین در متن عیلامی کتبیه بیستون در موضعی که استثناءً این اسم بصورت اصلیش با کمی تحریف ضبط شده بالصراحت معلوم می‌شود «اوژ» نام محل بوده است و این است ترجمه‌های متن عیلامی بندشانزدهم کتبیه بر حسب قراءات پر، از قول داریوش:

«در عیلام ناحیه‌ای است با اسم [] او ز که مردم آن بر خد من شوریدند و مردی را موسوم به او مه‌ما از اهالی عیلام بریاست خود بر گزیدند. من اشکری بعیلام فرستادم و گبریاس را که از خدمتگزاران من بود فرماندهی دادم و او با آن نیر و بعیلام رفت و با شورشیان جنگ کرد. بعد قشون من، او مه‌مارا اسیر وارد و اورا مغلوب کردند و اورا بحضور من آوردند. من اورا در قصر خودم زندانی کردم و مملکت او را آن من شد. بعد من اورا در [?] از شهرهای عیلام بدار آ ویختم»^۳

در زبان پهلوی کلمه اوژ پارسی بصورت هوجوچ و یا خووج تلفظ شد^۴ و حمزه اصفهانی در تاریخ سنی ملوك الارض آنرا هوج و سوق الا هو از را هو جستان و اجار ضبط کرده^۵ و این همان است که در مجمع التواریخ -

Sir Henry Rawlinson - ۱

۲ - کتاب خطوط میخی کتبیه بیستون ص ۸۰

۳ - ص ۱۵۹ کتاب اپ پر

۴ - در خط پهلوی برای هاء و خاء یک حرف است.

۵ - ص ۳۳

والقصص هبوجستان واجار نوشته شده است^۱

بهر حال بر حسب آنچه در فوق گفته شد، اسامی امروزی خوزستان و اهواز هر دو بترتیب از کلمات «خوز» و «اوز» که عیلامی شده «اواز» باشد گرفته شده ولی یاقوت مؤلف معجم البلدان معتقد است که کلمه اهواز مغرب اخواز جمع خوز بروزن موز میباشد^۲ و برخی از جغرافیا نویسان دیگر مانند مؤلف مرصاد الاطلاع و صنیع الدوله صاحب مرآة البلدان^۳ و همچنین بعضی از مسشترقین، قول او را معتبر شمرده و در کتاب خود آورده‌اند.

گرچه این قول باین صورت صحیح نیست زیرا بر طبق قواعد زبان عرب در اسامی و کلمات بیگانه که عرب شده باشد نظیر این حالت را که هاء به خاء بدل شده باشد سراغ نداریم، معنی‌ذا این قول از جهت آنکه میرساند هرچه هست، کلمه اهواز مغرب خوز و اوز، است شایان بسی توجه میباشد و مادریگر در اینجا از سایر اقوال که در وجه تسمیه خوز و اهواز اظهار شده مانند قول الاصمعی که آنرا مشتق از خنزیر (!?) میداند بعلت بی‌اساس بودن آنها صحتی نمیکنیم.^۴

مورخان یونانی زمان هخامنشیان و سلوکی هامشل هر دوت و گز نفوون نام این سرزمین را در کتابهای خود مأخوذه از اسم ایالت و شهر شوشن،

۱ - ص ۶۲ و عین عبارت آن چنین است: «دو شهر بود در یکی بازار یان بودند و در دیگر مهتران و بهلوی [یکی را] هبوجستان و اجارخوانندی، آنست که عرب سوق - الاهواز گفند»

۲ - ص ۴۹۷ ج ۲

۳ - ذیل نام اهواز ج ۱ ص ۹۷

۴ - در جویشود بمعجم البلدان ص ۴۹۷ ج ۲ و مرآة البلدان ج ۱ ص ۹۷ تا ص ۱۰۳

«سوزیانا» ضبط کرده‌اند و نویسنده‌گان رومی و یونانی زمان اشکانیان و ساسانیان مانند موسی خورنی و استرابو آنرا با نحایه مختلاف «سوزیس»، «الی‌مایس» و «الی‌ماین» و اهالی آنرا «الی‌میان» نوشته‌اند ولی برخی از نویسنده‌گان همین دوره باز «سوزیانا» ضبط نموده‌اند از جمله آمین مارسلن یونانی که آثارش بزبان رومیست.

بعد از این ایام بدورة اسلامی میرسیم. در این دوره مورخان اسلامی اعم از ایرانیان و اعراب، هرجا خواسته‌اند از خوزستان صحبت کنند آنرا بنام اهواز و مملکت اهواز خوانده‌اند، چنان‌که در ترجمهٔ تاریخ طبری که قدیمترین مدرک ما در این مورد است در شرح جنگ‌های اردشیر بابکان با اشکانیان بتصریح مینویسد: «و باز لشکر کشید و بحرب ملک اهواز شد و همه شهرهای اهواز بگرفت و برا [م] هر مزبنشت و آن بزرگترین شهر اهواز است و بزمین اهواز شهری بنا کرد و اوراسوق الاهوازنام نهاد»^۱ در دیگر کتب تاریخی و معتبر بعد از اسلام تا حدود قرن ششم هجری مانند زین الاخبار^۲ و تاریخ یهرقی^۳ و تاریخ سیستان^۴ و سفرنامه ناصر خسرو هم همه جا به مین نحو نام اهواز را بجای اسم منطقه خوزستان می‌یابیم و مستوفی نیز در نزهه القلوب در این باره بتصریح می‌گوید: «اهواز - اردشیر بابکان ساخت و آن از کوره عظیم و توابع کرده‌چنان‌که تمامت خوزستان بدان باز خوانند»^۵.

۱- ص ۲۸۷ و ۲۸۳

۲- ص ۱۴

۳- ص ۵۳

۴- صفحات ۲۳۰ و ۲۴۸

۵- ص ۱۶۹

ولی در همین ایام جغرافیانویسان ایرانی در کتب خود منطقهٔ مورد بحث را با اسم خوزستان نام می‌برده‌اند و قدیمترین مدرکی که در این مورد وجود است ظاهراً کتاب حدودالعالم من المشرق الى المغرب میباشد که بسال ۳۷۲ قمری هجری تألیف شده و در چند موضع از آن اسم خوزستان را می‌یابیم و بعد از آن، در فارس‌نامه ابن‌البلخی، معجم‌البلدان، تقویم‌البلدان احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی، مراصد الاطلاع و نزهۃ القلوب هم نام خوزستان بجای اهواز دیده می‌شود.

در اینجا از ذکر یک مطلب ناگزیریم و آن این است که مقارن‌همین احوال در دو کتاب؛ اریخ سیستان^۱ و حدودالعالم^۲ بنام آبادی و محلی موسوم به «خوج» (در تاریخ سیستان) و «خوز» (حدودالعالم) بر می‌خوریم ولی باید دانست منظور از این دو نام، صور مختلف اوژ و خوزستان ما نیست بلکه این هر دو وجه نام یک محل و شهری بوده‌اند منطقهٔ کرمان و خراسان در نزدیکی زرنگ و مؤلف حدودالعالم از آن و شهر دیگری موسوم به خسب چنین یادمیکند: «دو شهر است بر کرانه‌یابان و آب‌ایشان از کاریز است و خواسته مردمان این شهر (یعنی خوز) بیشترین چارپایی است و این شهرها از خراسان است»^۳

از این بعد است که نام خوزستان رفته رفته از کتب جغرافیائی به محبیط‌شعر و ادب نیز وارد شده است. در شاهنامه‌فردوسی که بین سنت‌های ۳۶۵

۱ - ص ۲۹

۲ - ص ۵۷

۳ - صفحه ۵۷

۴۰۰ هجری تدوین گردیده و در منظمه ویس و رامین که در حدود سال ۴۴۳ قمری بنظم در آمده است آنرا می‌یابیم. چنانکه در ویس و رامین چنین آمده:

چونام او شنیدند آمدند باز
زکوهستان و خوزستان و شیراز
و باز :

زگرگان دری و مر زصفاهان ز خوزستان و کوهستان و همدان
و همچنین نظامی (متوفی در حدود سال ۵۹۸ قمری) در مشتوى
خسروشیرین می‌گوید:

مگو شکر، حکایت مختصر کن
چو گفتی، سوی خوزستان گذر کن
ز بس خنده که شهردش بر شکر زد
ب خوزستان شد افغان طبر زد
طبر زد می‌ربود و قند می‌خست
باری، از مطالعه کتاب ادبی و تاریخی بر می‌آید که خوزستان بمناسبت
خوبی جنس و فراوانی شکرش اشتهرار بسیار داشته و ما از این اشتهرار این
نتیجه را می‌گیریم که اهالی ایران از قرن سوم و چهارم هجری بعد این
منطقه را با اسم خوزستان می‌شناخته‌اند.

بعد از این سالات بسال ۸۴۵ قمری هیرسیم. در این سال سید محمد مشعشع با سیاری از عشاير عرب ب خوزستان حمله برد و حويزه و آنحدود را تصرف کرد و این حمله در مبحث تطورات نام سر زمین خوزستان فصلی نوین باز نمود بدین نحو که اعرابی که با سید محمد ب خوزستان آمدند بسبب وسعت مکان و آبادانی آن در آنجا حل اقامت افکندند و رفته بخش حويزه باضافه ناحیه محمره، اهواز، شوش تا حدود دزفول

عرب‌نشین‌گردید و حکومت منطقه‌ی عرب‌نشین از ناحیه‌ی غیر‌عرب‌نشین‌مجزا شد و اعقاب سید محمد که سلطه و قدرت خود را حفظ می‌کردن حکومت این نواحی را بخود اختصاص دادند و این حکومت موروثی گشت و قسم‌تهای شمالي و شرقی خوزستان بدهست فرستاد گان حکومت مرکزي ايران اداره مي‌گردید. از اين‌ايام است که بمنظور تفكيک قلمروهای حکومتی بخش عرب‌نشین را عربستان ناميده‌اند و بخش دیگر بهمان نام خوزستان باقی‌ماند و نخستین بار اين اشارات را در کتاب مجالس المؤمنین تأليف قاضی نور‌الله شوشتري (باب نهم) می‌يابيم که در سال ۹۹۳ تأليف آن شروع و بسال ۱۰۱۰ قمری ختم شده است، و در تواریخ بعد از اين زمان هم اين دو بخش را متمایز از یكديگر نام می‌برند از جمله تاریخ عالم آرای عباسی در شرح وقایع سال هشتم شاه عباس می‌نویسد:

«لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان^۱ » و همچنین در شرح واقعه اسماعيل ميرزاي دروغی بتصریح می‌گويد: «قلندر بعضی از الواربد گمان و بي اعتماد گشته دست از محاربه کشیده بجانب حويزه و دزفول رفت که از سيد سجاد که در آنوقت والي حويزه و توابع از اعمال عربستان بود استمداد نماید^۲».

این مؤلف برای اينکه بين عربستان و اين ناحيه که بسبب سکونت اعراب در آن، عربستان ناميده ميشد، اشتباه نشود در بعضی از موارد بخش عرب‌نشين ايران را «عربستان حويزه» هم ضبط کرده است^۳. بنابر اين از

۱- صفحه ۳۴۶

۲- صفحه ۱۹۹۴

۳- صفحات ۶۷۰ و ۱۵۸

او اخر قرن نهم هجری منطقه خوزستان بدو بخش موسوم به عربستان و خوزستان تفکیک گردیده است و مورخان وقت هم این وضع را در کتب خودوارد نموده اند چنانکه بعد از صفویه هم این مطلب را در تواریخ زمان نادر شاه مثل جهانگشای نادری و سپس در تواریخ زندیه چون گیتی گشا تألیف میرزا صادق نامی، می یابیم و دامنه آن بزمان قاجاریه نیز می کشد و تا این تاریخ این وضع بقسمی قطعیت یافته بود که در احکام و فرامین زمان نیز داخل شده بود چنانکه شاهزاده حشمت الدوله حکمران خوزستان ولرستان (در سال ۱۲۹۳ قمری هجری) در نامه ای که بشیوخ طایفه بنی ساله از قبایل خوزستان، مورخ بتاریخ ربیع الاول ۱۲۹۳ نوشته است با ایشان خطاب میکند : «عالیجاهان صداقت واردات همراهان شیخ نعیمه و شیخ هبودر مشایخ عشیره بنی ساله بمرحمت خاطر ما امیدوار بوده بدانند که چون بر حسب رأی جهان آرای سر کار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی روحی فداء ایالت عربستان ولرستان بعدها ماحول گشت الخ»^۱ معهذا بعضی از نویسندهای دقيق تر این زمان، مانند صنیع الدوله مؤلف منتظم ناصری و مرآۃ البیان ولسان الملک سپهر مؤلف ناسخ التواریخ نام خوزستان را بر هر دو بخش اطلاق کرده اند ، و برخی دیگر هانند صاحب فارسنامه ناصری برای اینکه ناحیه هزبور از عربستان اصلی تمیز داده شود کلمه عجم را بدبناه آن آورده^۲ و افزوده است. لیکن بهر صورت این پیش بینی ها نتوانست مانع رواج کلمه عربستان شود و حتی رفته رفته این

۱- اصل نامه در تصرف بازماندگان سید محمد مشعشعی است .

۲- گفتار دوم صفحه ۵۰

اسم از زمان سلطنت مظفرالدین شاه بقسمی بر سر اسر خوزستان اطلاق گردید که در تواریخ و روزنامه‌ای این عهد مثل افضل التواریخ مظفری و منتبه‌تواریخ مظفری و روزنامه دولتی ایران ندرة بنام خوزستان بر-می‌خوریم و از این زمان است که سیاحان خارجی هم که با ایران آمده و منطقه‌منبور را دیدن کرده‌اند چه بجهات سیاسی و چه بر سبیل معمول زمان درسفرنامه‌های خود منطقه هورد بحث را کلاً عربستان نامیده‌اند.

از آن جمله کلمان هو آر^۱، ایران‌شناس فرانسوی است که در کتاب خود تحت نام «ایران قدیم و تمدن ایرانی» که بسال ۱۹۲۵ میلادی منتشر نموده مینویسد: «میان سند و دجله، رودخانه‌ای که قابل کشتیرانی باشد جز رودخانه کارون وجود ندارد که آنهم در حقیقت جزء فلات ایران نیست زیرا در جلگه پستی جریان دارد که امروز تشکیل ولایت عربستان را میدهد و در ازمنه تاریخی بنام سوزیان معروف بوده است»^۲ و هفده سال بعد هم (۱۹۴۲) که برای راکتشافات و حفريات بعدی در نقاط تاریخی ایران بسیاری از نکات تاریک تاریخ قدیم ایران و عیلام روشن شد و شرح این اکتشافات و ترتیب آنها را دانشمند عیلام‌شناس لوئی دلاپرت ضمن تجدید نظری کلی بر کتاب کلمان هوار افروز، باز کلمه «عربستان» بجای خوزستان باقی ماند.

باید دانست که از بعد از جنگ بین المللی اول هم (۱۳۳۲ قمری) مطابق با ۱۹۱۴ تا ۱۳۳۶ قمری مطابق با (۱۹۱۸) که موضوع اتحاد اعراب بخوزستان سراست کرد و شیخ خرعل بنی کعب بامیدان تزاع خوزستان و تشکیل سلطنتی مستقل، سلسله جنبان «قیام سعادت خوزستان» شد، بوسیله بیگانگان

بمنظور تعمیم نام عربستان و فراموش شدن کامله خوزستان سعی بسیار
بکاررفت و این وضع تا سال ۱۳۰۳ شمسی (سال ۱۳۴۲ قمری) که دولت
مرکزی ایران موفق شد بعد از چندین سال غفلت از امور خوزستان با آن
ناحیه توجه یابد، باقی بود و در این تاریخ بدستور اعلیٰ حضرت شاه فقید
که هنوز سردار سپه می‌بود، نام عربستان را بکلی از طومارهای دولتی
حذف نموده بخوزستان برگردانیدند.

* * *

این بود تطورات نام سرزمین خوزستان و اما از نظر ارضی، اداری
و حکومتی نیز باید گفت که پس از انقضاض دولت عیلام بدست کورش یعنی
در حقیقت از همان روز که وحدت ایران باطلوع سلسله هخامنشی بوجود
آمد، ناحیه‌ای که امروز بحق آنرا خوزستان مینامیم همیشه قسمتی لاینفال از
ایران بوده است و از احاطه اداری گاه سر جمع حکمرانی فارس و زمانی جزء
قاصر و حکومتی لرستان و بختیاری بوده چنان‌که امروز هم در تقسیمات
کشوری جزء استانی است که لرستان نیز قسمتی از آن می‌باشد. «پایان»

فهرست نامهای گسان

استرا ابو : ۱۲۴ اسد(شیخ) : ۵۰ اسکندر مقدونی : ۴۴ اسماعیل هیرزا : ۱۲۷ اصلاحخان زلّتی : ۶۶-۶۴ انتصامی(یوسف) : ۶ اقبال(عباس) : ۷-۶ الاصمعی : ۱۲۳ الول ساتن(البی) : ۵ انتلیجنت سرویس : ۹۰ اندرسن(کاپیتن) : ۸۷ انصاری(حسین) : ۷ انگلیس(دولت) : ۹۰ اووه ما : ۱۲۲ اهوازی(مشهدی) : ۶۸-۶۷	آمین هارسلن : ۱۲۴ آفرودیت : ۲۷ ابو شغال(حسن) : ۷۶-۵۸-۳۳-۲۹ ابو سیل(مکنم) : ۵۱ اپ پر(ژول) : ۱۱۹-۱۱۸-۱۲۰-۱۱۸- احتشام الدوله (شاهزاده خانلر میرزا) : ۶۴ احمد(سید) : ۴۵ احمد(سید) : ۵۱-۴۶-۴۵-۳۴ ۶۱-۵۹-۵۸-۵۴ ۷۴-۷۰-۶۹ اردشیر بابکان : ۱۲۴ اردشیر میرزا (شاهزاده) : ۵۰
--	--

جعفر: ۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۵۵

ایران(دولت) : ۱۶-۱۴-۱۳-۱۲

جعفرقلی خان قاجار: ۲۴

۱۳۰-۱۰۸-۲۸-۲۷

جواهر کلام (علی): ۵

ب

ج

چئش پیش دوم: ۱۱۹:

باب عالی: ۲۶

بالوا(رنهدو): ۹-۱۲-۱۳-۱۴

ح

حاجی رئیس: ۲۶-۲۷-۵۳-۱۰۰

بلاس لینچ: ۷۹

حداد (شیخ و شاه): ۵۰

بنجامین(مستر): ۵

حسن(ابوشغال): ۲۹-۳۳-۳۵-۵۹

بني کعب: ۱۲۹.

۷۶

بوندو: ۱۱

حسین: ۱۰۰

پ

پرنو(موریس): ۶

حشمت الدوله (شاہزاده): ۱۲۸

پیله(موریس.ل): ۱۱-۱۵-۱۶

حمزة اصفهانی: ۱۲۲

۱۰۰-۹۵

حیدر (شیخ): ۳۲-۳۵-۳۶-۳۸-

ت

-۴۰-۳۶-۴۲-۴۴

تاورنیه: ۶

۱۰۱-۷۰-۵۳

ترمولن(پرس): ۸۷-۸۸-۸۹

خ

ترهزل(زنانل): ۷

خریبط(شیخ): ۳۲-۳۵-۳۶-۳۸

تزار: ۵

-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲

ج

۱۰۲-۱۰۱-۷۲-۴۴

جامس: ۳۵-۴۱-۶۱-۶۲

		خزعل (شیخ) : ۲۸-۲۷-۲۶-۲۵
		-۵۵-۵۳-۵۱-۳۲
		۱۲۹-۹۵-۹۴-۵۹
		خشایارشاہ (کتبیہ) : ۱۲۰
		د
		دارسی (سر ولیام ناکس) : ۸۵
		داریوش : ۱۱-۱۲۲
		دانیال : ۸
		دنسترویل (ژنرال ماژور) : ۷
		دیولافووا (مادام زان ماگر) : ۶-۷-۸
		دیولافووا (مارسل) : ۱۱۷-۸-۷
		دلبرت (لوئی) : ۱۲۹-۱۱۸
		دلکاسه (ت) : ۱۶
		د
		راولنسن : ۱۲۲
		ریزیج (شیخ) : ۷۲
		روسیه (کنسول) : ۸۷
		روسیه (کنسول گری) : ۸۸-۸۹
		ز
		ز غیب (شیخ) : ۷۲
ش	شادون : ۶	
ش	شاهنشاهی (دولت) : ۱۶-۱۷-۸۹	

ظ

ظل السلطان (شاھزاده) : ۲۴

ع

عباس (شاھ) : ۱۷۷

عباس خان (میرزا) : ۱۰۱

عباسی (محمد) : ۶-۵

عبدالحسین (شیخ) : ۵۳-۵۰-۵۵
۶۹-۶۰

عبدالجمید (سلطان) : ۵۲

عبدالکریم (میرزا) : ۵

عبدالبُنی (شیخ) : ۷۰

عثمانی (سلطان) : ۵۲-۱۱۱

عثمانی (دولت) : ۲۴-۲۹

علی (امیر المؤمنین) : ۳۵-۴۲

علی مرادزلقی : ۶۴

علی مردان فیلی : ۳۶-۳۷

عمادی (کاظم) : ۶

عیسی (حضرت) : ۷۰

خ

غضبان (شیخ) : ۷۹

شاھ قید (اعلیٰ حضرت) : ۱۳۰

شبل (شیخ) : ۷۲

شرکت استخراج اولیه : ۸۵

شرکت هوتز، هامیلتون و شرکاء : ۸۹

شنبه : ۴۳-۳۲-۷۹-۷۴-۸۶-۸۸

۹۹-۱۰۰

شوگون : ۳۱-۳۲-۴۳-۷۴-۷۶

۷۹-۸۸-۹۹

شوش (کشتی) : ۲۱-۸۷

شیخ (سید احمد) : ۵۴

شیخ کویت : ۲۸-۹۵

شیخ محمره (خرزعل) : ۹۴-۹۶

شیلک این شوشنیاک : ۸۲

ص

صادق (میرزا نامی) : ۱۲۸

صنیع الدوله : ۱۲۳-۱۲۸

ط

طلبل (شیخ) : ۶۲

طہوری : ۴

غلامرضاخان فیلی: ۳۶

ف

فرانسه (کنسولگری): ۸۹

فرانسه (دولت): ۱۲-۱۶-۱۲-۹-۸

-۷۸-۷۷-۵۵-۵۲

۱۱۱-۸۹

فرانسه (نایندگی سیاسی): ۱۰۸

فرحان (شیخ): ۵۰-۵۱-۵۹-۶۲

۱۰۱-۷۲-۶۹

فردوسی :

فرهوشی: ۶-۸

فضلعلیخان (سرتیپ حاجی سید) :

۴۷-۴۶

فلاندن (اوژن): ۶

فووریه (دکتر): ۶

فیشاگورس: ۶

ق

قهرمانی (شرف الدین میرزا): ۵

قیام مقاومت خوزستان (حزب): ۱۲۹

ك

کردبچه (مهندس): ۵

کرزن (لرد): ۵

کریمخان فیلی: ۳۶

کلدانی (کشتی): ۶۱

کمپانی نفت انگلیس و ایران: ۸۵

کمبوجیه: ۱۱۹

کنسول روسيه: ۸۷

کنسولگری روسيه: ۸۹-۸۸

کنسولگری فرانسه: ۸۹

کوتزبو: ۷

کورش: ۱۳۰-۱۱۹

گ

گاردان (ژنرال): ۶

گاردان (کنت الفرددو): ۶

گبریاس: ۱۲۲

گینو (کنت): ۶

گراماتا: ۸۷

گراس: ۸۳-۷۶-۳۹

گز نفوں : ۱۲۳

ل

لارمیه (سروان) : ۹۰

لامپر (بانو) : ۱۴

لامپر (ز.) : ۱۴-۱۳

لایارد :

لسان الملک سپهر : ۱۲۸

لفتوس :

لوتی (پیین) : ۵

لیگ (ژرژ) : ۱۶

لینچ (شرکت) : ۹۰-۲۱

م

مارکوپولو :

ماموتوف (ن. پ.) : ۵

محمد (بیغمبر) : ۱۱۰-۴۲-۳۵

محمد : ۹۵-۹۱

محمد علی میرزا (شاه) : ۵-۵

مدملاء : ۷۷

مساڑی (سر و پس) : ۸۸

مستوفی (حمدالله) : ۱۲۴

مشعشع (سید محمد) : ۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶

مشیر الدوله (پیر نیما) : ۱۲۰

مطلوب (سید) : ۴۵

مظفر الدین شاه (اعلیحضرت شاه) :

۱۶-۱۳

مقدسى : ۱۲۵

مڭدوال : ۹۷

مکنم (رلاندو) : ۳۴-۳۳-۳۲-۳۱

-۵۱-۴۸-۴۳-۴۲

-۵۷-۵۶-۵۳-۵۲

-۸۸-۷۹-۷۰-۶۰

۹۹-۹۷۹۵-۹۴

منصوری (ذیح الله) : ۶

مؤمن خان زلقى :

مورگان (ژاکدو) : ۱۶-۱۱-۹-۸-۵

-۳۴-۳۱-۲۲

-۶۲-۵۹-۵۳

-۶۶-۶۵-۶۴

-۸۵-۷۶-۷۵

-۱۰۱-۹۹-۸۸

۱۱۲-۱۰۶-۱۰۳

موسی خورنی: ۱۲۴	ونوس دومیلو: ۲۷
مہودر(شیخ): ۱۲۸	ونوس کالی بیڑ: ۲۷
ن	ویس ورامین: ۱۲۶
نادرشاہ: ۶۴-۵	ویکتور(ش): ۵
ناصر الدین شاہ: ۹-۱۱-۲۱-۲۴-۶۵	ه
نامی (میرزا صادق): ۱۲۸	هارفرد جونز بریج(سر): ۶
نظام السلطنه (حسینقلی خان): ۲۴	هاشت: ۸
نظامی: ۱۲۶	هامیلتون(شرکت هوتنز...): ۸۹
نعمیه: ۱۲۸	هبه(الله): ۳۸
نورالله(فاضی): ۱۲۷	هبه(مجسمه): ۲۸
نورصادقی (حسین): ۶	هدایت(محمد) ۶-۵
نوری (ابو تراب): ۶	هر دولت: ۱۲۳
نه آرک: ۴	هنگ(دولت): ۲۸
والی پستکوه: ۳۶-۳۷-۳۸	هوار (کلمان): ۱۱۸-۱۲۹
وزیر مختار فرانس: ۱۲-۹	هوتنز (شرکت ..): ۸۹
ونوس (مجسمه): ۲۷	هیأت حفاری آلمانی: ۱۹
ونوس د کاپو: ۲۷	هیأت حفاری فرانسوی در عراق: ۲۳-۱۹
ونوس دومدیسی: ۲۷	هیأت حفاری مصر: ۱۹

۱۱۲-۱۰۸-۱۰۶	هیأت نمایندگی علمی فرانسه در ایران: ۹-۱۱-۱۴-۱۳-۱۶-۱۷-
۱۵	۳۱-۲۹-۲۶-۲۲-۱۹-۱۸
یافوت حموی: ۱۲۳	۷۷-۷۶-۶۸-۶۰-۵۲-۳۳
یاور فراهانی: ۲۷	- ۱۰۳-۹۵-۸۹-۸۰-۷۸

فهرست نام قبائل و اماكن

اشترانکوه: ۳۶	آبدانان: ۶۶
اشکانیان: ۱۲۳-۱۲۴	ابوالعباس: ۵۷
آشور: ۱۱۷	اپدانه (نیه): ۳۲
آشوریها: ۷۲-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰	اپیرتی ها: ۱۱۸
اصفهان: ۵-۷-۲۴-۲۴-۱۰۴-۱۲۵	اخته خان (ناحیه): ۶۴
اعراب: ۲۴-۵۸-۵۳-۱۲۴	ادسا: ۱۹
افریقا: ۷۷-۸۹	آذر بایجان: ۶۴
اکد:	ارالک: ۴
اکدیها: ۱۱۸	اروپائی واروپائیان: ۴۹-۱۰۳
اگنی نیز: ۱۲۱	- ۱۱۰
الحائی (شط): ۱۹	اروپا: ۵۲-۶۸-۱۰۵
الحصار: ۱۹	اردشیر (کاخ): ۴۴
آلمان: ۲۱	اسلامبیول: ۲۶
آل کتیر دزفول: ۵۰	آسیا: ۴-۳۱
آل کثیر شوش: ۳۲-۳۶	
الشتر: ۶۳	

ایران: ۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۲	الیمائیس: ۱۲۳
۲۵-۲۴-۱۹-۱۷-۱۴-۱۳	الیماین: ۱۲۳
۵۶-۴۶-۴۴-۳۸-۲۷-۲۶	الی میان: ۱۲۳
- ۱۰۳-۹۹-۸۵-۶۶-۶۳	انزان: ۱۲۰
۱۱۷-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۷-۱۰۵	انشان: ۱۱۸-۱۱۹
۱۲۹-۱۲۶-۱۱۸	انشان سوسونکا: ۱۱۹
ایرانی: ۱۰۴	انگلیس (کشور): ۷۸-۷۷-۶۱-۲۷
ایرانیان: ۱۲۴	انگلیسی و انگلیسی‌ها: ۱۰۶-۲۷
ایوان کرخه: ۴۳-۳۶	انگلستان: ۴۸
ب	
بابل: ۱۹	اوازه: ۱۲۲-۱۲۰
بابلیها: ۱۲۰	اواز: ۱۲۱-۱۲۰-۸۲
باب المندب (تنگه): ۷۷	اووز: ۱۲۳-۱۲۱
باروی شوش: ۳۱-۸	اوژ: ۱۲۲-۱۲۱-۱۱۸
بختیاری (منطقه): ۶-۲۴-۱۱۷-۱۱۰	اورنی: ۴۹
بختیاری (ایل): ۱۰۶-۶۴-۶۳	اوژیا: ۲۳۱
بختیاریها: ۵۳-۲۵-۶۹-۷۲-۹۵	اوکسی‌ها: ۱۲۱
بربرود: ۶۴	اهواز: ۲۱-۴۵-۴۴-۳۹-۲۳
بر تانی: ۴۹	- ۱۲۳-۱۲۱-۹۹-۸۶-۵۱
برهمائی: ۱۱۰	۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴
بروجرد: ۶۳	آهودشت (ایستگاه): ۴۵
	ایران (فلاط): ۱۲۹-۱۲۱-۱۰۶

پشت کوه (منطقه): ۱۱۹-۱۱۷	بسیحاق (طایفه): ۶۴
پیشکوه :	بصره: ۹۸-۸۹-۸۸-۷۹-۷۶
پیپون (جنگل): ۴۶	بغداد: ۷۹-۷۶
ت	بن دقیق: ۸۶-۸۵-۸۴-۷۸
تاتاری: ۴۹	بني ساله (ایل): ۱۲۸-۱۲۷
تبیریز: ۳۰-۱۰۴	بني لام (ایل): ۷۹-۲۵
تحت جمشید: ۶۴	به مئی (ایل): ۶۷
ترک: ۱۰۴-۲۴	بهرمنشیر: ۹۶
ترکیه: ۱۰۵	یت سعد (آل کثیر): ۵۱-۵۰
تل زی (رودخانه): ۶۶	یت کریم (آل کثیر): ۳۲
تلو: ۱۹	پیراوند: ۲۴
تهران: ۵-۲۶-۱۳-۶-۴۶-۳۹-۲۶-۱۳-	بیستون (كتیبه): ۱۲۱-۱۲۰-۱۲۱
۱۰۸-۱۰۴	بین النهرين: ۲۴
تیان (دشت): ۶۳	بمبئی: ۱۰۱-۸۸-۸۰-۶۱
ج	پ
جانکی (منطقه): ۶۷	پاچه زلقی: ۶۴
جراحی: ۶۷	پارس: ۱۱۷
جبیوتی: ۸۰-۷۸-۷۷	پاریس: ۸-۱۳-۱۶-۱۹-۴۶-۲۹-۴۶
چ	۱۰۱-۸۵
چهارلنك: ۶۴	پریم: ۷۷
	پشت کوه (جبال): ۱۱۷-۶۶-۳۲

خوج: ۱۲۵	چل لکان: ۶۴
خوز: ۱۲۳-۱۲۱	چینی: ۴۹
خوز: ۱۲۵	
خوزستان: ۱۴-۳۴-۲۷-۲۴-۲۳-۲۴	
۱۱۵-۸۱-۷۲-۶۴-۵۰	حایپر تی: ۱۱۸
۱۲۱-۱۲۰-۱۱۷-۱۱۶	حال اپر تی: ۱۱۸
-۱۲۶۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳	حال پیر تی: ۱۱۸
۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷	حال توپیر تی: ۱۱۸
خور عظیم: ۲۰	حال تمام ها: ۱۱۸
خلیج فارس: ۱۱۷-۴۸	حال تمام تی: ۱۱۸-۱۲۰
۵	حور العظیم (مرداد): ۲۰
دانیال (مقبره): ۱۵-۱۱-۸	حویزه (مرداد): ۲۰
دجله: ۱۸-۱۸-۷۹-۲۵-۲۳-۲۰	حویزه (شهر): ۱۲۷-۱۲۶
۱۲۹-۱۱۷	
دز (آب-رودخانه): ۲۰-۲۱-۲۶-۲۱	خراسان: ۱۲۵
۶۱-۶۰-۵۷-۴۸-۳۸	خر خزر (رودخانه): ۶۶
۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲	خرم آباد: ۱۰۶
-۸۴-۸۲-۸۰-۷۹-۷۲	خرمشهر: ۹۳-۸۸-۶۱-۲۷-۲۱
۸۵	خزر ج (قیله): ۵۳-۲۳
دزفول (رودخانه): ۶۳	خسوب: ۱۲۵
دزفول (پل): ۶۵-۲۱	خووج و خوج: ۱۲۲-۱۲۰

ز دزفول(شهر): ۳۰ - ۲۶-۲۵-۲۱ : -

زرنگ: ۱۲۵ - ۶۵-۶۳-۵۰-۳۶

زغیبی: ۷۲ - ۱۱۰-۱۰۷-۱۰۱-۶۸

زلقی: ۶۴ - ۱۲۷-۱۲۶

زنگلماهی(رود): ۶۶ - دشمنزیاری(اهل): ۶۷

زندیه: ۱۲۸ - دورق: ۶۶

ڑ دورو: ۶۳ - دویرج: ۶۶

ڙکیه(گوستاو): ۱۴ - دویرق: ۶۶

ڙن: ۳۱ - دویریچ: ۶۶

ڙوبر(آمده): ۶ - دهنو: ۸۲

ڙوپیتر: ۲۸ - دیرکوند: ۲۴

ڙونون: ۲۸ - دینارکوه: ۶۶

س رامهرمز(شهر): ۱۲۴

سامی: ۱۲۰ - ۱۱۸ - رامهرمز(رود): ۵۷

سان(رودخانه): ۲۰ - رن(شهر): ۴۶

سبز آب(رودخانه): ۲۱ - رزیچ(قبیله): ۷۲

سرلاک(ایل): ۶۴ - رودشور: ۶۶

سکوند: ۳۷-۳۶-۲۴ - رودکور: ۶۶

سلطان آباد: ۴۷-۴۶ - ری: ۱۲۶

شطاطیط: ۸۴-۲۳	سلوکی‌ها: ۱۲۳
شلیلی: ۲۶-۲۳-۲۱	سن سیر: ۶
شوش (اما مزاده): ۱۸-۱۶	سو زیان: ۱۲۹
شوش (رودخانه): ۸۴	سو زیانا: ۱۰۴
شوش (دشت و جلگه): ۳۲	سو زیس: ۱۲۴
شوش (شهر): ۸-۹-۱۰-۱۱-۱۴-۱۵	سوق الاهواز: ۱۲۳-۱۲۲
۳۰-۲۳-۲۰-۱۸-۱۵	سومالی انگلیس: ۷۷
۴۵-۴۴-۳۶-۳۴-۳۱	سومالی فرانسه: ۷۸-۷۷
-۷۶-۷۵-۶۷-۵۲-۴۶	سومالی لاند: ۷۷
۱۱۰-۱۰۱-۹۰-۸۶-۷۷	سومر: ۱۱۷
۱۱۹-۱۱۸-۱۱۲-۱۱۱	سیرپورلا: ۱۹
۱۲۶-۱۲۰	ش
شوش (قلعه): ۴۰-۳۱-۳۰	شاهنشاهی (کشور و خاک): ۱۰۵
شو شتر: ۸۱-۶۱-۵۳-۲۶-۲۳-۲۱	شاور (رودخانه): ۲۰-۳۴-۳۸
۱۱۰-۸۶	-۴۳-۴۵-۸۲-۸۴
شو شتر (پل ساسانی): ۲۳	شبل (بنه شیخ): ۶۲
شو شن: ۱۱۹-۸۲	شرقات (قلعه): ۱۹
شیر از: ۱۲۶	شرقی و شرقیها: ۱۰۴-۱۰۵
ص	شطاط العرب: ۲۱-۹۶-۹۷-۹۸
صفویه: ۱۲۸-۶۴	۱۱۷

صفاهان: ۱۲۶

ط

طاب (رودخانه): ۶۷

عیلام: ۱۴-۱۱۸-۱۱۷-۷۹-۳۲

۱۳۰-۱۲۹-۱۲۲-۱۲۰-۱۱۹

عیلامی‌ها: ۵-۱۱۹-۱۱۸-۸۲-۴۵

۱۲۲-۱۲۱

ف

فارس: ۲۴-۱۳۰

فرات: ۱۹-۴۴

فاو: ۹۵

فرانسه: ۸-۱۳-۹-۴۶-۲۰-۴۶-۴۹

فکه: ۶۶

فیلی (کوت): ۲۷

فیلی (لرهاي): ۲۷

فیلیه (قصر): ۹۶-۲۸

ق

قاجاريه: ۱۲۸

قالی (قبيله): ۶۴

قاهره: ۹۵

قرقیز (تپه): ۸۲

طوبیرج: ۵۶-۵۱

طوبیرج: ۶۶

طوبیرج: ۶۷

عثمانی (خاک و سر زمین): ۲۷-۲۵

۱۱۱-۹۸-۶۶

عدن: ۸۰

عراق: ۶۶-۲۴-۲۳

عرب: ۲۰-۲۵-۷۸-۷۳-۳۲-۱۱۱

عربستان (خوزستان): ۱۴-۲۴-۲۷

۱۱۰-۷۶-۵۳-۳۶-۲۹

۱۲۸-۱۲۷-۱۱۶-۱۱۵

عربستان: ۱۲۸

عالام: ۱۱۹-۱۲۰

عالامتو: ۱۱۸

ع

کنده شیرین: ۸۵	قریه سید احمد: ۳۴-۴۹-۵۸-۸۶
کوئت کیدان: ۴۶	قریه شیخ خربیط: ۴۱
کوهستان: ۱۲۶	قلعه بندر: ۱۰۰-۹۹-۶۰-۲۶-۲۰
کوه گیلویه: ۱۱۷-۱۲۰	قم: ۱۰۶
کویت: ۹۹-۹۵-۲۸	قماط: ۴۵
گ	قماطی (سادان): ۴۵
گرگان: ۱۲۶	گ
گرگر (آب): ۸۴	کارون: ۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۶-۴۴
ل	۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۱-۶۷
لر: ۶۴-۶۳-۴۱-۲۹-۲۴	۹۹-۹۷-۹۶-۹۳-۹۰
لرستان: ۲۳-۲۴-۶۳-۸۲-۱۰۶	کاهو ناک: ۲۳
-۱۲۸-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۷	کربلا: ۷۶
۱۳۰	کرخه: ۴۵-۳۲-۲۵-۲۴-۲۰-
لندن: ۸۵	۱۱۱-۶۶
لور: ۹-۱۸-۱۹	کرد: ۵۳
م	کرمان: ۱۲۵
مارسی: ۷۷	کرمانشاهان: ۱۱۷
مارون: ۶۷	کسرائی (قیله): ۱۰۲-۷۹
ماشاو (رودخانه): ۶۶	کعبد هان: ۷۲
محمره: ۹۰-۸۸-۷۶-۶۱-۲۵-۲۱	کلات شیخ: ۶۷
	کلدنه: ۱۱۷-۸۲

و نیز شرق: ۹۸	۹۳-۹۴-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹
ویس (قلعه): ۸۶	۱۰۰-۱۰۱-۱۲۶
۲۵	مد: ۱۱۷
هبوستان و اجار: ۱۲۳	مدیرها: ۱۱۸-۱۲۰
هخامنش: ۱۱۹	مدیترانه: ۷۷
هخامنشی: ۶۴-۱۱۹-۱۲۱-۱۳۰	مسقط: ۷۸
هخامنشیان: ۷۹-۱۰۰-۱۲۳	مصر: ۱۳-۱۹
هرات: ۲۷	مکه: ۷۰
هر و: ۶۳	میاب آب: ۷۲
هفت تپه: ۳۹	میدان نفتون: ۸۵
هفت شغال: ۳۹-۴۳	ن
هلند: ۸۹	ناصری: ۲۱-۲۳-۲۶-۲۳-۳۳-۶۱-۷۶
هلندی: ۸۶	۹۶-۸۷-۸۹-۹۰-۹۵-۹۹
همدان: ۱۲۶	۱۰۰
هند (کشور): ۱۱۰	نمرود: ۱۱۹
هندو: ۱۱۰	نیس (قبیله): ۶۲
هندوستان: ۴-۴۷-۸۷	نیل: ۱۲-۱۹
هوج: ۱۲۱	نیم: ۱۱۹
هو وج: ۱۲۲	نیما: ۱۱۹
هوجستان: ۱۲۲	و
	ورسای: ۴۶

فهرست نصہ اوپر

- | | |
|---------|--|
| صفحه ۱۵ | ۱- منظره مقبره دانیال در شوش از فراز قلعه |
| ۱۶ » | ۲- امامزاده شوش |
| ۲۰ » | ۳- رودخانه شاور در شوش |
| ۲۲ » | ۴- نقش خط سیر دمورگان |
| ۲۵ » | ۵- منظره یک قبیله چادرنشین |
| ۲۸ » | ۶- سر کار یا رئیس کارگاه در حال قلیان کشیدن |
| ۳۰ » | ۷- سر کارگر محلی |
| ۳۱ » | ۸- قلعه فرانسویان در شوش |
| ۳۳ » | ۹- رئیس یک گروه کارگر دزفولی |
| ۳۴ » | ۱۰- عزیمت کاروان |
| ۳۷ » | ۱۱- یکنفر لر |
| ۴۳ » | ۱۲- ایوان کرخه - ویرانه کاخ ساسانی |
| ۵۰ » | ۱۳- کودکان عرب |
| ۵۴ » | ۱۴- یک کارگردان دزفولی |
| ۵۶ » | ۱۵- یک زن عرب با طفل خود |
| ۶۰ » | ۱۶- توقفگاه هیأت در قلعه بندر |
| ۶۵ » | ۱۷- منظره شهر دزفول و پل قدیمی آن |
| ۶۹ » | ۱۸- یک ایرانی دزفولی |
| ۷۵ » | ۱۹- جوانان دزفولی. |
| ۷۹ » | ۲۰- روی رودخانه دز |
| ۸۳ » | ۲۱- یک مرد عرب |
| ۸۸ » | ۲۲- ترمولن و دمورگان در حیاط کنسو لگری روسیه در ناصری» |
| ۹۳ » | ۲۳- زنان عرب از رودخانه کارون آب بر میدارند |
| ۹۵ » | ۲۴- محمد، مستخدم هیأت |
| ۹۸ » | ۲۵- منظره شط العرب در محمره |
| ۱۰۰ » | ۲۶- حسین پسر جعفر |